

# درسنامه فارسی ۲ پایه یازدهم

---

## ستایش

۱- به نام چاشنی بخش زبانها / حلاوت سنج معنی در بیانها

قلمرو زبانی:

چاشنی بخش : مقدار ترشی که به غذا می زنند. / آنچه بر تأثیر سخن بیفزاید. ( مرکب )

حلاوت سنج : شیرینی بخش. / بیان : زبان آوری

قلمرو ادبی:

مجاز : « زبان » از « سخن » / حس آمیزی: چاشنی بخش زبان ها / حلاوت سنج بیان ها

مراعات نظیر: زبان / بیان / چاشنی بخش / حلاوت سنج

قلمرو فکری:

به نام آن خدای سخنم را آغاز می کنم که یاد او تأثیر سخن را زیاد می کند / و کلام را شیرینی می بخشد

۲- بلند آن سر که او خواهد بلندش / نژند آن دل ، که او خواهد نژندش

قلمرو زبانی:

نژند : افسرده ، پست ، خوار / ش : نقش مفعولی

قلمرو ادبی:

تکرار: بلند / نژند / مجاز : « سر » مجاز از « وجود » / واج آرایبی : ن / مراعات نظیر: دل / سر

تلمیح : تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ

قلمرو فکری:

خداوند هر کسی را بخواهد عزیز می کند و هر که را بخواهد خوار و ذلیل می سازد

۳- در نَابِسْتَهُ احسان گشادهست / به هر کس آنچه می بایست دادهست

قلمرو زبانی:

احسان : نیکی کردن ، بخشش کردن

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: در / گشودن / استعاره : در احسان ( احسان مانند خانه ای است که در دارد ) / واج آرایبی: س

قلمرو فکری:

خداوند در احسان و بخشندگی اش را به روی همه باز کرده است و به هر کس آن چیز را که لازم و شایسته ی او بوده، بخشیده است.

۴- به ترتیبی نهاده وضع عالم که نی یک موی باشد بیش و نی کم

قلمرو زبانی:

نهاد: ماضی نقلی ( نهاده است )

قلمرو ادبی:

تضاد: بیش / کم / کنایه : « یک موی » کنایه از « چیز بسیار اندک »

قلمرو فکری:

خداوند جهان را طوری آفریده است که همه چیز در جا و اندازه خود است و هیچ چیز کم و زیاد آفریده نشده است.

۵- اگر لطفش قرین حال گردد همه ادب‌ها اقبال گردد

قلمرو زبانی:

قرین : همراه / ادبار: پشت کردن ، بدبختی / اقبال : روی آوردن، پیش آمدن، طالع، خوشبختی

قلمرو ادبی:

تضاد: ادبار / اقبال

قلمرو فکری:

اگر لطف خداوند شامل حال کسی شود همه بدبختی های او تبدیل به خوشبختی می شود

۶- و گر توفیق او یک سو نهد پای نه از تدبیر کار آید نه از رای

قلمرو زبانی:

حذف به قرینه لفظی فعل « آید » در مصراع دوم

قلمرو ادبی:

تشخیص: پای نهادن توفیق /

کنایه : « پای یک سو نهادن » کنایه از « همرا نبودن » /

جناس: پای / رای

مراعات نظیر: رای / تدبیر

قلمرو فکری:

اگر لطف خداوند شامل حال بنده اش نشود دیگر از دست اندیشه و عقل ، کاری بر نمی آید و انسان از انجام هر کاری ناتوان است.

۷- خرد را گر نبخشد روشنایی بماند تا ابد در تیره راییی

قلمرو زبانی:

تیره راییی : وندی- مرکب

قلمرو ادبی:

تلمیح : يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ / تضاد: روشنایی / تیره / مراعات نظیر: خرد / رای

کنایه : «تیره راییی» کنایه از «گمراهی»

قلمرو فکری:

اگر خداوند راه عقل را روشن نسازد و راه درست را نشان ندهد همیشه عقل در نادانی می ماند.

۸- کمال عقل آن باشد در این راه که گوید نیستم از هیچ آگاه

قلمرو زبانی:

گوید: بگوید ( مضارع التزامی)

قلمرو ادبی:

تشخیص: عقل بگوید.

تناقض: کمال عقل بگوید آگاه نیستم

استعاره : « این راه » استعاره از « درک و معرفت »

قلمرو فکری:

زمانی عقل انسان در راه شناخت و معرفت به کمال می رسد که اقرار به ناآگاهی بکند.

فرهاد و شیرین ، وحشی بافقی

### درس یکم

۱- یکی روبه‌ی دید بی دست و پای فروماند در لطف و صنع خدای

قلمرو زبانی:

یکی: اسم مبهم / فروماند: تعجب کرد / صنع: آفرینش، آفریدن

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: دست و پا / لطف و صنع / کنایه: بی دست و پا = ( ناتوان )

قلمرو فکری:

شخصی روباهی را دید که ناتوان بود: از آفرینش و لطف خداوند تعجب کرد...

۲- که چون زندگانی به سر می‌برد؟ بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟

قلمرو زبانی:

چون: چگونه / به سر بردن: سپری کردن

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: دست و پا / کنایه: به سر بردن

قلمرو فکری:

که چگونه زندگی می‌کند و با این ناتوانی چگونه غذا می‌خورد؟

۳- در این بود درویش شوریده رنگ که شیری برآمد شغالی به چنگ

قلمرو زبانی:

در این بود: در این فکر بود / شوریده رنگ: آشفته حال، / به چنگ: شکار کرده

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: شیر و شغال ( هر دو حیوان هستند ) / تضاد: شیر و شغال ( قدرتمندی و ضعف ) / کنایه: به چنگ آوردن

قلمرو فکری:

شخص درویش پریشان حال در این فکر بود که شیری آمد در حالی که شغالی را شکار کرده بود

۴- شغال نگون بخت را شیر خورد بماند آنچه روباه از آن سیر خورد

قلمرو زبانی:

نگون بخت: بدبخت ( صفت مرکب )

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: شغال و روباه / جناس ناقص: شیر و سیر / کنایه: نگون بخت بودن

قلمرو فکری: شیر شغال بیچاره را خورد و باقی مانده آن را روباه خورد

۵- دگر روز باز اتّفاق اوفتاد که روزی رسان قوت روزش بداد

قلمرو زبانی:

دگر روز : روز دیگر / اتفاق اوفتاد: رخ داد / روزی رسان : خداوند ( صفت فاعلی مرکب مرخم = روزی رساننده).

قوت: رزق ، روزی / ش: مضاف الیه ( روز او )

قلمرو فکری:

این اتفاق ( شیری شغالی را شکار کرد ) روز دیگر هم رخ داد ؛ خداوند روزی روباه را به او رساند

۶- یقین، مرد را دیده ، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

قلمرو زبانی:

یقین : ایمان قلبی به قدرت خدا که در آن شک راه داشته باشد / دیده : چشم / بیننده : آگاه ، هوشیار

شد: رفت / تکیه کرد: توکل کرد / را: فک اضافه ( بدل از کسره . دیدهٔ مرد )

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: دیده و بیننده / کنایه : بیننده کردن ( آگاه کردن)

قلمرو فکری:

یقین ، چشم مرد را آگاه ساخت و رفت و به خداوند توکل کرد

۷- کز این پس به کنجی نشینم چو مور که روزی نخوردند پیلان به زور

قلمرو زبانی:

کز این : که از این / کنج: گوشه / نشینم : مضارع اخباری / مور : مورچه / پیل: فیل / به زور: زورمندی

قلمرو ادبی:

تضاد: مور/ پیل / جناس: مور/ زور / تشبیه : من مانند موری به کنجی می نشینم و کاری نمی کنم

قلمرو فکری:

از این به بعد مانند مورچه ای در گوشه ای بی کار می نشینم چرا که فیلان با تمام زورمندی خود فقط روزی از پیش مشخص شدهٔ خودشان را در یافت کرده اند.

۸- زرخدان فرو برد چندی به جیب که بخشنده روزی فرستد ز غیب

قلمرو زبانی:

زرخدان : چانه / زرخدان به جیب فرو بردن : به تفکر فرو رفتن و کوشش نکردن / جیب: یقه ، گریبان /

بخشنده : خداوند بخشنده

قلمرو ادبی:

کنایه : زرخدان به جیب فرو بردن / جناس: جیب / غیب

قلمرو فکری: مدتی تلاش نکرد به این امید که خداوند رزق و روزی را از غیب می فرستد

۹- نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش ، رگ و استخوان ماند و پوست

قلمرو زبانی:

تیمار خوردن : غم خوردن / ش : مضاف الیه . ( جهش ضمیر : تیمارش ) ( رگش - استخوانش - پوستش )

چنگ : انگشت ، وسیله موسیقی

قلمرو ادبی:

تضاد : بیگانه / دوست / مراعات نظیر: چنگ / رگ / استخوان / پوست / تشبیه : شخص مانند چنگ لاغر و نحیف شده

بود / جناس: دوست / پوست / ایهام تناسب : چنگ : الف ( نوعی ساز ب ) انگشت دست . در این معنی با رگ و

استخوان و پوست تناسب دارد که مورد نظر شاعر نیست

قلمرو فکری:

هیچ کس به فکر او نبود و مانند چنگ لاغر و نحیف شده بود.

۱۰- چو صبرش نماند از ضعیفی وهوش / ز دیوار محرابش آمد به گوش:

قلمرو زبانی:

ش: مضاف الیه / محراب: جای ایستادن پیش نماز در مسجد

قلمرو ادبی:

دیوار محراب : مجاز از عالم غیب

قلمرو فکری: وقتی صبرش تمام شد از عالم غیب ندایی را شنید

۱۱- برو شیر درنده باش، ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل

قلمرو زبانی:

دغل: حيله گر ، فریبکار / شل : لنگ ، بی پا / درنده : صفت فاعلی

قلمرو ادبی:

تشبیه : تو مثل شیر درنده باش.

قلمرو فکری: ای مرد فریبکار برو مانند شیر درنده باش مانند روباه تنبلی نکن.

۱۲- چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به وامانده سیر؟

قلمرو زبانی:

سعی : تلاش ، کار / وامانده : باقی مانده /

قلمرو ادبی:

جناس: شیر / سیر

قلمرو فکری :

آنچنان زندگی کن که مانند شیر از تو غذایی برای دیگران باقی بماند ، مانند روباه نباش که از باقی مانده دیگران استفاده کنی.

۱۳- بخور تا توانی به بازوی خویش      که سعیت بود در ترازوی خویش

قلمرو زبانی :

بخور : بهره مند شو

قلمرو ادبی :

مجاز : بازو ( نیرو ، توانایی ) / استعاره : سعی ( سعی مانند وزنه ای است که در ترازو قرار می گیرد )

کنایه : مصراع دوم ( نتیجه کوشش تو به خودتو بر می گردد ) / تلمیح : لیس للانسان انا ما سعی

قلمرو فکری :

از توانایی خودت استفاده کن چرا که به اندازه سعی و تلاش خودت ، بهره مند خواهی شد.

۱۴- بگیر ای جوان دست درویش پیر      نه خود را بیفگن که دستم بگیر

قلمرو زبانی :

بگیر : یاری کن / درویش : فقیر

قلمرو ادبی :

تضاد: جوان / پیر / تکرار : دست / کنایه : دستم بگیر ( یاری کن )      نیفکن ( ناتوان نشان نده )

قلمرو فکری :

ای انسان سعی کن به دیگران کمک کنی نه این که خود را ناتوان نشان بدهی تا دیگران به تو کمک کنند.

۱۵- خدا را بر آن بنده بخشایش است      که خلق از وجودش در آسایش است

قلمرو زبانی :

بخشایش : ( بن مضارع « بخشا » + ش ) عفو کردن ، درگذشتن

قلمرو ادبی :

بیت ضرب المثل یا تمثیل است

قلمرو فکری : خداوند نسبت به آن بنده لطف و بخشش دارد که دیگران از وجود او در راحتی و آسایش هستند

۱۶- گرم و رزد آن سرکه مغزی در اوست      که دون همتانند بی مغز و پوست

قلمرو زبانی :

گرم : لطف و بخشش / دون همتان : فرومایگان

قلمرو ادبی :



مجاز: سر « وجود » مجاز: مغز « فکر » مجاز: پوست « ظاهر » / تضاد: پوست و مغز

قلمرو فکری:

انسان های عاقل و دانا بخشنده هستند / انسان های بی فکر و عقل پست و فرومایه هستند

۱۷- کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

قلمرو زبانی:

سرا: خانه دو سرا ( دو دنیا ) / بیند: فعل مضارع اخباری . « می بیند » / نیکی: خوبی

قلمرو ادبی:

استعاره: سرا

قلمرو فکری:

کسی در دو دنیا ( دنیا و آخرت ) نیکی می بیند که به بندگان خدا نیکی برساند

بوستان ، سعدی

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- معنای واژه های مشخص شده را بنویسید:

معیار دوستانِ دغل روز حاجت است قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب صائب

حیله گر - مزور

صورت بی صورت بی حد غیب ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب مولوی

گریبان - یقه

فخری که از وسیلت دون همّتی رسد گر نام و ننگ داری از آن فخر ، عار دار اوحدی

پستی و فرومایگی

۲- واژه «دیگر» امروزه غالباً به عنوان صفت مبهم ، در جایگاه وابسته پسین به کار می رود. در متون کهن ، گاه ، این صفت مبهم ، در جایگاه وابسته پیشین قرار می گرفته است؛ مثال:

«دیگر روز ، برای تفرّج به بوستان رفت.»

نمونه ای از این شیوه کاربرد صفت مبهم ، در درس بیابید.

دگر روز

۳- معانی فعل «شد» را در سروده زیر بررسی کنید:

گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت قطره باران ما گوهر یک دانه شد

تبدیل شد

منزل حافظ ، کنون بارگه پادشاست دل بر دلدار رفت ، جان بر جانانه شد

رفت

حافظ

۴- معنای برخی واژه ها تنها در جمله یا زنجیره سخن قابل درک است.

با استفاده از شیوه های زیر ، به معنای هر یک از واژه های مشخص شده، دقیق تر می توان پی برد:

الف) قرار گرفتن واژه در جمله:

- ماه طولانی بود. - ماه تابناک بود.

ب) توجه به رابطه های معنایی (ترادف ، تضاد ، تضمّن و تناسب )

- سیر و بیزار ترادف - سیر و گرسنه تضاد

- سیر و پیاز تناسب - سیر و گیاه تضمّن

اکنون برای دریافت معنای هر یک از واژه های «دست» و «تند» به کمک دو روش بالا ، چند جمله مناسب بنویسید.

او در سختی ها دست و پا می زد : تناسب مثل سرکه ، تند و ترش بود : تناسب

دست و قدرت او شگفت انگیز بود : ترادف اسب تند و تیز می آمد: ترادف

با هم دست و پنجه نرم می کردند: تضمّن غذا مزه بسیار تندی داشت : تضمّن

گاهی دستش را میگیرد گاهی پایش را : تناسب و تضاد رهرو آن نیست که گه تند و گه آهسته رود : تضاد

## قلمرو ادبی:

۱- از متن درس ، دو کنایه بیابید و مفهوم آن ها را بنویسید.

زنخدان به جیب فرو بردن : گوشه گیری کردن

دست کسی را گرفتن : کمک کردن

که سعیت بود در ترازوی خویش: نتیجه اعمال را می بینی

۲- در بیت زیر ، شاعر ، چگونه آرایه جناس همسان ( تام ) را پدید آورده است؟

با زمانی دیگر انداز ای که پندم می دهی کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست سعدی

چنگ : یکی از سازهای سیمی که به وسیله انگشتان نواخته می شود. چنگ: پنجه، مجموعه انگشتان.

۳- ارکان تشبیه را در مصراع دوم بیت دوازدهم مشخص کنید.

چرا تو مانند روباه وامانده باشی؟

مشبه ادات مشبه به وجه شبه

۴- در این سروده ، « شیر » و « روباه » نماد چه کسانی هستند؟

شیر: قدرتمند و شجاع روباه : ضعیف و محتاج

## قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت شانزدهم را به نثر روان بنویسید.

انسان های عاقل و دانا بخشنده هستند / انسان های بی فکر و عقل پست و فرومایه هستند

۲- درک و دریافت خود را از بیت زیر بنویسید:

یقین ، مرد را دیده ، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

یقین ، سبب می شود که انسان پرده گمان ها و خیال ها را کنار بزند و به آگاهی و بصیرت برسد

۳- برای مفهوم هر یک از سروده های زیر ، بیتی مناسب از متن درس بیابید.

- رزق هر چند بی گمان برسد شرط عقل است جستن از درها سعدی بیت ۱۱

- سحر دیدم درخت ارغوانی کشیده سر به بام خسته جانی

به گوش ارغوان آهسته گفتم بهارت خوش که فکر دیگرانی فریدون مشیری بیت ۱۵

- چه در کار و چه در کار آزمودن نباید جز به خود، محتاج بودن پروین اعتصامی بیت ۱۳

۴) در باره ارتباط معنایی متن درس و مثل « از تو حرکت ، از خدا برکت » توضیح دهید.

تنبلی نکوهش می شود و باید تلاش کرد.

## هَمّت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته . به تعجب گفتند: « این مور را ببینید که به این گرانی چون می کشد؟ »

مور چون این بشنید بخندید و گفت: « مردان، بار را به نیروی همّت و بازوی حمیت کشند ، نه به قوّت تن.»

## بهارستان

### قلمرو زبانی:

زور مندی: وندی ( زور + مند + ی )

کمر بسته : آماده شده ( وندی - مرکب « کمر + بست + ه » )

گرانی: سنگینی

حمیت: مردانگی ، جوانمردی

### قلمرو ادبی:

تشخیص: بازوی حمیت ( حمیت مانند انسانی است که بازو دارد)

کتاب بهارستان اثر « جامی » شاعر قرن نهم است که به تقلید از کتاب « گلستان » سعدی نوشته شده است.

## درس دوم

و روز دوشنبه، [امیر مسعود] شبگیر، بر نشست و به کران رود هیرمند رفت و با بازان و یوزان و حشم و ندیمان و مطربان ؛ تا چاشتگاه به صید مشغول بودند. پس، به کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شرع ها زده بودند. و بسیار نشاط رفت

قلمرو زبانی :

شبگیر: سحر ، صبح خیلی زود. / بر نشست: سوار شد / کران : ساحل / یوز : جانور شکاری کوچک تر از پلنگ، در قدیم آن را برای شکار تربیت می کردند / حشم: خدمتکاران / ندیمان : هم نشینان / مطربان : نوازندگان / چاشتگاه : هنگام خوردن چاشت ، هنگامی از روز که آفتاب بر آمده / خیمه : چادر / شرع : سایه بان ، خیمه

قلمرو فکری:

روز دوشنبه ، امیر مسعود صبح زود سوار بر اسب شد و به ساحل رود هیرمند رفت با بازاها و یوزها و خدمتکاران و نوازندگان تا قبل از ظهر مشغول صید بودند . سپس به ساحل رود هیرمند آمدند و سایه بان ها زده بودند .

از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی ها بخواست و ناوی بیاوردند. یکی بزرگ تر، از جهت نشست او و جامه ها افگندند و شرعی بر وی کشیدند. و وی آنجا رفت و از هر دستی مردم در کشتی های دیگر بودند و کس را خبر نه. ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت. آنگاه آگاه شدند که غرقه خواست شد.

قلمرو زبانی:

از قضای آمده : اتفاقاً / پس از نماز : نماز ظهر / ناو : قایق کوچک / از جهت نشست او: برای نشستن امیر مسعود. / جامه ها افگندند: گستردنی ها را گستردند / شرعی بر وی : سایه بانی بر قایق / از هر دستی : از هر گروهی / کس را خبر نه : کسی از کسی خبر نداشت. / آن دیدند : متوجه شدند / آب نیرو گرفت : فشار آب زیاد شد ، آب به شدت بالا آمد. / نشستن و دریدن گرفت : کشتی شروع کرد به فرورفتن و شکستن. / غرقه خواست شد: نزدیک بود غرق شود.

قلمرو فکری:

اتفاقاً بعد از نماز ظهر امیر مسعود کشتی خواست. یک قایق که بزرگ تر بود برای نشستن امیر مسعود انتخاب کردند و گستردنی ها را گستردند و سایه بانی بر قایق کشیدند و امیر مسعود آن جا رفت و از هر گروه مردم در قایق ها بودند و کسی از کسی خبر نداشت. ناگهان متوجه شدند آب به شدت بالا آمد و کشتی از آب پر شد ، کشتی شروع کرد به فرو رفتن در آب و شکستن . زمانی متوجه شدند که کشتی می خواست غرق شود

بانگ و هزاهز و غریو خاست. امیر برخاست. و هنر آن بود که کشتی های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان در جستند و هفت و هشت تن و امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد؛ چنان که یک دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرقه شدن. اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت ؛ و سوری و شادی ای به آن بسیاری، تیره شد و چون امیر به کشتی رسید، کشتی ها برانندند و به کرانه رود رسانیدند.

### قلمرو زبانی:

هزاهز: فتنه و حوادثی که مردم را به جنبش در آورد. / غریو: فریاد / هنر آن بود: خوش بختانه / در جستند: پریدند / بر بودند: از آب گرفتند. / نیک کوفته شد: به سختی مجروح شد / افگار: مجروح، زخمی / دوال: تسمه، کمر بند. / بگسست: کنده شد / پس از نمودن قدرت: بعد از نشان دادن قدرت / سور: شادی / تیره شد: از بین رفت.

### قلمرو فکری:

فریادها برخاست (بلند شد). امیر مسعود بلند شد. خوش بختانه کشتی های دیگر نزدیک کشتی امیر مسعود بودند. هفت هشت نفر پریدند و امیر را از آب گرفتند و به کشتی رساندند. امیر به سختی آسیب دید و پای راست او زخمی شد؛ به گونه ای که یک لایه از پوست و گوشت از آن جدا شد و نزدیک بود امیر غرق شود. اما خدا پس از قدرت نمایی رحم کرد که آن نشاط و شادی فراوان از بین رفت و وقتی امیر به کشتی رسید قایق ها را راندند و او را به ساحل رود رسانیدند.

و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و بر نشست و به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و اعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود.

### قلمرو زبانی:

از آن جهان آمده: از مرگ نجات یافته. (کنایه) / جامه بگردانید: لباسش را عوض کرد / تر و تباه شده بود: خیس و ناخوش شده بود / کوشک: قصر / اعیان: بزرگان / به خدمت استقبال رفتند: به پیشواز رفتند.

### قلمرو فکری:

و امیر از مرگ نجات یافته به خیمه آمد و لباسش را تعویض کرد و خیس و ناخوش شده بود و سوار اسب شد و به سرعت به قصر آمد چرا که شایعه ی بسیار ناخوشایندی در میان لشکر افتاده بود و دل نگرانی شدیدی به وجود آمده بود و بزرگان و وزیر به پیشواز رفتند. وقتی پادشاه را سلامت دیدند فریاد شادی و دعا و شکر از لشکر و عامه ی مردم بلند شد. آن قدر صدقه دادند که حدّ و اندازه نداشت.

و دیگر روز، امیر نامه ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد و مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهند، شکر این را؛ و نبشته آمد و به توقیع، موکد گشت و مبشران برفتند!

### قلمرو زبانی:

دیگر روز: روز دیگر / غزنین: پایتخت غزنویان / جمله: تمام / صعب: دشوار / مقرون: همراه / مثال داد: دستور داد / نبشته آمد: نوشته شد / توقیع: امضا. / موکد: تأکید شده / مبشر: بشارت دهنده.

### قلمرو فکری:

روز بعد ، امیر دستور داد نامه هایی به غزنین و تمام کشور نوشته شود در باره ی این حادثه ی بزرگ که اتفاق افتاده بود و این که اکنون امیر سالم است . و دستور داد تا یک میلیون درهم به غزنین و دو میلیون درهم به نقاط دیگر ، به نیاز مندان بدهند به شکرانه ی این سلامتی. نامه ها نوشته شد و آن ها امضا شدند و بشارت دهندگان رفتند.

و روز پنجشنبه ، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سراسامی افتاد، چنانکه بار نتوانست داد و محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن و دل ها سخت متحیر شد تا حال چون شود.

#### قلمرو زبانی:

سرسام : حالت آشفستگی و پریشان حواسی شبیه به دیوانگی / بار دادن : اجازه ی ملاقات دادن / محبوب: پنهان / مشغول شد: نگران شد.

#### قلمرو فکری:

روز پنج شنبه ، امیر تب کرد، تبی سوزان و سردردی شدید. چنان که نتوانست اجازه ی حضور به کسی بدهد و از نظر ها پنهان شد ، به جز از پزشکان و چند تن از خدمتکاران مرد و زن ، مردم بسیار نگران شدند تا چه پیش می آید.

تا این عارضه افتاده بود ، بو نصر نامه های رسیده را، به خط خویش، نُکت بیرون می آورد و از بسیاری نُکت، چیزی که در او گراهیتی نبود می فرستاد فرود سرای، به دست من و من به آغاجی خادم می دادم و خیر خیر جواب می آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا آنگاه که نامه ها آمد از پسران علی تکین و من نُکت آن نامه ها پیش بردم و بشارتی بود. آغاجی بستند و پیش برد. پس از یک ساعت، برآمد و گفت «ای ابوالفضل، تو را امیر می بخواند».

#### قلمرو زبانی:

عارضه : بیماری / افتاده بود : پیش آمده بود / نکت بیرون می آورد : مطالب مهم را جدا می کرد. / فرود سرای: اندرونی / من : بیهقی / آغاجی خادم : خادم مخصوص / خیر خیر : سریع.

#### قلمرو فکری:

از زمانی که این بیماری اتفاق افتاده بود ، بو نصر از نامه های رسیده ، با خط خود مطالب مهم را جدا می کرد و از نکته های فراوان تنها آن بخشی را که ناخوش نبود به وسیله ی من (بیهقی) نزد امیر می فرستاد و من آن را به خادم مخصوص می دادم و سریع جواب می آوردم و امیر را اصلاً نمی دیدم تا آن زمانی که نامه ها یی از پسران علی تکین آمد و من خلاصه ی آن نامه ها را پیش بردم و خبر شادی آوری بود آغاجی آن ها را گرفت و برد و پس از یک ساعت باز گشت و گفت : « ای ابوالفضل بیهقی امیر تو را فرا می خواند».

پیش رفتم. یافتم خانه تاریک کرده و پرده های کتان آویخته و تر کرده بسیار شاخه ها نهاده و تاس های بزرگ پریخ بر زبر آن و امیر را یافتم آنجا بر زبر تخت نشسته، پیراهن توزی، مخنقه در گردن، عقدی همه کافور و بوالعلائی طبیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم.

#### قلمرو زبانی:

کتان: گیاهی است که از ساقه های الیاف آن در نساجی استفاده می کنند / شاخه : پایه ی ظرف / تاس : ظرف بزرگ غالباً مسی یا برنجی / توز : نام شهری از شهر های قدیم فارس که در قرن هشتم هجری ویران گردیده و از میان رفته و پارچه ی کتانی معروف به توزی منسوب به آن شهر است / زبر: بالا /

مخنقه : گردن بند، قلاده / عقد : گردن بند / کافور: ماده ای است سفید صدفی و دارای بوی قوی و نافذ و اثر ضد عفونی کننده ، در طب قدیم جهت تقویت قلب و پایین آوردن حرارت بدن استفاده می کردند.

#### قلمرو فکری:

پیش امیر رفتم . خانه را تاریک دیدم و پرده های کتان آویخته بودند و تر کرده بودند و شاخه های درخت بسیار برای از بین بردن تب گذاشته بودند و ظرف های بزرگ پر از یخ بر بالای آن شاخه ها گذاشته بودند و امیر را دیدم بالای تخت نشسته ، پیراهن نازک توی ( پوشیده بود) و گردن بندی از کافور در گردن داشت و ابوالعلائی طبیب را آن جا زیر ( کنار ) تخت نشسته دیدم.

گفت: « بونصر را بگویی که امروز درستم و در این دو سه روز، بار داده و آید که علت و تب تمامی زایل شد.»

#### قلمرو زبانی:

بونصر را : به بونصر / درست: سالم / علت : بیماری / زایل شد : از بین رفت.

#### قلمرو فکری:

گفت : به بونصر بگو که امروز حالم خوب است و در این دو سه روز اجازه ملاقات به افراد داده خواهد شد، چرا که بیماری و تب به طور کامل از بین رفته است.

من بازگشتم و این چه رفت، با بونصر بگفتم، سخت شاد شد و سجده شکر کرد خدای را عزّ و جلّ بر سلامتِ امیر، و نامه نبشته آمد . نزدیک آجاجی بردم و راه یافتم، تا سعادت دیدار همایون خداوند دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: «چون نامه ها گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامی است و سوی بونصر در بابی، تا داده آید.»

#### قلمرو زبانی:

نبشته آمد : نوشته شد / همایون : فرخنده / خداوند : پادشاه / توقیع: امضا کردن / گسیل کردن : فرستادن / در بابی : در خصوص مسئله ای / .

#### قلمرو فکری:

من بازگشتم و آن را چه گذشته بود را به بونصر گفتم . بسیار شاد شد و به خاطر سلامتی امیر مسعود خداوند را سجده کرد و نامه نوشته شد. آن نامه را نزد آجاجی بردم و اجازه ی ورود یافتم ، تا سعادت دیدار چهره ی مبارک پادشاه دوباره نصیبم شد. امیر آن نامه را بخواند و دوات خواست و امضا کرد و گفت : « وقتی نامه فرستاده شود ، تو باز گرد که در باره ی مسئله ای پیغامی برای بونصر دارم ، تا آن پیغام را بدهم.»

گفتم «چنین کنم.» و بازگشتم، با نامه ای توقیعی و این حال ها را با بونصر بگفتم. و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد. تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمّات فارغ شده بود و خیلنتاشان و سوار را گسیل کرده. پس، رقعتی نبشت به امیر و هر چه کرده بود باز نمود و مرا داد.



### قلمرو زبانی:

نامه ی توقیعی: نامه ی امضا شده . / نماز پیشین: نماز ظهر / دبیر کافی : نویسنده ی لایق ( کار آمد).  
نماز دیگر : نماز عصر . / قلم در نهاد : مشغول نوشتن شد. / خیل‌تاشان : گروه نوکران و چاکران. / باز نمود : شرح داد.

### قلمرو فکری:

گفتم : «چنین می کنم.» و با نامه ی امضا شده باز گشتم و تمام این اتفاقات را به بونصر گفتم. بونصر این مرد بزرگ و نویسنده ی با کفایت با شادی تمام مشغول نوشتن شد . تا این که نزدیک نماز ظهر از این کارهای مهم فارغ شد و نوکران و سواران پیام رسان را روانه کرد . سپس نامه ای نوشت به امیر و هر کاری را که کرده بود به امیر گزارش داد و نامه را به من داد تا به امیر برسانم.

و بردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت «نیک آمد» و آغاجی خادم را گفت «کیسه ها بیاورا» و مرا گفت: «بستان» در هر کیسه هزار مثقال زر پاره است. بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال هاست . و در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه ای که خواهیم کرد حلال بی شبهت باشد از این فرماییم ؛ و می شنویم که قاضی بُست ، ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگ دست اند و از کسی چیزی نستانند و اندک مایه ضعیفی دارند. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشتن را ضیعتکی حلال خردند و فراخ تر بتوانند زیست و ما حقّ این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لختی گزارده باشیم .  
من کیسه ها بستدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم.

### قلمرو زبانی:

راه یافتم : اجازه ی حضور یافتم. / بی شبهت : بدون هیچ شک / زر پاره : سکه طلای خالص. / غزو : جنگ / ضیعت: زمین زراعتی / فراخ تر : آسوده تر / لختی : اندکی / گزارده باشیم : به جای آورده باشیم

### قلمرو فکری:

نامه را بردم و اجازه ی ورود به دربار را یافتم نامه را رساندم امیر مرا فراخواند و گفت : «خوب شد» و به آغاجی خادم گفت : «کیسه های طلا را بیاور.» و به من گفت : «بگیر ، در هر کیسه ، هزار مثقال طلای خالص است . به بونصر بگو که این طلاهایی است که پدرم از جنگ هندوستان آورده است و این همان طلاهایی است که بت های طلایی را شکسته و پاره پاره کرده است ، و حلال ترین مال هاست . در هر سفری که برای ما پیش می آید از این پول ها ( مال ها ) می آورند تا اگر بخواهیم صدقه ای بدهیم از این بدهیم چرا که بدون هیچ تردیدی حلال است ؛ شنیده ایم که قاضی بُست ، ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر، بسیار تنگدست شده اند و از کسی چیزی نمی گیرند و تنها زمین کشاورزی و زراعتی دارند . باید یک کیسه پول به پدر بدهی و یک کیسه به پسر ، تا برای خودشان زمین زراعتی حلالی بخرند و بتوانند بهتر و راحت تر زندگی کنند. تا ما حقّ این سلامتی را که دوباره به دست آوردیم اندکی به جای آورده باشیم.»

من کیسه های پول را گرفتم و به پیش بونصر آوردم و موضوع را گفتم. ( گزارش دادم)

دعا کرد و گفت: « خداوند این سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که بو الحسن و پسرش وقت باشد که به ده درم درمانده اند.» و به خانه بازگشت و کیسه‌ها با وی بردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی ابوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند. بونصر پیغام به قاضی رسانید.

**قلمرو زبانی:** خداوند: سلطان مسعود / درمانده اند: محتاج اند.

**قلمرو فکری:**

بونصر دعا کرد و گفت: « این کار سلطان مسعود بسیار خوب است و شنیده‌ام که ابوالحسن و پسرش بعضی وقت‌ها به ده درهم نیازمندند. » بونصر به خانه برگشت کیسه‌های پول (طلا) را با وی بردند و بعد از نماز کسی را فرستاد تا قاضی ابوالحسن و پسرش را فرا بخوانند و آنان آمدند. بونصر پیام امیر مسعود را به قاضی و پسرش رساند.

بسیار دعا کرد و گفت: « این صِلت فخر است پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت در بایست نیست اما چون به آنچه دارم و اندک است قانعم، وزر و بال این چه به کار آید؟

**قلمرو زبانی:**

صِلت: احسان کردن به کسی با دادن مال، بخشش / وزر: گناه، سنگینی بار / در بایست: لازم، نیاز / وبال: سختی، عذاب.

**قلمرو فکری:**

قاضی بسیار دعا کرد و گفت: « این هدیه مایه‌ی افتخار است. آن را پذیرفتم و دوباره باز گرداندم که به درد من نمی‌خورد و روز قیامت بسیار نزدیک است، پاسخ آن را نمی‌توانم بدهم و نمی‌گویم که به آن‌ها نیاز ندارم اما چون به آن چیزی که دارم و کم است قانع هستم گناه و عذاب این مال به چه درد من می‌خورد؟»

بونصر گفت ای سبحان الله، زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیر المؤمنین می‌روا دارد سندن، آن، قاضی همی نستاند؟»

**قلمرو زبانی:**

- ای سبحان الله: شگفتا، (شبه جمله). / غزو: جنگ / امیر المؤمنین: خلیفه‌ی بغداد / می‌روا دارد سندن: گرفتن آن را جایز می‌دانند؟

**قلمرو فکری:**

بونصر گفت: « شگفتا، طلایی را که سلطان محمود با جنگ کردن از بت‌خانه‌های کافران آورده است و بت‌های بسیاری را شکسته است و خلیفه‌ی بغداد گرفتن آن را روا می‌داند آن قاضی نمی‌گیرد؟»

گفت: « زندگانی خداوند دراز باد؛ حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوه‌ها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه؟ من این نپذیرم و در عهدۀ این نشوم. » گفت: « اگر تو نپذیری، به شاگردان خویش و به مستحقان و درویشان ده. »

**قلمرو زبانی:**

خداوند: سلطان مسعود / خلیفه: خلیفه‌ی بغداد / خواجه: بونصر مُشکان / سنت: روش

### قلمرو فکری:

قاضی گفت: «زندگانی سلطان دراز باد، خلیفه جایگاهی دیگر دارد چرا که او حاکم سرزمین است و خواجه بونصر با امیر محمود در جنگ‌ها بوده است و من نبوده‌ام و بر من ثابت نشده است که آن جنگ‌ها به روش حضرت پیامبر (ص) بوده است یا نه. بنابراین من این طلاها را قبول نمی‌کنم و مسئولیت این را به عهده نمی‌گیرم.

بونصر گفت: «اگر تو این طلاها را نمی‌پذیری به شاگردان خود و نیازمندان بده.»

گفت: «من هیچ مستحق شناسم در بست که زر به ایشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟! به هیچ حال، این عهده قبول نکنم.» بونصر پسرش را گفت: «تو از آن خویش بستان.»

قلمرو زبانی: مستحق: نیازمند / مرا چه افتاده است: به من چه ربطی دارد.

### قلمرو فکری:

قاضی گفت: «من هیچ نیازمندی نمی‌شناسم در شهر بست که طلا را به آنان بدهم و اصلاً به من چه ربطی دارد که طلا را کسی دیگر ببرد و من در قیامت پاسخگو باشم؟ به هیچ وجه این مسئولیت را قبول نمی‌کنم.

بونصر به پسر قاضی گفت: «تو سهم خودت را بردار.»

گفت: «زندگانی خواجه عمید دراز باد! علی‌آی حال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته‌ام و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردم؛ پس، چه جای آن که سال‌ها دیده‌ام و من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آنچه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

### قلمرو زبانی:

- عمید: بزرگ، مورد اعتماد، لقب بونصر / باد: فعل دعایی، باشد. / دیده بودمی: می‌دیده بودم.

### قلمرو فکری:

پسر قاضی گفت عمر خواجه‌ی بزرگ (بونصر) طولانی باشد. به هر حال من هم فرزند این پدر هستم که این سخن را گفت و علم را از او یاد گرفته‌ام اگر حتی یک روز او را دیده بودم و حال و عادت‌های او را می‌دانستم بر من واجب بود که در تمام عمر از او پیروی کنم. چه برسد به این که سال‌ها با او بودم من هم از حساب روز قیامت می‌ترسم همان طور که پدرم می‌ترسد و به آن چه از مال اندک دنیا دارم قناعت می‌کنم و برای من کافی است و به مال زیاد نیازمند نیستم.

بونصر گفت: «لله درگما؛ بزرگا که شما دو تن اید و بگریست و ایشان را باز گردانید و باقی روز اندیشه مند بود و ازین یاد می‌کرد.

و دیگر روز رقعتی نبشت به امیر و حال باز نمود و زر باز فرستاد

### قلمرو زبانی:

لله درگما: خدا خیرتان بدهد / بزرگا: چقدر بزرگ هستید. / رقعت: نامه کوتاه

### قلمرو فکری:

بونصر گفت: «خدا خیرتان بدهد شما دو نفر چقدر بزرگوارید. گریه کرد و آنان را باز گردانید و بقیه ی روز را در فکر بود و از این موضوع یاد می کرد .

روز دیگر نامه ای به امیر نوشت و موضوع را گفت و طلاها را باز گردانید.

تاریخ بیهقی ، ابوالفضل بیهقی

## کار گاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- از متن درس ، با توجه به رابطه معنایی « تناسب » واژه های مناسب را انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.

- خیلانشان ( هم گروه ، هم قطار، سواران ) ، نوکران . غلامان - رُقت : ( نامه ، مکتوب ) توفیع ، نکت ، قلم

۲- معادل معنایی فعل های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید:

- فرمان داد. ( مثال داد ) - سوار اسب شد. ( بر نشست ) اجازه حضور داده شود. ( بار داده آید )

۳- کاربرد معنایی واژه « محبوب » را در عبارت های زیر بررسی کنید:

- محبوب گشت از مردمان ، مگر از اطبا و ... . باز داشته شده ، مقابل ظاهر

- مردی محبوب بود و دیده و دلش از گناه به دور . با حیا ، شرمگین ، با آزر

۴- به دو جمله زیر و تفاوت آنها توجه کنید:

الف) مریم کتاب می خواند. ب) کتاب خوانده می شود.

فعل جمله « الف » به نهاد و فعل جمله « ب » به نهادی که قبلا مفعول بوده است ، نسبت داده شده است. فعل جمله « الف » را معلوم و فعل جمله دوم را « مجهول » می نامیم .

با دقت در جدول زیر ، با ساخت و شیوه مجهول کردن جمله معلوم آشنا می شویم:

| ساخت  | نهاد | مفعول | فعل             |
|-------|------|-------|-----------------|
| معلوم | مریم | کتاب  | می خواند        |
| مجهول | کتاب | -     | خوانده می شود   |
| معلوم | مریم | کتاب  | خواهد خواند     |
| مجهول | کتاب | -     | خوانده خواهد شد |

همانطور که می بینید در مجهول ساختن جمله معلوم:

الف) نهاد جمله معلوم را حذف می کنیم.

ب) مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد قرار می دهیم.

پ) فعل اصلی جمله را به شکل « به ماضی + ه » می نویسیم؛ سپس ، از « شدن » فعلی متناسب با شناسه و زمان فعل اصلی می آوریم.

**توجه:** امروزه، فعل مجهول به کمک مصدر « شدن » ساخته می شود اما در گذشته، با فعل های دیگری مانند « آمدن » و « گشتن » نیز ساخته می شد.

- اکنون از متن درس، نمونه هایی از فعل مجهول بیابید و معادل امروزی آنها را بنویسید.

نوشته آمد: نوشته شد بار داده آید: اجازه داده می شود گسیل کرده شود: فرستاده شود

### قلمرو ادبی:

۱- دو نمونه از ویژگی های نثر درس را بیابید.

کوتاهی جمله ها - زیادی افعال - حذف افعال به قرینه - ذکر جزئیات - جا به جایی موصوف و صفت - کاربرد ضمیر شخصی برای غیر جاندار. تقدیم و تأخیر اجزای جمله ( شیوه بلاغی)

۲- در عبارت های زیر « مجاز » ها را مشخص بیابید و مفهوم آن ها را بنویسید.

الف) به کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شراع ها زده بودند.

آب: مجاز از « رود »

ب) زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده .

بتخانه ها: مجاز از « سرزمین » شمشیر: مجاز از « جنگ »

### قلمرو فکری:

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید:

« امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید . »

امیر که از مرگ نجات یافته بود به چادر آمد و لباس عوض کرد

۲- با توجه به جمله « این مرد بزرگ و دبیر کافی ، به نشاط قلم در نهاد . » :

الف) مقصود از « این مرد » چه کسی است؟ **بونصر**

ب) « دبیر کافی » به چه معنا است؟ **نویسنده با کفایت**

۳- گوینده عبارت زیر، از کدام فضیلت اخلاقی برخوردار است؟ **قانع بودن و قناعت می کرد**

« آن چه دارم از حطام نیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیست. »

۴- در باره مناسب مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید:

حساب خود اینجا بکن ، آسوده دل شو میفکن به روز جزا کار خود را صائب تبریزی

**حاسبوا قبل أن تُحاسبوا. در این دنیا خودت به اعمال رسیدگی کن**

## زاغ و کبک

۱- زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید

قلمرو زبانی:

فراغ: آسایش. / راغ: صحرا.

قلمرو ادبی:

رخت افکندن: کنایه از « اقامت گزیدن. » جناس: فراغ / راغ . باغ / راغ

قلمرو فکری:

زاغی از آن جا که به دنبال آسایش و راحتی بود از باغ به صحرائی اقامت کرد (نقل مکان کرد)

۲- دید یکی عرصه به دامان کوه عرضه ده مخزن پنهان کوه

قلمرو زبانی:

عرصه: دشت. / دامان کوه: دامنه ی کوه / عرضه ده: نشان دهنده.

قلمرو ادبی:

جناس: عرصه / عرضه. / تشخیص: دامان کوه ( کوه مانند انسانی است که دامان دارد)

قلمرو فکری:

دشتی پر از سبزه و گل دید که نشان از گنج نهفته در دل کوه داشت. (یعنی سبزه ها و گل ها مانند گنجی در دل کوه پنهان بودند)

۳- نادره کبکی به جمال تمام شاهد آن روضه فیروزه فام

قلمرو زبانی:

نادره: بی همتا / جمال: زیبایی / تمام: کامل / شاهد: زیبا رو / روضه: باغ / فیروزه فام: آبی رنگ

قلمرو فکری: کبک زیبا و بی نظیری عروس آن باغ سرسبز بود.

۴- هم حرکاتش متناسب به هم هم خطواتش متقارب به هم

قلمرو زبانی:

متناسب: هماهنگ / خطوات: جمع خطوه، قدم ها، گام ها / متقارب: نزدیک شونده، همگرا /

قلمرو فکری: حرکات کبک متناسب و گام هایش نزدیک و هماهنگ بود.

۵- زاغ چو دید آن ره و رفتار را و آن روش و جنبش هموار را

قلمرو زبانی:

رفتار: در گذشته به معنای راه رفتن کاربرد داشته است. / روش : وندی : ( رو « بن مضارع » + ش ) / جنبش : وندی ( جنب « بن مضارع » + ش )

قلمرو فکری: وقتی زاغ راه رفتن متناسب و هماهنگ کبک را دید...

۶- باز کشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای

قلمرو زبانی:

باز کشیدن : رها کردن ، کنار گذاشتن

قلمرو ادبی:

کنایه : « در پی کسی جای کردن » و قلمرو فکری:

قلمرو فکری:

راه و روش خود را رها ساخت و از گام های او تقلید کرد.

۸- بر قدم او قدمی می کشید وز قلم او رقمی می کشید

قلمرو ادبی:

« بر قدم او قدم کشیدن » و « از قلم او قلم کشیدن » = تقلید کردن / جناس: قدم / قلم

قلمرو فکری:

به دنبال گام های متناسب او به تقلید قدم بر می داشت و سعی می کرد از حرکات او تقلید کند.

۹- در پی اش القصه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار

قلمرو زبانی:

القصه: خلاصه، « قید » / مرغزار: چمنزار /

قلمرو فکری:

خلاصه زاغ به دنبال کبک در آن دشت ، چند روزی به این شیوه از کبک تقلید می کرد.

۱۰- عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته

قلمرو زبانی:

خامی: نادانی ، نپختگی / سوخته: زیان دیده / رهروی : تقلید /

قلمرو فکری:

زاغ از تقلید نسنجیده و کورکورانه ی خود زیان نادانی و بی تجربگی خود را دید و نتوانست رفتار کبک را بیاموزد.

۱۱- کرد فرامش ره و رفتار خویش ماند غرامت زده از کار خویش

قلمرو زبانی:

غرامت زده: پشیمان شده. /

قلمرو فکری: زاغ با این تقلید کورکورانه و نا به جا ، رفتار خود را هم فراموش کرد و سرانجام از کارش پشیمان شد.

## درک و دریافت:

۱- این سروده را از دید لحن و آهنگ خوانش بررسی کنید.

۲- با توجه به قلمرو فکری شعر، در باره ریشه ها و پیامدهای تقلید نا به جا و کورکورانه، گفت و گو کنید.

## درس سوم

### در کوی عاشقان

محمد، ملقب به جلال الدین، مشهور به «مولانا» یا «مولوی» اوایل قرن هفتم، در شهر بلخ به دنیا آمد. علت شهرت او به «رومی» یا «مولانای روم» اقامت طولانی وی در شهر قونیه بوده است، اما جلال الدین همواره خود را از مردم خراسان شمرده و همشهریان را دوست می داشته و از یاد آنان، دلش آرام نبوده است.

پدر جلال الدین، محمد بن حسین خطیبی، معروف به «بهاء الدین ولد»، از دانشمندان روزگار خود بود. به سبب هراس از بی رحمی ها و کشتار لشکر مغول و رنجش از خوارزمشاه، ناچار از بلخ مهاجرت کرد. جلال الدین در این ایام، پنج شش ساله بود که خاندانش، شهر بلخ و خویشان را بدرود گفت و به قصد حج، رهسپار گردید. چون به نیشابور رسید، با شیخ فریدالدین عطار، ملاقات کرد. شیخ عطار، کتاب «اسرارنامه» را به جلال الدین خردسال هدیه داد و به پدرش بهاءالدین گفت «زود باشد که این پسر تو، آتش در سوختگان عالم زند.»

هنگامی که بهاء ولد، مناسک حج را به پایان برد، در بازگشت، به طرف شام روانه گردید و مدتی در آن نواحی به سر برد. آوازه تقوا و فضل و تأثیر بهاء ولد همه جا را فراگرفت و پادشاه سلجوقی روم، علاءالدین کیقبا، د از مقامات او آگاهی یافت، طالب دیدار وی گردید. بهاء ولد به خواهش او به قونیه روانه شد و بدان شهریار پیوست.

### قلمرو زبانی:

ملقب: لقب یافته، معروف شدن به نامی که غیر از نام اصلی شخص باشد و این نام دلالت بر ستایش و یا نکوهش آن شخص است. / رنجش: آزرده خاطر شدن. / بدرود گفت: خدا حافظی کرد. / چون: در مفهوم «زمانی که» / سوختگان: عارفان و عاشقان. / آوازه مشتق است. / مناسک: جمع منسک، آیین های عبادی. / شهریار: پادشاه. اسم مرکب (شهر = یار)

بهاء ولد از آن جا که دیار روم از تاخت و تاز سپاه مغول برکنار بود و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت و عالم پرور و محیطی آرام و آزاد داشت، بدان نواحی هجرت گزید. مردم آن سرزمین، علاقه فراوانی به او یافتند و سلطان نیز، بی اندازه، او را گرمی میداشت.

جلال الدین، در هجده سالگی به فرمان پدر، با «گوهر خاتون» ازدواج کرد. پس از در گذشت بهاءالدین، جلال الدین محمد به اصرار مریدان و شاگردان پدر، مجالس درس و وعظ را به عهده گرفت؛ جلال الدین در آن هنگام، بیست و چهار سال داشت.

پس از این، جلال الدین مدتی در شهر حلب به تحصیل علوم پرداخت و سپس عازم دمشق شد و بیش از چهار سال در آن ناحیه، دانش می اندوخت و معرفت می آموخت.

جلال الدین، پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام که مدت مجموع آن، هفت سال بیش نبود، به قونیه باز آمد و همه روزه، به شیوه پدر، در مدرسه، به درس علوم دینی و ارشاد می پرداخت و طالبان علوم شریعت در محضر او حاضر می شدند.



در این ایام که جلال الدین، روزها به شغل تدریس می گذرانید و شاگردان و پیروان بسیاری از حضورش بهره می بردند و مردم روزگار بر تقوا و زهد او متفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت، در برابرش نمایان شد؛ او شمس الدین تبریزی بود. شمس از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند. او برای کسب علوم و معارف، بسیار مسافرت کرد و از مشایخ فراوانی بهره برد. به دلیل سیر و سفر البتّه جست و جو و پرواز در عالم معنا، او را «شمس پرنده» می گفتند.

شمس الدین، بیست و ششم جمادی الآخر سال ۶۲۴ هجری قمری به قونیه وارد شد. شمس، عارفی کامل و مرد حق بود و مولانا جلال الدین که همواره در طلب مردان خدا بود، چون شمس را دید، نشان هایی از لطف الهی را در او یافت و دانست که او پیر و مرشدی است که سالها در جست و جویش بود؛ از این رو، به شمس روی آورد و با او به صحبت و خلوت نشست و در خانه بر آشنا و بیگانه بست و تدریس و وعظ را رها کرد. مولانا جلال الدین با همه علم و استادی خویش، در این ایام که حدودا سی و هشت ساله بود؛ خدمت شمس زانو زد و نوآموز گشت؛ این خلوت عارفانه، حدود چهل روز طول کشید.

مولانا آن چنان در معارف شمس، غرق شد که مریدان خود را از یاد برد. اهل قونیه و علما و زاهدان هم، مانند شاگردانش از تغییر رفتار مولانا خشمگین شدند و به سرزنش او پرداختند. دشمنی آنان نسبت به شمس، هر روز فزون تر می گشت. مولانا جلال الدین در این میان، با بی توجهی به ملامت و هیاهوی مردم، خود را با سرودن غزل های گرم و پرسوز و گداز عاشقانه، سرگرم می کرد.

در پی فزونی گرفتن خشم و غضب مردم، شمس، ناگزیر قونیه را ترک کرد. مولانا در طلب شمس به تکاپو افتاد و سرانجام خبر یافت که او به دمشق رفته است. مولانا چندین نامه و پیغام فرستاد و غزل سرود و به خدمت شمس روانه کرد.

یاران مولانا هم که پزردگی و دلتنگی او را در غیبت شمس دیده بودند، از کردار خود، پشیمان شدند و روی به مولانا آوردند. مولانا عذرشان را پذیرفت و فرزند خود، «سلطان ولد» را با غزل زیر، به طلب شمس، روانه دمشق کرد.

بروید ای حریفان، بکشید یار ما را  
به من آورید آخر، صنم گریزپا را

#### قلمرو زبانی:

وعظ: پند و اندرز / عازم: رهسپار / اقامت: ساکن شدن / باز آمد: برگشت / طالبان: ج طالب، خواهنده، خواهان / محضر: پیشگاه / تقوا: خدا ترسی، دین داری / شریعت: دین و آئین / طریقت: روش، مسلک، مذهب، سیرت، در مقابل شریعت است / زهد: پارسایی، پرهیز / متفق: با هم بودن، یکی بودن، هم نظر بودن / معارف: دانش ها، شناخت ها / مشایخ: جمع شیخ، بزرگان / مرشد: ارشاد کننده / پیر: در این جا راهنما و هدایت کننده / مرید: طرفدار، دوستدار / زاهدان: پارسایان و پرهیزگاران / ملامت: سرزنش / خشم و غضب رابطه ترادف دارند / تکاپو: جست و جو و تلاش زیاد / حریفان: هم نشینان و یاوران. منادا / صنم: بُت. منظور «یار ودلبر» / گریزپا: فراری و گریزان. صفت بیانی. مرکب

#### قلمرو ادبی:

استعاره: «بت» استعاره از ن «یار»

قلمرو فکری: ای یاوران یار گریزپا را بار دیگر نزد من بیاورید.

به بهانه های شیرین، به ترانه های موزون  
بکشید سوی خانه، مه خوب و خوش لقا را

#### قلمرو زبانی:

شیرین: دارای وزن و آهنگ خوش، زیبا و گوش نواز / موزون: دارای وزن / خوب: زیبا روی / خوش لقا: خوش چهره، زیبا

### قلمرو ادبی:

حسن آمیزی: بهانه های شیرین / استعاره: «مه» استعاره از «بار»

### قلمرو فکری:

با سخنان شیرین و ترانه های خوش آهنگ، بار ما را به سوی خانه برگردانید.

اگر او به وعده گوید که دم دگر بیایم همه وعده مکر باشد، بفریب او شما را...

### قلمرو زبانی:

او: معشوق / دم دگر: لحظه ای دیگر / بیایم: می آیم / مکر: حيله، فریب / بفریب: می فریب

### قلمرو ادبی:

واج آرایه: «د» / واج آرایه: «د» / تناسب بین «مکر و فریب» و «وعده و دم» / تکرار واژه «او»

### قلمرو فکری:

اگر بار من به شما وعده بدهد و بگوید: «لحظه ای دیگر می آیم.» تمام وعده های او فریب است و دارد شما را فریب می دهد.

این پیک ها و نامه ها، عاقبت در دل شمس، تأثیر بخشید. شمس، خواهش مولانا را پذیرفت و بار دیگر به قونیه بازگشت با آمدن شمس، بار دیگر، نشست ها و ملاقات مولانا با او پی در پی شد و سبب انقلاب احوال مولانا گردید. دگر بار، مریدان از تعطیل شدن مجالس درس، به خشم آمدند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند.

چون یاران مولانا به آزار شمس برخاستند، شمس، ناگزیر دل از قونیه برگرد و عزم کرد که دیگر بدان شهر پرغوغا باز نیاید و جایی برود که از او خبری نشنوند، و رفت.

از این به بعد، سرانجام و عاقبت کار شمس و این که چه بر سر او آمده، به درستی، روشن نیست. پس از غیبت شمس، شاگردان به مولانا این گونه خبر دادند که شمس کشته شد، ولی دلش بر درستی این خبر گواهی نمی داد. مولانا پس از جست و جوی بسیار، بی قرار و آشفته حال گردید. شب و روز از شدت بی قراری، بی تاب می کرد و شعر می سرود.

پس از جست و جوی بسیار، مولانا با خبر شد که ظاهراً شمس در دمشق است. آزار و انکار مخالفان هم سبب شد که او نیز در طلب یار همدل و همدم خود، عازم دمشق شود. مولانا در دمشق، پیوسته به افغان و زاری و بی قراری، شمس را از هر کوی و برزن، جست و جو می کرد و نمی یافت. از سر اشتیاق، ناله بر می آورد و اشعار غم انگیز می سرود:

چند کنم تو را طلب، خانه به خانه، در به در؟  
چند گریزی از برم، گوشه به گوشه، کو به کو؟

### قلمرو زبانی:

انقلاب: تحول و دگر گونی، برگشتن از یک وضع و قبول وضعی دیگر / دل کندن: قطع علاقه / عزم کرد: تصمیم گرفت / غوغا: سروصدا / بی قرار: نا آرامی و تشویش / افغان: ای خدا گفتن به استغاثه، زاری کردن، ناله کردن / برزن: کوچه و محله، با کوچه مترادف / بی تاب: نا آرامی و اضطراب، مترادف با بی قراری / چند: چه اندازه، تا چه مدت / بر: کنار، آغوش / کو به کو: کوی به کوی، محله به محله

### قلمرو ادبی:

اغراق: همه جا را گشتن

### قلمرو فکری:

چقدر باید تو را جست و جو کنم؟ چرا از کنارم می‌گریزی؟

کوشش و جست و جوی مولانا به جایی نرسید و شمس را نیافت.

هم ز فرّ شمس باشد این سبب

باز گردِ شمس می‌گردم، عَجَب

قلمرو زبانی:

فرّ : شکوه

قلمرو ادبی:

کنایه : « گرد کسی گشتن » کنایه از « توجه کامل داشتن ». / گرد شمس گشتن : تلمیح به مرکزیت خورشید در منظومه شمسی و کانون توجه بودن آن برای سیارات دیگر . / واج آرایبی حرف «س»

قلمرو فکری:

دوباره به شمس تبریزی توجه می‌کنم ، و این عجیب است و این عجیب بودن هم به خاطر شکوه و عظمت خودِ شمس است.

صد هزاران بار، بُبریدم امید از که، از شمس، این ز من باور کنید!

قلمرو زبانی:

صد هزاران : بسیار زیاد

قلمرو ادبی:

کنایه : « صد هزاران » کنایه از بسیار زیاد. / اغراق : صد هزاران بار

قلمرو فکری:

صد هزار بار از شمس ناامید شدم ! آیا این سخنم را باور می‌کنید؟

چون مولانا از یافتن شمس ناامید شد، ناچار با اصرار همراهان به قونیه بازگشت و تربیت و ارشاد مشتاقان معرفت حق را از سرگرفت. در حقیقت، از این دوره ( سال ۶۴۷ ) تا هنگام درگذشت ( سال ۶۷۲ )، مولانا به همت یاران نزدیک خود، شیخ صلاح الدّین زرکوب و سپس حسام الدّین حسن چَلَبی، به نشر معارف الهی مشغول بود . بهترین یادگار ایّام همدمی مولانا با این یاران، به ویژه با حسام الدّین، سرودن کتاب گرانبهای مثنوی است که یکی از عالی ترین آثار ادبی ایران و اسلام است . در این باره، این گونه روایت می‌کنند که حسام الدّین از مولانا درخواست نمود کتابی به طرز « الهی نامه » سنایی یا « منطق الطّیر » عطار به نظم آرد . مولانا بی درنگ از دستار خود کاغذی که مشتمل بود بر هجده بیت از آغاز مثنوی، بیرون آورد و به دست حسام الدّین داد:

از جدایی ها شکایت می کند

بشنو این نی چون حکایت می کند

قلمرو زبانی:

ایام : جمع یوم ، روزها / به نظم آوردن : سرودن ، به شعر نوشتن / بی درنگ : بدون معطلی / دستار : عمامه ، پارچه ای که

به دور سر پیچند / مشتمل : در برگیرنده و شامل شونده / چون : چگونه /

### قلمرو ادبی:

واج آرایی: «ن» / استعاره: «نی» استعاره از «عاشق»

### قلمرو فکری:

بشنو از این نی که چگونه ازدوری می کند؛ و چگونه از جدایی ها شکایت می کند.

از این پس، مولانا شب و روز، آرام نمی گرفت و به نظم مثنوی مشغول بود و شبها حسام الدین در پیشگاه وی می نشست و او، مثنوی می سرود و حسام الدین می نوشت و بر مولانا می خواند. برخی شب ها، گفتن و نوشتن تا به صبحگاه می کشید. ظاهراً تا اواخر عمر، مولانا به نظم مثنوی مشغول بود و چلبی و دیگران می نوشتند.

مولانا مردی زردچهره و باریک اندام و لاغر بود و چشمانی سخت جذاب داشت و از نظر اخلاق و سیرت، ستوده اهل حقیقت و سرآمد همروزگاران خود بود و خود را به جهان عشق و یکرنگی و صلح طلبی و کمال و خیر مطلق کشانیده، در زندگانی، اهل صلح و سازش بود همین حالت صلح و یگانگی با عشق و حقیقت، او را بردباری و تحمل عظیم بخشید؛ طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و به نرمی و حسن خلق، آنان را به راه راست می آورد.

از شاعران و عارفان و همروزگار مولانا، سعدی و فخرالدین عراقی بودند که ظاهراً هر دو نفر با وی دیدار و ملاقات کرده اند. غزل زیر از مولانا، سعدی را شیفته خویش ساخت:

هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست      ما به فلک می رویم، عزم تماشا که راست

### قلمرو زبانی:

طعن: سرزنش کردن، کنایه زدن. / شیفته: عاشق و حیران. / هر نفس: هر لحظه / فلک: آسمان / عزم: قصد، نیت / تماشا: با هم راه رفتن

### قلمرو ادبی:

مجاز: «نفس» مجاز از «لحظه» / تشخیص: آواز عشق / تضاد: چپ / راست / کنایه: «چپ و راست» کنایه از «همه جا»

### قلمرو فکری:

آواز دوست از همه جا شنیده می شود؛ ما قصد رفتن به عالم بالا را داریم چه کسی می خواهد ما را همراهی کند؟

ما به فلک بوده ایم، یار ملک بوده ایم      باز همان جا رویم، جمله، که آن شهر ماست

### قلمرو زبانی:

فلک: آسمان، در این جا بهشت و یا عالم معنا ( اشاره به این دارد که انسان پیش از آفرینش جسمانی به صورت روح در عالم بالا حضور داشت ) / ملک: فرشته جمع ملائک. / جمله: همه، «قید»

### قلمرو ادبی:

جناس: فلک، ملک / مجاز: «شهر» مجاز از «سرزمین» / تلمیح: انا لله و انا الیه راجعون، کل شیء یرجع الی اصله

### قلمرو فکری:

جایگاه حقیقی ما عالم بالا است، ما یار و همنشین فرشتگان بوده ایم؛ دوباره، همه به جایگاه اصلی خود باز خواهیم گشت

خود ز فلک برتریم، وز ملک افزون تریم      زین دو چرا نگذریم، منزل ما کبریاست

### قلمرو زبانی:

زین دو: فلک و ملک / کبریا: عظمت، بزرگی

### قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: فلک / ملک /

### قلمرو فکری:

مقام ما از آسمان و فرشتگان هم بالاتر است، چرا نسبت به این دو بی تفاوت نباشیم چرا که جایگاه اصلی ما جوار خداوندی است.

بخت جوان یار ما، دادن جان کار ما      قافله سالار ما، فخر جهان مصطفاست....

### قلمرو زبانی:

قافله سالار: رهبر

### قلمرو ادبی:

جناس: یار / کار      تشخیص: بخت یار کسی باشد / کنایه: «بخت یار بودن» کنایه از «خوشبختی» / واج آرای: «ا»

### قلمرو فکری:

ما خوشبخت هستیم و شهادت باعث افتخار ماست چرا که رهبر ما حضرت پیامبر (ص) است.

گویند در شب آخر که بیماری مولانا سخت شده بود، خویشان و پیوستگان، بسیار نگران و بی قرار بودند و «سلطان ولد» فرزند مولانا، هر دم بی تابانه به بالین پدر می آمد و باز از اتاق بیرون می رفت. مولانا، در آن حال، غزل زیر را سرود و این، آخرین غزلی است که مولانا ساخته است:

رو، سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن      ترک من خرابِ شبگرد مبتلا کن ...

### قلمرو زبانی:

بنه: فعل امر از مصدر «نهادن» / شبگرد: مرکب «صفت فاعلی مرکب مرخم: شبگردنده»

### قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: سر / بالین / کنایه: «سر به بالین نهادن» کنایه از «خوابیدن» / ایهام: خراب الف (مست ب) عاشق

واج آرای: نقش نمای اضافه

### قلمرو فکری:

برو بخواب و مرا تنها بگذار و من عاشق بی قرار را ترک کن

دردی است غیر مردن، کان را دوا نباشد      پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن

### قلمرو زبانی:

کان: که آن / کاین: که این

### قلمرو ادبی:

تضاد: درد / دوا / استعاره: « درد » استعاره از « عشق » / کنایه: « دوا نباشد » کنایه از « درمان ناپذیر بودن »  
قلمرو فکری:

دردی غیر از مردن وجود دارد که بدرمان ناپذیر است ، چگونه به تو بگویم که این دردم را درمان کن.

در خواب دوش، پیری در کوی عشق دیدم      با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن . . .

قلمرو زبانی:

دوش: دیشب / پیر: مرشد، انسان کامل / عزم: قصد، اراده

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: خواب، دوش / دست، اشارت / جناس: کوی، سوی / مجاز: « دست » /

کنایه: « عزم کردن » کنایه از « به سوی کسی رفتن ».

قلمرو فکری:

دیشب در خواب دیدم که مرشدی با دست به من اشاره می کرد که: « به سوی ما بیا ».

عاقبت، روز یک شنبه، پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ هجری قمری، هنگام غروب آفتاب، خورشید عمر مولانا نیز از این جهان به آخرت سفر کرد اهل قونیه، از خُرد و بزرگ، در تشییع پیکر مولانا و خاک سپاری، حاضر شدند و همدردی کردند و بسیار گریستند و بر مولانا نماز خواندند.

قلمرو ادبی:

تشبیه اضافی: « خورشید عمر »

ابیات زیر، بخشی از غزلی است که گوئی، مولانا در مرثیه خود و دلداری یاران، سروده است:

به روز مرگ، چو تابوت من روان باشد      گمان مبر، که مرا درد این جهان باشد

قلمرو زبانی:

را: فک اضافه « درد این جهان من » / روان: وندی « رو « بن مضارع » + ان «

قلمرو ادبی:

کنایه: « روان بودن تابوت » کنایه از مردن و تشییع کردن. « درد این جهان داشتن » کنایه از « غمگین و ناراحت بودن »  
مراعات نظیر: مرگ / تابوت /

قلمرو فکری:

هنگام مرگ که تابوتم را می برند ، گمان نکن که به خاطر ترک این جهان ناراحت و غمگین هستم.

برای من مگری و، مگو دریغ! دریغ!      به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد

قلمرو زبانی:

مگری: فعل نهی از مصدر « گریستن » / دریغ: افسوس « شبه جمله »

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: دام / دیو / تکرار: دریغ / استعاره: «دیو» استعاره از «هوا و هوس» /

قلمرو فکری:

برای من گریه نکن و نگو افسوس افسوس که رفت ، اگر در دام هوا های نفسانی گرفتار شوی ، جای افسوس دارد.

کدام دانه فرورفت در زمین که نرُست چرا به دانهٔ انسانیت این گمان باشد؟

قلمرو زبانی:

نرست : از مصدر «رُستن»

قلمرو ادبی:

تشبیه : دانهٔ انسان ( انسان مانند دانه ای است که می روید ) / مراعات نظیر : دانه ، زمین ، رُستن / واج آرایه: « د »

قلمرو فکری:

کدام دانه کاشته شد و رشد نکرد ؟ چرا نسبت به انسان این گمان رشد را نداری؟

زندگانی جلال‌الدین محمد، مشهور به مولوی، بدیع الزمان فروزانفر، با تلخیص و اندک تغییر

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی:

۱- واژه « مرشد » در متن درس به چه معنایی است؟

اسم فاعل از « ارشاد » هدایت کننده ، رهبر ، کسی که راه راست را بنمایاند. در این درس در معنی راهنما و رهبر عارفان و اهل تصوف به کار رفته است .

۲- چهار ترکیب اضافی که اهمیت املائی داشته باشند ، از متن درس بیابید و بنویسید.

عازم دمشق - عزم تماشا - مناسک حج - صاحب بصیرت

۳- گاه ، واژه از نظر نقش دستوری ، پیرو گروه اسمی پیش از خود است؛ به اینگونه نقش ها در اصطلاح ، « نقش تبعی » می گوئیم.

| نقش های تبعی                     |  |   |
|----------------------------------|--|---|
| تکرار                            | بدل  | معطوف   |
| یک نقش ، دوبار در جمله تکرار شود | واژه یا واژه های قبل از خود را توضیح می دهد. | واژه یا واژه هایی که بعد از حرف عطف « و » می آید. |

مریم و زهرا آمدند . مریم ، خواهر زهرا ، آمد . مریم آمد مریم.

معطوف                      بدل                      تکرار

اکنون برای کاربرد هر یک از نقش های تبعی ، مثال بنویسید.

مجالس درس و وعظ را برعهده گرفت . / پادشاه سلجوقی روم ، علاءالدین کیقباد ، از مقامات او آگاهی یافت . /

برای من مگری و مگو دریغ ، دریغ .

### قلمرو ادبی

۱- برای کاربرد هر آرایه زیر ، نمونه ای از متن درس بیابید.

واج آرایه: ( بشنو این نی چون حکایت می کند / از جدایی ها شکایت می کند )

حس آمیزی: ( خود را با سرودن غزل های گرم سرگرم می کرد )

تشبیه : ( کوی عشق )

۲- بخش مشخص شده در سروده زیر ، بیانگر کاربرد کدام آرایه ادبی است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی

شفیعی کدکنی

« رو سر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن »



تضمین ، شاعر مصراعی از مولوی را برای زیبا ساختن شعر خود عیناً آورده است.

۳- در باره مفهوم نمادین « نی » در بیت زیر توضیح دهید:

« بشنو از نی چون حکایت می کند از جداییها شکایت می کند »

« نی » نماد انسان جدا شده از جوار خدواندی است. نی میان تهی است ، عارف نیز تهی از خود خواهی و هواهای نفسانی.

### قلمرو فکری

۱- در باره اصطلاح « پیر و مراد » و پیوند آن با زندگی مولوی توضیح دهید.

مرشد و هدایت کننده هر نو سفر راه عشق است. او انسان کاملی است که مریدان را به راه حق دعوت می کند. مولوی اگر چه خود پیر و مراد بسیار کسان بوده است اما در تمام طول زندگی خود به دنبال انسانی بوده است که نشانه های الطاف الهی را خود داشته باشد او این نشانه ها را در شمس می بیند و در پایان عمر معنای پیر برایش تغییر می یابد و این پیوند ، پیوندی متعالی می شود.

۲- با توجه به متن درس ، به اعتقاد مولانا ، بر چه چیزی باید دریغ و افسوس گفت؟

به دام دیو نفس درافتادن

۳) بیت زیر با کدام بیت درس ، ارتباط معنایی دارد؟ پیام مشترک این ابیات را بنویسید.

« چنین قفس نه سزای من خوش الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم حافظ

ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم باز همان جا رویم ، جمله ، که آن شهر ماست.

بازگشت به اصل

۴- بیت زیر بیانگر چه دیدگاهی است؟

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟ مولوی

رستاخیز ، زنده شدن مردگان پس از مرگ، مرگ پایان زندگی نیست.

۵) بر مبنای متن درس ، خلق و خوی مولانا را با این آیات قرآن کریم که به حضرت موسی (ع) و حضرت هارون (ع) خطاب است ، مقایسه کنید.

إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ . فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا . ( طه / ۴۰ - ۴۳ )

در زندگی اهل صلح و سازش بود به همین دلیل بسیار بردبار و صبور بود و تحملش بسیار زیاد . طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و با نرمی و حسن خلق ، آنان را به راه راست می آورد.

۶- .....

چنان باش ...

خواجه عبدالکریم ، خادم خاص شیخ ما ، ابوسعید بود. گفت: « روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت های شیخ ما ، او را چیزی می نوشتم. »

کسی بیامد که : « شیخ تو را می خواند. » برفتم . چون پیش شیخ رسیدم ، شیخ پرسید که : « چه کار می کردی ؟ » گفتم : « درویشی حکایت چند خواست ، از آن شیخ ، می نوشتم. »

شیخ گفت : « یا عبد الکریم ! حکایت نویس مباش ، چنان باش که از تو حکایت کنند! »

اسرار التوحید، محمد بن منور

### ذوق لطیف

خاله‌ام چند سالی از مادرم بزرگ‌تر بود. از شوهرش بی‌آن که طلاق گرفته باشد، جدا شده بود؛ زیرا طلاق به هر عنوان صورت خوشی نداشت. چند بچه‌اش همگی در شیرخوارگی مرده بودند و او مانده بود تنها. با آن که از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود متمکن به شمار می‌رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود. تنهایی و بی‌فرزندی برای یک زن مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم نزد برادرش زندگی می‌کرد، گاهی در کبوده. نمی‌دانست در کجا ریشه بدواند.

#### قلمرو زبانی:

متمکن: دارای امکانات، ثروتمند / کبوده: نام روستا

با این حال، او نیز مانند مادرم توکلی داشت که به او مقاومت و استحکام اراده می‌بخشید. از بحران‌های عصبی که امروز رایج است و تحفه بر خورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود. هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت. به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.

#### قلمرو زبانی:

توکل: اعتماد و ایمان عمیق به خدا داشتن، به خدا تکیه کردن و پشت گرم بودن به حمایت و توجه او. / بحران: آشوب و آشفستگی، تغییر حالت ناگهانی / تحفه: هدیه، ارمغان / بی‌شائبه: بدون آلودگی، بی‌عیب، بدون تردید و شک / مشیت: خواست / دل نمی‌بست: علاقه مند و وابسته نمی‌شد. / ناگوار: ناخوشایند، تلخ و ناراحت کننده. / فاجعه: بلای سخت و حادثه ناگوار

#### قلمرو ادبی:

تشبیه: یک روی زندگی: زندگی مانند سکه‌ای است که دو رو دارد. /  
کنایه: «روی زشت زندگی» کنایه از ناگواری‌های زندگی / تشخیص: زندگی روی داشته باشد

#### قلمرو فکری:

او با توکل به خداوند و ایمانی که به او داشت می‌توانست بحران‌های فکری و روحی را به خوبی در خود از بین ببرد و به دنیای فانی وابسته نشود. زشتی دنیا را در کنار زیباییهای آن پذیرفته بود.

بنابراین، خاله‌ام با همه تمکینی که داشت، به زندگی درویشانه‌ای قناعت کرده بود، نه از بخل بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت. در خانه مشترکی که خانواده دیگری هم در آن زندگی می‌کردند، یک اتاق داشت. خانه کهن سالی بود و بر سر هم نکبت بار، عاری از هرگونه امکان آسایش. در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود.

#### قلمرو زبانی:

بخل: خساست، تنگ چشمی / نکبت: بدبختی، فلاکت / عاری: فاقد، بدون

برای این خاله نیز من به منزله فرزند بودم. گاه به گاه به دیدارش می‌رفتم و کنار پنجره می‌نشستم و او برای من قصه می‌گفت. برخلاف مادرم که خشک و کم‌سخن بود، و از دایره مسائل روزمره و «مذهبیات» خارج نمی‌شد، وی از مباحث

مختلف حرف می‌زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته‌ها و همچنین شعر؛ حتی وقتی از آخرت و عوارض مرگ سخن می‌گفت، گفتارش با مقداری ظرافت و نقل و داستان همراه بود.

برای من قصه‌های شیرینی می‌گفت که او و مادرم هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. از این مادربزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می‌زدند که عمر درازی کرده و سخنان جذابی گفته بود. به او می‌گفتند: «مادرجون» ورد زبانشان بود: «مادر جون این طور گفت، مادر جون آن طور گفت.»

### قلمرو زبانی:

به منزله: مانند، در حکم / مذهبیات: موضوعات مذهبی / عوارض: جمع عارضه. حادثه، پیشامد / ظرافت: زیرکی و مهارت، زیبایی، نکته‌سنجی و خوش‌زبانی / جذاب: گیرا و زیبا / ورد: دعا، ذکر و یا سخن و نامی که مدام تکرار می‌شود

### قلمرو ادبی:

کنایه: «خشک بودن» کنایه از «جدی بودن» /

### حسن آمیزی: قصه‌های شیرین

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصه‌های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه‌ها - که آن همه پرننگ و نگار و آن همه پُرآن و نرم است - راه پیدا کردم. علاوه بر آن، خاله ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی با شعر شاهکار آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت؛ حتی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می‌دانست و نوشتن را نمی‌دانست ولی درجه فهم ادبی اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند دایی ام موجود «یک کتابی» بود؛ یعنی، علاوه بر قرآن و مفاتیح الجنان، فقط کلیات سعدی را داشت. این سعدی همدم و شوهر و غمگسار او بود. من و او اگر زمستان بود، زیر کرسی، و اگر فصول ملایم بود، همان گونه روی قالیچه می‌نشستیم؛ به رختخوابی که پشت سرمان جمع شده بود و حکم پستی داشت، تکیه می‌دادیم و سعدی می‌خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز فهم من برای دریافت لطایف غزل کافی نبود و خاله ام نیز که طرفدار شعرهای اندرزی و تمثیلی بود، به آن علاقه چندانی نشان نمی‌داد.

### قلمرو زبانی:

### غمگسار: غمخوار

### قلمرو ادبی:

کنایه: «که آن همه پرننگ و نگار و آن همه پُرآن و نرم است» کنایه از خیال انگیز بودن / مجاز: «سعدی» مجاز از «آثار سعدی» / تشبیه: این سعدی همدم و شوهر و غمگسار او بود. / تشخیص: آثار سعدی شوهر کسی باشند.

سعدی که انعطاف جادوگرانه‌ای دارد، آنقدر خود را خم می‌کرد که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد. این شیخ همیشه «شاب» پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، معلّم اول، که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار، چشم عقاب و لطافت کبوتر، که هیچ خُفره‌ای از حُفره‌های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد، جمع‌کننده اُضداد: تشریح و عرفان، عشق و زندگی عملی، شوریدگی و عقل... به هر حال، این همدم کودک و دستگیر پیر، از هفت صد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان‌ها جریان داشته است.

### قلمرو زبانی:

انعطاف: سازش و نرمی نشان دادن، سازگارشدن با شرایط، خم شدن / شیخ: پیر، بزرگ / شاب: جوان / هیبت: شکوه، عظمت / خُفره: سوراخ، گودال / اُضداد: ج ضد، چیزهای مخالف / هیبت: ترس و هول، شکوه و عظمت /

شوریدگی: عشق / تشریح: دین و شریعت، مقابل عرفان و طریقت هست، تشریح، داشتن رفتار و رعایت اعمال قانونمند و در چارچوب خاص آئین های دینی و مذهبی است و برای همین گاه با طریقت و عرفان چندان هم سو نمی باشد.

#### قلمرو ادبی:

تناقض (پارادوکس): شیخ همیشه شاب / کنایه: «آنقدر خود را خم می کرد» کنایه از «در حد فهم هر سنی سخن می گفت» / «چشم عقاب و لطافت کبوتر» کنایه از «نیز بینی و نرمی» / تشبیه: حفره های زندگی

من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره هایی که خود سعدی در آنها نشسته و شعرهایش را گفته بود. خاله ام می خواند و در حد ادراک خود معنی می کرد، قصه ها را ساده می نمود. این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می شنویم.

#### قلمرو زبانی:

حجره: اتاق، خانه / نظیر: مانند / ادراک: فهم / احدی: هیچ کس، کسی

#### قلمرو فکری:

این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد: سخنش «سهل و ممتنع» بود است. به ظاهر بسیار ساده است اما نمی توان مثل آن گفت.

کلیات سعدی ای که خاله ام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنگی با تصویرهای ناشیانه ولی گویا و زنده، و من چون این حکایت ها را می شنیدم و می خواندم و عکس ها را می دیدم، لبریز می شدم. سراچه ذهنم آماس می کرد. بیشتر بر فوران تخیل راه می رفتم تا بر روی دوبا. پس از خواندن سعدی، وقتی از خانه خاله ام به خانه خودمان باز می گشتم، قوز می کردم و از فرط هیجان «لگه می دویدم». کسانی که توی کوچه مرا این گونه می دیدند، شاید کمی «خل» می پنداشتند یا با خود می گفتند که این «بچه ارباب، از بس که زیاد می خورد، مست شده» در حالی که از خوردن نبود، از شنیدن بود.

#### قلمرو زبانی:

سراچه: خانه کوچک / آماس: ورم، برآمدگی / فوران: جوشیدن یا جهیدن آب از چشمه / قوز: برآمدگی غیر طبیعی پشت انسان، قوز می کردم: به شدت پشتم را خم می کردم / فرط: شدت / لگه می دویدم: با شوق جست و خیز کنان پیش می رفتم، یورتمه اسب و شتر / خل شدن: از دست دادن عقل و تعادل فکری

#### قلمرو ادبی:

کنایه: «سراچه ذهنم آماس می کرد» کنایه از «معلوماتم زیاد می شد» / تشبیه: فوران تخیل

خاله ام نیز خوش وقت بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می دادم؛ بنابراین، با حوصله مرا همراهی می کرد. هر دو چنان بودیم که گویی در پالیز سعدی می چریدیم؛ از بوته ای به بوته ای و از شاخه به شاخه. معنی کلماتی را که نمی فهمیدیم از آنها می گذشتیم.

قلمرو زبانی: پالیز: باغ و بوستان

#### قلمرو ادبی:

استعاره: «پالیز سعدی» استعاره از «آثار سعدی»

نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم پرسیم . خوشبختانه، دامنه کلام و معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد . اگر یک بیت را نمی فهمیدیم، از بیت دیگر مفهومی را درمی یافتیم؛ آزادترین گشت و گذار بود.

از همان جا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع سوق داد که بعد، وقتی در دبستان انشای می نوشتیم، آن را به کار می بردم .

از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی برای من به منزله شیر « آغوز » بود برای طفل که پایه عضله و استخوان بندی او را می نهد . ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوقع شد و خود را بر سگوی بلندی قرار داد . از آن جا که مربی کارآموده ای نداشتیم، در همین کورمال کورمال ادبی آغاز به راه رفتن کردم . بعدها اگر به خود جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از همین آموختن سرخود و ره نوردی تنهاوش بود که :

«به حرص ارشربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا» (سنایی)

### قلمرو زبانی:

شیر آغوز: اولین شیر مادر پس از دنیا آوردن فرزند / کورمال کورمال : با احتیاط راه رفتن نابینایان / سرخود: کسی که نا صحتی ندارد و بدون مشورت کاری بکند ، مستقل ، خود مختار ، رها و آزاد ، مستبد و خود رای / تنهاوش : به تنهایی / مگیر : باز خواست نکن / استسقا : آب خواستن، آب طلبیدن برای رفع تشنگی ، نوعی بیماری که در آن بیمار از خوردن آب سیر نمی شود .

### قلمرو ادبی:

کنایه : « به منزله شیر آغوز بود » کنایه از « محکم می ساخت »

### قلمرو فکری:

اگر از روی حرص کاری کردم ، مرا مورد مؤاخذه قرار نده ؛ من مانند انسانی بودم که در هوای گرم تابستان و در حال تشنگی شدید ، آب سردی را دیدم و به سرعت به سوی آن دویدم .

روزها، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱) جدول زیر را مانند نمونه کامل کنید:

| واژه   | مترادف              | هم خانواده           |
|--------|---------------------|----------------------|
| مفاتیح | کلیدها              | مفتاح، فتوح          |
| مستقر  | ساکن، استقرار یافته | قرار، مَقَر، استقرار |
| متمکن  | دارا، ثروتمند       | امکان، تمکین، تمکن   |

۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیّت املائی دارند، بیابید و بنویسید.

قصهٔ اصیل - انعطاف جاودانه - بحران های عصبی - منبع بی شائبه

۳- واژه، از نظر ساخت چهار نوع است:

۱) ساده: فقط از یک جزء معنادار ساخته شده است؛ مانند «بهار، آرزو، آفتاب».

۲) وندی: از یک جزء معنادار و یک یا چند جزء بی معنا (وند) تشکیل شده است؛ مانند «هنرمند، زیبا ترین؛ هنرها».

۳) مرکب: از چند جزء معنادار ساخته شده است؛ مانند «حق شناس، دوستدار، گلاب پاش».

۴) وندی - مرکب: از ترکیب دو جزء معنادار و یک جزء یا دو جزء بی معنا تشکیل شده است؛ مانند «کارگشایی، کارگشایان، ساز و کار».

**توجه:** برای تعیین ساختمان واژه، به اجزای امروزی، زنده و زایایی واژگان توجه می کنیم؛ نه به پیشینه آنها. امروزه واژه هایی مانند «زنخدان، شیرین، استوار، غنچه، دبستان، ساریان، دستگاه» ساده به شمار می آیند.

نوع ساختمان واژه های زیر را مشخص کنید:

شاهکار (مرکب) خوشبختانه (وندی - مرکب) تنهاوش (وندی)

راهیان (وندی) گفت و گو (وندی - مرکب) شکوفه (وندی)

۴- برخی از واژه های مرکب، با جا به جا شدن اجزای یک گروه اسمی ساخته می شوند؛ مانند:

خانهٔ گل      گل خانه      گلاب - گردن بند

مرد جوان      جوانمرد      خوش خط - قد بلند

اکنون دو نمونه از این گونه واژه های مرکب بنویسید.

### قلمرو ادبی

۱- کدام عبارت متن، به ویژگی سهل و ممتنع بودن سبک سعدی اشاره دارد؟

این تنها خصوصیت سعدی نیست که سخنش به همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد

۲- به بیت زیر از سعدی توجه کنید:

هرگز وجود حاضرِ غایب شنیده ای / من در میان جمع و دلم جای دیگر است.

همانطور که می بینید واژه های « حاضر » و « غایب » همزمان ، به پدیده ای واحد نسبت داده شده اند و به بیان دیگر ، غایب ، صفت حاضر ، واقع شده است.

به نظر شما چنین امری ممکن است؟

انسانی که حاضر است ، نمی تواند غایب باشد ؛ چون این دو صفت ، متناقض اند؛ یعنی هر یک وجود دیگری را نقض می کند ؛ با این وجود ، شاعر چنان آنها را هنرمندانه در کلام خود به کار برده است که زیبا ، اقناع کننده و پذیرفتنی است. این گونه کاربرد مفاهیم ، منجر به خلق آرایه « متناقض » ( پارادوکس ) می شود.

حال آرایه متناقض نما را در دو سروده « قیصر امین پور » بیابید.

- کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق / بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی.

آرامشی طوفانی « آرامش طوفانی نمی شود »

- بارها از تو گفته ام / بارها از تو / ای حقیقی ترین مجاز ، ای عشق / ای همه استعاره ها از تو.

حقیقی ترین مجاز : « حقیقی ، مجازی نمی شود » و مجاز یعنی آن چه غیر واقعی است .

قلمرو فکری

۱- نویسنده برای قصه های ایرانی چه ویژگی هایی را بر می شمارد؟ **پر رنگ و نگار ، پر آن و نرم.**

۲- معنی و مفهوم جمله های زیر را بنویسید:

الف) سراچه ذهنم آماس می کرد. **معلوماتم زیاد می شد.**

ب) از فرط هیجان لکه می دویدم. **بسیار ذوق زده می شدم**

۳- درک و دریافت خود را از عبارت زیر بنویسید:

هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.

انسانی مؤمن و معتقد بود و پذیرفته بود که تمام وقایع از خوب تا بد، همه به خواست پروردگار اتفاق می افتد. وهمین اعتقاد به او آرامش می داد .

۳- درباره ارتباط بیت پایانی و متن درس توضیح دهید.

دکتر اسلامی ندوشن ، با فروتنی خطاهای خودش را در پیروی از سبک سعدی می پذیرد و این جسارت و گستاخی را همانند شعر پایانی درس نتیجه حرص و طمع می داند.

۴- .....



## روان خوانی درس پنجم

## اولین روزی که به خاطر دارم

سه روز به اول فروردین مانده بود. روز قبل از آن، آخرین قسمتِ دروس ما امتحان شده و از این کار پرزحمت که برای شاگرد مدرسه متعصب و شرافتمند بالاترین مشکلات است، رهایی یافته بودیم و همه به قدر توانایی و هوش خویش، تحصیلِ موفقیتِ نموده بودیم.

کم حافظه ترین شاگردان، بیش از بیست روز، اوقات خویش را صرف حاضر کردن دروس کرده بودند و حتی من که به هوش و حافظهٔ خویش اطمینان داشتم، مرور قطعات ادبی به زبان فرانسه را فراموش نکرده بودم و بدین جهت هر کس از کار خویش راضی و مسرور، می خواستیم روزی را که در پی امتحانات بود، به تفریح و شادی به سر بریم. بارانی بهاری از آنهایی که ایجاد سیل می کند، شب پیشین برای شست و شوی صحرا و بوستان چابک دستی کرده، راه باغ را رفته و گونهٔ گلهای بنفشه را دُرافشان ساخته بود. از پشت کوه و از گریبان افق طلایی، آفتاب طراوت بخش بهاری، به روی ما که از سحرگاهان گردآمده بودیم، تبسم می کرد؛ گفתי جشن جوانی ما را تبریک می گفت.

### قلمرو زبانی:

مسرور: شادمان، خوشحال / چابک دستی: مهارت، چالاکي، استادی / رفته: از مصدر « روفتن » ویا « روبیدن »، جارو کردن واز گرد و غبار پاک کردن (دهخدا) / دُرافشان: درخشان، افشاننده مروارید، صفت فاعلی مرکب و مرخم هست

### قلمرو ادبی:

تشخیص: باران بهاری چابک دستی کند. / گریبان افق طلایی / آفتاب تبسم کند / آفتاب تبریک بگوید

آسمان می خندید؛ گلهای از طراوت درونی خویش، سرمست و چلچله ها گرداگرد درختان بزرگ که از شکوفه، سفید بودند، می رقصیدند. گنجشکی زرد، روی شاخهٔ علفی خودرو نشسته، پرهایی شبنم دار خویش را تکان داده، پیش آفتاب، نیاز آورده و بر آن بامداد فرخنده، جفت خویش را می خواند. پسری روستایی نمد کوچک خویش را به دوش انداخته، چوبدستی بلند بر دوش، گلهٔ گوسفندی را به دامنهٔ کوه، هدایت می کرد. دست های حنا بستهٔ او نشان می داد که او نیز برای رسیدن عیدِ طبیعت تشریفاتِ فراهم آورده است.

### قلمرو زبانی:

نمد: فرش ماندنی که از مالیدن پشم گُرک درست می شود

پسرک، آوازخوانان از پهلوی ما گذشت، نگاهی به ما کرده، لبخندی زد؛ پنداشتی با زبان بی زبانی می خواهد به ما که مانند خودش از رسیدن بهار سرمستیم، عرض تبریک و تهنیت کند. رفیقی خوش خُلق و بذله گو که عندلیبِ انجمن اُنس ما محسوب می شد، از خندهٔ پسرک، شادمان، او را صدا زد و به او گفت:

« پسر جان، اسمت چیست؟ »

### قلمرو زبانی:

بذله گو: آدم شوخ، خوش محضر / عندلیب: بلبل، هزار داستان

### قلمرو ادبی:

تناقض: با زبان بی زبانی چیزی بگوید.

فرزند صحرا که هیچ وقت با ساکنین شهر مکالمه نکرده بود، دست و پای خویش را گم کرد، اما فوراً خود را جمع کرده و در چشمهای درشتش فروغی پیدا شد؛ گفتی جمله ای که پدرش در این موقع ادا می کرده است، به خاطرش آمده و از این رو مسرتی یافته است؛ پس جواب داد: «نوکر شما، حسین»  
دیگری پرسید: «برای عید، چه تهیه کرده ای؟»

### قلمرو زبانی:

فروغ: نور، روشنی / گفتی: انگار / مسرت: خوشی، شادمانی

پسرک در جواب خنده ای زد و گفت: «پدرم یک جفت گیوه برایم خریده و دیروز که از شهر آمده بود، کلاهی برایم آورد که هنوز با لفاف کاغذی در گوشه اطاق گذاشته است و قبای سبز، هنوز تمام نشده و مادرم می گوید که تا فردا صبح حاضر خواهد شد.»

در این بین، من متأثرتر از همه پیشنهاد کردم از شیرینی هایی که همراه داشتیم، سهمی به کودک دهقان بدهیم و کاش را شیرین کنیم و چنین کردیم.

کودک با ادب و تواضعی عجیب آنها را گرفت و همین که دید گوسفندها خیلی دور شده اند و باید برود، دست در جیب کرده، مژستی کشمش بیرون آورد و به رفقا داد.

### قلمرو زبانی:

گیوه: نوعی کفش که رویه آن از نخ یا ابریشم بافته می شود. / لفاف: پچارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند

قبا: نوعی لباس بلند مردانه. / متأثر: اندوهگین / کام: دهان

با این هدیه، کلمه پوزش و تقاضا همراه نبود، تنها مژگانهای سیاه و بلند، یک جفت چشم درشت به زیر افکنده را پوشیده بود و معلوم می کرد که حسین از ناچیزی هدیه خویش شرمسار است.

در باغ، زیر یک درخت تنومند سیب، پس از چند ساعت، بازی و سبک سری به استراحت نشستیم و از هر در سخنی در میان آوردیم. آرزوهای شاگردان جوان که تازه می خواستند از مدرسه بیرون آیند، گوناگون بود و هریک آرمانی داشت که برای سایرین با نهایت صراحت و سادگی بیان کرده و از آنها مشورت می نمود.

### قلمرو زبانی:

پوزش: عذر خواهی، معذرت. / مژگان: موهای پلک چشم / شرمسار: خجالت زده / صراحت: خالص، آشکار شدن

جوان ترین همه که قیافه ای گشاده و چشمهایی درشت داشت، اما هنوز طفل و نارسیده، می خواست در اداره ای که پدرش مستخدم بود، داخل شود و برای ادای این نقشه، مقدماتی حاضر می کرد. من از همه خیال پرست تر می خواستم آزاد و بی خیال، وقت خود را به شعر و شاعری صرف کرده، با نان اندک بسازم و در پی شهرت ادبی بروم. در آن روزها تازه بیت های بی معنی به سبک فردوسی می ساختم که وسیله خنده رفقا بود.

این آرزو تا مدتی موضوع شوخی دوستان گردید و هریک شروع به لطیفه پرانی کردند، یکی می گفت: «درست است که تو خیلی باهوش و صاحب ذوق و قریحه هستی و البته ادبیات نیز وسیله شهرت است، ولی این شهرت، زندگی مادی انسان را تأمین نمی کند.»

دومی شوخ تر می گفت: «بسیار خوب است و سلیقه تو را می پسندم و روزی که شاه شدم، تو را ملک الشعرا خواهم کرد.»

سومی گفت: «آقای شاعر، لطفاً در همین مجلس، فی البداهه از امیر معزی تقلید کرده، شعری در مدح گیوه من بگویند، بدانم قوت طبع شما تا چه پایه است.»

من از این کنایه ها در عذاب، هنرمندی کرده، گفتم: «گفت وگو دربارهٔ مرا برای آخر بگذارید. به نقد باید آرزوهای دیگران را شنفت.»

### قلمرو زبانی: فی البداهه: بدون فکر قبلی

عزیزترین رفقای من که حُسن سیرت را با صَباحت توأم داشت، لبخندی زده گفت: «من می خواهم با مایهٔ اندک، بازرگانی را پیش گیرم اما بدان شرط که رفقا هر وقت می خواهند خریداری کنند، از تجارتخانهٔ من باشد.» فی الجمله، هرکس آرمان خویش را بیان داشت و در باب آنها صحبت کردیم تا نوبت به سالخورده ترین رفقا رسید. او تجربهٔ آموخته-تر گفت:

«رفقا! زندگانی آیندهٔ ما دستخوش تصادف و اتفاق است. دور روزگار، بر سر ما چرخها خواهد زد و تغییرات بی شمار خواهد نمود؛ چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد و شبِ آبستن، چیزی بیرون از حد تصور بزیاید. امروز کار بسزا این است که با یکدیگر عهد کنیم هرچه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته، از کمک به یکدیگر فروگذاری ننماییم و برای اینکه این عهد هرگز از خاطر ما نرود، باید به شکل بدیهی، میثاق امروزی را مؤکد سازیم.»

### قلمرو زبانی:

حسن سیرت: خوبی خُلق و عادت / صباحت: زیبایی، نیکو روی شدن / توأم: همراه / آرمان: هدف / بدیهی: روشن، آشکار / میثاق: عهد و پیمان

### قلمرو ادبی:

تشخیص: شب چیزی بزیاید. / کنایه: - شب آبستن بودن «کنایه از «اتفاق غیر پیش بینی رخ بدهد»

رفقا گفتند: «طرح پیمان را به رفیق خیال پرستِ خودمان، رها می کنیم.» و مرا نامزد آن کار کردند. من، یک دانه شکوفهٔ سیب چیده، گفتم: «بیاید هر پنج نفر پس از بستن پیمان، یک برگ از این شکوفه را جدا کرده، آن را در خانهٔ خویش، میان اوراق کتابی، به یادگار ایام جوانی ضبط کنیم.»

رفقا سرها را روی شکوفه خم کردند، و قبل از آنکه برگها را بچینند، من چنین گفتم:

«به پاکی قاصدِ بی گناه بهار و به طهارت این دوشیزهٔ سفیدروی بوستان، سوگند که در تمام احوال و انقلابات روزگار، مثل برگهای این گل پاکدامن از یکدیگر حمایت کنیم و اگر تندبادی ما را از هم سوا کرد، محبت و علاقهٔ هیچ یک از دیگری سلب نشود و تا مثل این شکوفه، موی ما کافوری شود، دوستی را نگاه داریم.»

آنگاه پنج دست چابک، برگهای شکوفه را کردند و هر یک برگ خود را در میان دفتر خود گذاشت.

### قلمرو زبانی:

اوراق: ج ورق، برگ ها / ضبط کنیم: نگهداریم / انقلابات: دگرگونی ها / سلب: گرفتن

### قلمرو ادبی:

استعاره: «قاصد بهار» استعاره از «شکوفه» / تشخیص: قاصد بی گناه بهار / تشبیه: مثل برگ ها - مثل شکوفه ها / استعاره: «تند باد» استعاره از «حوادث ناگوار» / کنایه: «موی ما کافوری شود» کنایه از «پیر شدن».

برگرفته از کتاب «نثر فصیح فارسی» لطفعلی صورتگر

۱- نوع ادبی متن روان خوانی را با ذکر دلیل بنویسید.

۲- در باره **تناسب** مفهومی ، متن روان خوانی و عبارت و سروده زیر توضیح دهید:

الْعَبْدُ يَدْبُرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ

زندگی رسم پذیرایی از تقدیر است

سهراب سپهری

وزن خوشبختی من ، وزن رضایتمندی است.

## درس ششم

۱- چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی آسمان گیر

قلمرو زبانی:

چون: وقتی که ( حرف ربط) / رایت: پرچم / آن جهانگیر: مجنون / چون: مثل و مانند ( حرف اضافه) /

قلمرو ادبی:

تشبیه: رایت عشق / کنایه: جهانگیر شدن کنایه از « مشهور شدن » / استعاره: مه لیلی استعاره از « صورت لیلی »

قلمرو فکری:

وقتی آوازه عشق مجنون چون زیبایی لیلی در جهان پیچید...

۲- برداشته دل ز کار او بخت درمانده به کار او پدر سخت

قلمرو زبانی:

بخت: اقبال / درماندن: ناتوان، عاجز و بی تدبیر شدن / سخت: به شدت

قلمرو ادبی:

کنایه: دل برداشتن کنایه از « نا امید شدن » / درماندن کنایه از « ناتوان شدن ».

تشخیص: بخت از کاری دل بردارد

قلمرو فکری:

بخت و اقبال از او (مجنون) روی برگرداند، پدرش در حل مشکل او به شدت ناتوان و درمانده شد.

۳- خویشان همه در نیاز با او هر یک شده چاره ساز با او

قلمرو زبانی:

خویشان: اقوام، نزدیکان. / چاره ساز: چاره سازنده، مشکل حل کننده.

قلمرو ادبی:

کنایه: « همه در نیاز با او » کنایه از « حل کردن مشکل »

قلمرو فکری:

تمام نزدیکان به کمک او می شتابند و او را راهنمایی می کنند.

۴- بیچارگی ورا چو دیدند در چاره گری زبان کشیدند

قلمرو زبانی:

ورا: وی را ( پدر مجنون را ) / چاره گری : تدبیر و چاره جویی

قلمرو ادبی:

کنایه : « زبان کشیدن » کنایه از « شروع به حرف زدن کردن. »

قلمرو فکری:

نزدیکان وقتی دیدند پدر مجنون در کار پسرش در مانده است برای کمک به او پیشنهادی دادند.

۵- گفتند به اتفاق یک سر کز کعبه گشاده گردد این در

قلمرو زبانی:

به اتفاق یک سر: همگی.

قلمرو فکری:

همگی پیشنهاد دادند که باید به زیارت کعبه بروی (به لطف خدا می تواند این مشکل پسر تو را حل کند).

۶- حاجت گه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست

قلمرو زبانی:

جمله : همه / جهان : موجودات جهان / محراب : محل عبادت

قلمرو ادبی:

مجاز : جهان « همه موجودات جهان » / زمین و آسمان « همه موجودات »

قلمرو فکری:

خانه کعبه ( خداوند ) بر آورنده ی نیاز تمامی موجودات جهان است .

۷- چون موسم حج رسید برخاست اشتر طلبید و محمل آراست

قلمرو زبانی: موسم : زمان / برخاست : آماده شد

قلمرو ادبی: کنایه : مصراع دوم کنایه از « آماده شدن »

قلمرو فکری:

وقتی زمان حج فرا رسید پدر مجنون آماده ی سفر به سوی خانه ی خدا شد.

۸- فرزند عزیز را به صد جهد بنشانند چو ماه در یکی مهد

قلمرو زبانی:

جهد : تلاش / مهد: کجاوه ، مَحْمِل

قلمرو ادبی:

تشبیه: فرزند مثل ماه عزیز بود و در مهد نشاند. / جناس: مهد ، جهد / اغراق ( صد نشانه کثرت است )

قلمرو فکری:

فرزند گرامی خود، مجنون را با تلاش بسیار در کجاوه نشاند.

۹- آمد سوی کعبه سینه پر جوش چون کعبه نهاد حلقه بر گوش

قلمرو زبانی:

سینه پر جوش : با دلی پر از غم و اندوه.

قلمرو ادبی:

کنایه : سینه پر جوش کنایه از « ناراحتی فراوان. / کنایه : حلقه در گوش کنایه از « غلامی و بندگی کسی را کردن.

ایهام : حلقه : الف) حلقه در کعبه ب) حلقه به گوش غلامان.

قلمرو فکری :

با دلی دردمند به سوی کعبه آمد و چو غلامی به خانه ی کعبه متوسل شد.

۱۰- گفت: ای پسر این نه جای بازی ست بشتاب که جای چاره سازی ست

قلمرو زبانی:

جای بازی: جایی کوچک و بی ارزش. / چاره سازی: حل کردن مشکل.

قلمرو فکری:

گفت ای فرزند این جا جایی بی ارزش و کوچکی نیست بلکه مکانی است که باید مشکل خود را حل کنی.

۱۱- گو: یا رب از این گزاف کاری توفیق دهم به رستگاری

قلمرو زبانی:

گزاف کاری: کاری بیهوده ( عشق به لیلی ) / منادا: رب - یا : حرف ندا « / مفعول: « م » من را توفیق ده.

قلمرو فکری:

بگو (ای فرزند) خدایا از این عشق مرا نجات بده و مرا رها ساز...

۱۲- دریاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بلای عشقم

قلمرو زبانی:

مبتلا: گرفتار، اسیر / مبتلای عشقم: «م» فعل اسنادی «هستم» بلای عشقم: «م» مفعول، مرا آزاد کن

قلمرو ادبی:

بلای عشق: تشبیه (عشق مشبه، بلا: مشبه به)

قلمرو فکری:

( بگو خدا یا) به فریادم برس و نجاتم بده که گرفتار عشق شده ام، و مرا از این بلا رها کن.

۱۳- مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگریست پس بخندید

قلمرو زبانی:

حدیث: سخن

قلمرو ادبی:

تضاد: گریست / خندید / مراعات نظیر: حدیث، بشنید، بگریست و خندید

قلمرو فکری:

مجنون وقتی سخن عشق را شنید ابتدا گریه کرد و سپس خندید.

۱۴- از جای چو مار حلقه برجست در حلقه زلف کعبه زد دست

قلمرو زبانی:

چو: مثل، مانند / مار حلقه: مار حلقه زده برجست: پرید

قلمرو ادبی:

تشبیه: مجنون مثل مار حلقه زده از جا پرید / تشخیص: زلف کعبه / مجاز: «دست» مجازاً «پنجه»

قلمرو فکری:

مجنون مانند مار حلقه زده ای از جای خود پرید و حلقه ی در کعبه را محکم گرفت.



۱۵- می گفت گرفته حلقه در بر      کامروز منم چو حلقه بر در

قلمرو زبانی:

در بر : در آغوش / کامروز : که امروز

قلمرو ادبی:

تشبیه : من چون حلقه بر در هستم / جناس : «بر» اول به معنی آغوش و «بر» دوم در معنی حرف اضافه

قلمرو فکری:

در حالی که حلقه ی در کعبه را در آغوش گرفته بود می گفت : خدایا من امروز نیازمند در گاه تو هستم. ( امروز من مانند حلقه ای که به در اویزان باشد به تو متوسل شده ام )

۱۶- گویند ز عشق کن جدایی      این نیست طریق آشنایی

قلمرو زبانی:

طریق : راه و رسم ، روش

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر : عشق ، جدایی و آشنایی

قلمرو فکری:

به من می گویند از عشق دوری گزین ، خدایا ، این راه و رسم عاشقی نیست. ( اگر دوری کنم از عشق )

۱۷- پرورده عشق شد سرشتم      جز عشق مباد سرنوشتم

قلمرو فکری:

خدایا ، وجودم با عشق پرورش یافته است ، به جز عشق نمی خواهم سرنوشتی دیگر داشته باشم.

۱۸- یارب! به خدایی خداییت      وانگه به کمال پادشاییت

قلمرو زبانی:

مضاف الیه : « ت » ، خدایی تو

قلمرو فکری:

خدایا تو را سوگند می دهم به کمال و عظمت تو ...

۱۹- کز عشق به غایتی رسانم      کاو مآند اگرچه من نمانم

قلمرو زبانی:

غایت : نهایت .      کاو: که او ( لیلی یا عشق)

قلمرو فکری:

در راه عشق مرا به مرتبه ای برسانی که من اگر چه از دنیا بروم عشقم پا برجا بماند و در دنیا پر آوازه گردد.

۱۹- گر چه ز شراب عشق مستم      عاشق تر از این کنم که هستم

قلمرو ادبی:

شراب عشق: تشبیه ( عشق : مشبه ، شراب : مشبه به)

قلمرو فکری:

خدایا اگر چه وجودم لبریز از عشق است، مرا از این هم عاشق تر کن.

۲۰- از عمر من آنچه مانده بر جای      بستان و به عمر لیلی افزای

قلمرو زبانی:

بستان : بگیر

قلمرو فکری:

آن چه از عمر من باقی است بگیر و به عمر لیلی اضافه کن.

۲۱- می داشت پدر به سوی او گوش      کاین قصه شنید گشت خاموش

قلمرو فکری:

پدر مجنون که به سخنان مجنون گوش می کرد ، وقتی این سخنان او را شنید ساکت شد.

۲۲- دانست که دل اسیر دارد      دردی نه دوا پذیر دارد

قلمرو فکری:

پدر مجنون فهمید که مجنون دلی عاشق دارد ، دردی دارد که درمان ناپذیر است.

لیلی و مجنون ، نظامی گنجه ای

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی:

۱- سال گذشته خواندیم که در شیوه بلاغی، جای اجزای کلام در جمله، تغییر می کند، اما در متن آموزشی، مطابق با شیوه عادی و نوشتار معیار، نهاد در آغاز جمله، و فعل در پایان آن قرار می گیرد.

- اکنون، اجزای بیت زیر را مطابق زبان معیار مرتب کنید.

گفتند به اتفاق یکسر کز کعبه گشاده کردد این در

**به اتفاق یکسر گفتند که این در از کعبه گشاده گردد**

۲- «واج» کوچکترین واحد زبان است؛ اگر چه معنا ندارد، سبب تفاوت معنایی می شود.

انواع واج:

الف) مصوت: ـَ، ـِ، ـُ (کوتاه) ا، و، ی (بلند)

ب) صامت: ء، ب، پ، ت، ث، ج.....

«هجا» (بخش) مقدار آوایی است که دهان با یک بار باز شدن، آن را ادا می کند. هر هجا از ترکیب دو یا چند واج به وجود می آید.

- به الگوهای هجایی زیر توجه کنید:

الف) صامت + مصوت: «و، با»

ب) صامت + مصوت + صامت: «سَر، بار، آب»

پ) صامت + مصوت + صامت + صامت: «دَشت، ساخت»

واژه های زیر را ابتدا به هجاهای سازنده آن ها تجزیه کنید؛ سپس صامت ها و مصوت ها را مشخص نمایید.

سامانه: سا / ما / ن / س / ا / (صامت + مصوت بلند) / م / ا / (صامت + مصوت بلند) / ن / ـِ / (صامت + مصوت کوتاه)

آرزو: آ / ر / ز / و / ا / (صامت + مصوت بلند) / ر / ا / ـِ / (صامت + مصوت کوتاه) / ز / و / (صامت + مصوت بلند)

مؤدب: م / ا / ـِ / د / د / ب / ا / م / ا / (صامت + مصوت کوتاه) / ا / د / (صامت + مصوت کوتاه + صامت) / د / ا / ب / (صامت + مصوت کوتاه + صامت)

تجزیه هجایی: **سامانه: سا + ما + ن** نمایش واجی: صامت + مصوت / صامت + مصوت / صامت + مصوت / صامت + مصوت

### قلمرو ادبی:

۱- شاعران، در سرودن منظومه های داستانی، غالباً از قالب «مثنوی» بهره می گیرند؛ مهم ترین دلیل آن را بنویسید.

زیرا قافیه های هر بیت مستقل است و شاعر می تواند پس از چند بیت، از قافیه های قبلی نیز استفاده کند. و در ضمن در سرودن مثنوی هیچ محدودیتی برای تعداد ابیات وجود ندارد بنابراین این مناسب ترین قالب برای سرودن موضوعات بلند مثل داستان است.

۲- هر یک از بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه های ادبی بررسی کنید:

- چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی آسمان گیر **تشبیه - استعاره - کنایه**

- برداشته دل ز کار او بخت درماند پسر به کار او سخت **جناس - کنایه**

۳- در بیت زیر ، شاعر، چگونه از تشبیه برای خلق کنایه بهره گرفته است؟

« آمد سوی کعبه ، سینه پر جوش چون کعبه نهاد حلقه در گوش

« حلقه در گوش نهادن » کنایه از اعلام فرمان برداری و بندگی است پدر مجنون در این بیت به « کعبه » تشبیه شده که برای برآوردن حاجتش متوسل به کعبه شده است . هم چنانکه داشتن حلقه برای کعبه نشان بندگی و فرمانبرداری است پدر مجنون نیز با حلقه ای که به گوش دارد در برابر خدا اظهار بندگی و فرمان برداری می کند .

### قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید:

« حاجت گه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست»

خانه کعبه محل برآورده شدن حاجت تمام انسان هاست و قبله گاه ( محل توجه دل ) تمام مخلوقات است .

۲- در بیت های شانزدهم و نوزدهم ، کدام ویژگی های « مجنون » بارز است؟ **وفادار بودن و فداکاری**

۳- بر مبنای درس و با توجه به بیت های زیر ، تحلیلی از سیر فکری پدر مجنون ارائه دهید:

- عشق بازی ، کار بیکاران بُود عاقلش با کار بیکاران چه کار؟ نعمت الله ولی

عاشق شدن کار انسانهای بیکار است و آدم عاقل با بیکارها کاری ندارد .

- از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق روز اول ، رنگ این ویرانه ، ویران ریختند. بیدل

ای انسان اگر عاشق هستی به فکر آبادی و تعمیر دل نباش زیرا در روز ازل ویرانی را با دل عشق همراه کردند ویرانی دل یکی است. عشق با ویرانی دل عجین است\*

پدر مجنون ابتدا درمانده می شود از خویشان و اقوام کمک می طلبد و در نهایت به سوی کعبه می رود به امید آن که مجنون از عشق رهایی پیدا کند اما با شنیدن سخنان مجنون متوجه می شود که مجنون عاشقی دل خسته است و هر لحظه از خدا می خواهد در عشق، قدم هایش را استوارتر کند پس این عشق درمانی ندارد.

۴- مفهوم بیت زیر را با نگرش خویشان مجنون و چاره سازی آنها مقایسه کنید:

یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش بگذار که دل حل بکند مسأله ها را . محمد علی بهمنی

این بیت نقطه مقابل تفکر خویشان مجنون قرار دارد آن ها برای عشق در پی راه چاره ای عاقلانه اند. در این بیت چاره ساز و حلال مشکلات را عشق می داند اما خویشان به دنبال راه عاقلانه هستند.

## درس هفتم

حق - تعالی - چون اصناف موجودات می آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام، بر کار کرد. چون کار به خلقت آدم رسید، گفت: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ» خانه آب و گل آدم، من می سازم. جمعی را مشتبه شد، گفتند: «نه همه تو ساخته ای؟» گفت: «اینجا اختصاص دیگر هست که این را به خودی خود می سازم بی واسطه، که درو گنج معرفت تعبیه خواهم کرد. پس جبرئیل را بفرمود که: «برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور.» جبرئیل - علیه السلام - برفت؛ خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: «ای جبرئیل چه می کنی؟» گفت: «تو را به حضرت می برم که از تو خلیفتی می آفریند.» خاک سوگند بر داد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم و تاب آن نیارم. من نهایت بعد اختیار کردم. که قربت را خطر بسیار است.

### قلمرو زبانی:

اصناف: انواع / وسایط: واسطه ها. جمع و سیطه / بر کار کرد: استفاده کرد / إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ: من بشری از خاک می آفرینم / مُشْتَبِه: نامعلوم، در اشتباه / تعبیه خواهم کرد: آماده خواهم کرد / ذوالجلالی: صاحب بزرگی / قُرب: نزدیکی / بُعد: دوری.

### قلمرو ادبی:

تضمین: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ» / مراعات نظیر: آب، گل / تشبیه: گنج معرفت /

جبرئیل چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت گفت: «خداوندا، تو داناتری. خاک تن در نمی دهد.» میکائیل را فرمود: «تو برو.» او برفت؛ همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود: «تو برو.» او برفت؛ همچنین سوگند برداد: بازگشت. حق - تعالی - عزرائیل را بفرمود: «برو، اگر به طوع و رغبت نیاید، به اکراه و اجبار برگیر و بیاور.» عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه ی خاک از روی جمله ی زمین برگرفت. بیاورد. آن خاک را میان مکه و طائف فرو کرد. عشق حالی دو اسبه می آمد.

### قلمرو زبانی:

تن در نمی دهد: قبول نمی کند / طوع: فرمان بردن / اکراه: زور، فشار، ناپسند داشتن / دو اسبه می آمد: به سرعت و با شوق می آمد

جملگی ملائکه را در آن حالت، انگشت تعجب در دندان تحیر بمانده که آیا این چه سراسر است که خاک ذلیل را از حضرت عزت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزت و کبریایی، چندین ناز می کند و با این همه، حضرت غنا، دیگری را به جای او نخواند و این سیر با دیگری در میان ننهاد.

### قلمرو زبانی:

جملگی: همه / انگشت تعجب در دندان ماندن: حیرت کردن / اعزاز: عزیز داشتن / کبریا: عظمت، بزرگی / غنا: بی نیازی

### قلمرو ادبی:

## کنایه : انگشت تعجب در دندان ماندن

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سیر ملائکه فرو می گفت : « إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. » شما چه دانید که ما را با این مشتِ خاک ، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است ؟ معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است . روزکی چند صبر کنید تا من بر این یک مشتِ خاک ، دستکاری قدرت بنمایم، تا شما در این آینه نقش های بوقلمون ببینید. اول نقش ، آن باشد که همه را سجده او باید کرد.

پس از ابر کرم ، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به یدِ قدرت در گل از گل دل کرد.

### قلمرو زبانی:

الوهیت : الهی بودن / ربوبیت : خداوندی / به سیر ملائکه می گفت : به دل فرشتگان الهام می کرد / إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ : من چیزی می دانم که شما نمی دانید / ازل : زمان بی آغاز / ابد : زمان بی انتها / روزکی چند : چند روز اندک / دست کاری قدرت بنمایم : قدرت نمایی کنم / در این آینه : جسم انسان / بوقلمون : رنگارنگ / همه را سجده او باید کرد : سجده ی همه بر او واجب خواهد شد. / همه را سجده : فک اضافه ( سجده همه )

### قلمرو ادبی:

تضمین : إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. / استعاره : آینه. / تشبیه : ابر کرم ، باران محبت / استعاره : ید قدرت ( قدرت مانند موجودی است که دست دارد ) جناس : گل ، دل / تکرار : دل

از شبنم عشق خاک آدم گل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

سر نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

### قلمرو زبانی:

نشتر : نیشتر، آلت فلزی نوک تیز

### قلمرو ادبی:

تشبیه : شبنم عشق / تشبیه : سرنشتر عشق / استعاره : رگ روح / تشبیه : دل مانند قطره کوچک است /

### قلمرو فکری:

خاک وجود آدمی را با شبنم عشق در آمیخته اند ( عشق با وجود آدمی عجین شده است ) ، شور و غوغایی در جهان برپا شد. از آمیخته شدن عشق با روح آدمی قطره ای کوچک و با ارزش به نام دل به وجود آمد که محلّ تجلّی انوار خداوندی است.

جمله ، در آن حالت متعجب وار می نگریستند که حضرت جَلَّتْ به خداوندی خویش ، در آب و گل آدم ، چهل شباروز تصرف می کرد. و در هر ذره از آن گل ، دلی تعبیه می کرد و آن را به نظر عنایت ، پرورش می داد و حکمت با ملایکه می گفت : « شما در گل منگرید ، در دل نگرید. »

### قلمرو زبانی:

آب و گل آدم : جسم آدم / تصرف می کرد : قدرت نمایی می کرد / تعبیه می کرد : آماده می کرد /

### قلمرو ادبی:

## تشبیه : نظر عنایت

گر من نظری به سنگ بر ، بگمارم / از سنگ ، دلی سوخته بیرون آرم  
اینجا عشق معکوس گردد ، اگر معشوق خواهد که ازو بگریزد ، او به هزار دست در دامنش آویزد و آن چه بود که اوّل  
می گریختم ، امروز همه دل شدم ، در می آویزم .

### قلمرو زبانی :

به سنگ بر : آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم / بگمارم : منصوب کنم ، بیفکنم / دلی سوخته : دلی عاشق .  
همه دل شدم : سراپا عاشق شدم / درآویزد : متوسل می شود

### قلمرو ادبی:

تشخیص: نظر را به منصوب کنم / کنایه : دلی سوخته آوردن .

همچنین ، هر لحظه از خزاین غیب ، گوهری ، در نهاد او تعبیه می کردند ، تا هر چه از نفایس خزاین غیب بود ، جمله در آب  
و گل آدم ، دفين کردند. چون نوبت به دل رسید ، گل دل را از بهشت بیاوردند و به آب حیات ابدی سرشتند و به آفتاب نظر  
ببروردند.

چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانه غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود . فرمود که آن را هیچ  
خزانه لایق نیست ، الا حضرت ما یا دل آدم.

### قلمرو زبانی :

خزاین : گنجینه ، جمع خزانه / نهاد : وجود / تعبیه می کردند : قرار می دادند / نفایس : چیزهای گرانبها ، جمع نفیسه /  
سرشتن : مخلوط کردن ، خمیر کردن /

### قلمرو ادبی:

استعاره : « گوهر » استعاره از « عشق » / تشبیه : آفتاب نظر /

آن چه بود ؟ گوهر محبت بود که تعبیه کرده بودند ، و بر ملک و ملکوت عرضه داشته ، هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه  
داری آن گوهر نیافته . خزانگی آن را دل آدم لایق بود و به خزانه داری آن ، جان آدم شایسته بود.

ملایک مقرب ، هیچ کس آدم را نمی شناختند. یک به یک بر آدم می گذشتند و می گفتند: « آیا این چه نقش عجیبی است  
که می نگارند؟ »

آدم به زیر لب آهسته می گفت : « اگر شما مرا نمی شناسید ، من شما را می شناسم ، باشید تا من ، اسامی شما را یک به  
یک بر شمارم. »

### قلمرو زبانی :

ملک : عالم ماده / ملکوت : عالم فرشتگان / استحقاق : شایستگی /

### قلمرو ادبی:

تشبیه : گوهر محبت

هر چند که ملایکه در او نظر می کردند، نمی دانستند که این چه مجموعه ای است تا ابلیس پرتلبیس که گرد او طواف می کرد. چون ابلیس، گرد آدم بر آمد، هر چیز را که بدید، دانست که چیست، اما چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی یافت. هر چند که کوشید که راهی یابد تا به درون دل رود، هیچ راه نیافت.

ابلیس با خود گفت: «هر چه دیدم، سهل بود. کار مشکل این جاست. اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب، سر و کاری خواهد بود، در این موضع تواند بود.» با صد هزار اندیشه نومید از در دل باز گشت. ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت.

### قلمرو زبانی:

تلبیس: نیرنگ / طواف: دور چیزی گشتن / کوشک: قصر / افت: آسیب، زیان / فالب: کالبد، جسم /  
موضع: جایگاه / بار ندادند: اجازه ورود ندادند / مردود: رانده شده

مرصادالعباد مِنَ الْمَبْدَأِ إِلَى الْمَعَادِ، نَجْمِ رَازِي (مَعْرُوفٌ بِهِ «دَايَه»)



## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- معنای واژه های مشخص شده را بنویسید:

تا در تحصیل فضل ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت. کلیله و دمنه رغبت: میل، علاقه منزلت: جایگاه

- ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم، تمنّا چه حاجت است. حافظ حضرت: حضور

نامم افزود و آبرویم کاست بینوایی به از مذلت خواست سعدی مذلت: خواری

۲- با دقت و توجه به جدول زیر، شکلها و جایگاه همزه را در کلمات فارسی بهتر بشناسیم:

| شکل همزه | ا                    | آ              | أ                      | ؤ                            | ئ               |
|----------|----------------------|----------------|------------------------|------------------------------|-----------------|
| جای همزه | آغازی                | آغازی و پایانی | میانی و پایانی         | میانی و پایانی               | میانی و پایانی  |
| مثال     | ابر<br>اراده<br>اجرت | جزء<br>شیء     | آسان<br>الآن<br>ماربوأ | رأفت<br>مبدأ<br>رؤیا<br>مؤلف | هیئت<br>متلأئیء |

- اکنون برای کاربرد شکل های مختلف همزه، شش واژه مناسب بیابید و بنویسید.

### قلمرو ادبی

۱- عبارت زیر را از دید آرایه های ادبی بررسی کنید:

پس ابر کرم، باران رحمت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل، دل کرد.

تشبیه: ابر کرم، باران رحمت مراعات نظیر: باران، بارید، خاک، گل، جناس: گل، دل / تکرار: گل / استعاره: ید قدرت

۲- در بیت زیر «استعاره» را مشخص کنید و آن را بررسی نمایید.

سر نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد.

رگ روح: روح مانند موجودی است که رگ دارد

۳- برای هر مفهوم زیر، از متن درس، معادل کنایی بیابید و بنویسید:

- نپذیرفتن ( بار ندادن )

- متوسّل شدن ( در آویزد )

- شتاب داشتن ( دو اسبه آمدن )

### قلمرو فکری

۱- در عبارت های زیر مقصود از قسمت های مشخص شده را چیست؟

الف) شما در این آینه، نقش های بوقلمون ببینید. جسم انسان

ب) هر لحظه، از خزاین غیب، گوهری، در نهاد او تعبیه می کردند. عشق

پ) حکمتِ ربوبیت به سرّ ملائکه فرو می گفت : ... **قلب**

۲) هر بیت ، با کدام قسمت از متن درس تناسب مفهومی دارد؟

- ناز و نیاز تو ، شد همه دلپذیر من تا ز تو دلپذیر شد ، هستی ناگزیر من حسین منزوی

آیا این چه سرّ است که خاکِ ذلیل را از حضرت عزّت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزّت و کبریایی ، چندین ناز می کند.

- نیست جانش محرم اسرار عشق هر که را در جان ، غم جانانه نیست خواجهی کرمانی

معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است.

- تو ز قرآن ، ای پسر ، ظاهر مبین دیو ادم را نبیند غیر طین مولوی

شما در گِل منگرید در دل نگرید.

۳- در باره ارتباط معنایی آیات شریفه زیر و متن درس توضیح دهید:

الف) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ( همه نام ها را به آدم آموخت.)

ب) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.  
( ۷۲، احزاب )

( ما امانت را بر آسمان ها و زمین ها و کوه ها عرضه کردیم ؛ پس ، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان ، آن را بر دوش کشید. به درستی که او ستمگر و نادان بود.)

آفتاب حُسن

- ۱- بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست      بگشای لب که قند فراوانم آرزوست  
۲- ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر      کان چهره مُشعشع تابانم آرزوست  
۳- گفتمی ز ناز بیش مرنجان مرا برو      آن گفتنت که: «بیش مرنجانم» آرزوست  
۴- زین همرهان سست عناصر دلم گرفت      شیر خدا و رستم دستانم آرزوست  
۵- دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر      کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست  
۶- گفتند یافت می نشود جسته ایم ما      گفت آنک یافت می نشود آنم آرزوست  
۷- پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست      آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

غزلیات شمس ، جلال الدین محمد مولوی

درک و دریافت

- ۱- بیت های سوم و ششم را از نظر خوانش و توجه به ایستگاههای آوایی بررسی کنید.  
۲- در باره دنیای آرمانی شاعر توضیح دهید.

## درس هشتم

به مغرب سینه مالان قرص خورشید      نهان می گشت پشت کوهساران  
فرو می ریخت گردی زعفران رنگ      به روی نیزه ها و نیزه داران

### قلمرو زبانی:

- سینه مالان: سینه خیز. / قرص: آنچه دارای شکلی کما بیش شبیه دایره است.  
- گردی زعفران رنگ: نور طلایی رنگ غروب خورشید. / - نیزه داران: جنگجویان. (نیزه + دار + ان = وندی - مرکب)  
کوهساران: وندی (کوه + سار + ان)

### قلمرو ادبی:

استعاره و تشخیص: این که خورشید سینه مالان حرکت کند / استعاره: گردی زعفران رنگ: نور خورشید

### قلمرو فکری:

خورشید به هنگام غروب آرام آرام به پشت کوه ها می خزید و از چشم ها پنهان می شد.  
خورشید نور های طلایی رنگ خود را بر روی جنگجویان و نیزه هایشان می پاشید.

\*\*\*

نهان می گشت روی روشن روز      به زیر دامن شب در سیاهی  
در آن تاریک شب می گشت پنهان      فروغِ خرگه خوارزمشاهی

### قلمرو زبانی:

- فروغ: نور، روشنی. / خرگه: خیمه ی بزرگ. / وندی - مرکب: (خوارزم + شاه + ی)

### قلمرو ادبی:

استعاره و تشخیص: روز، مانند انسانی است که روی دارد. / دامن شب: شب مانند انسانی است که دامن دارد.

تضاد: روز / شب

مراعات نظیر: روز / روشن / فروغ / شب / سیاهی

### قلمرو فکری:

روز آرام آرام به پایان می رسید و شب همه جا را فرا می گرفت.  
روشنی عظمت خیمه ی خوارزمشاه در آن شب تاریک از بین می رفت.

\*\*\*

اگر یک لحظه امشب دیر جنبد      سپیده دم جهان در خون نشیند  
به آتش های تُرک و خون تازیک      ز رود سند تا جیحون نشیند

#### قلمرو زبانی :

تُرک : مغولان. / تازیک : ایرانی / سند: نام رودی که از میان دره ی هیمالیا و قره قورم سرچشمه می گیرد و به دریای عمان می ریزد. / جیحون و سیحون : نام دو رود در سرزمین ماوراء النهر. / وندی – مرکب: سپیده دم

#### قلمرو ادبی:

مجاز : جهان ( قسمتی از جهان ؛ منظور ایران است ) / خون : مجاز از «مرگ» / تضاد: سپیده دم / امشب

#### قلمرو فکری:

( جلال الدین خوارزمشاه می گوید ) اگر امشب لحظه ای غفلت بورزم فردا صبح همه ی مردم ایران زمین کشته خواهند شد.  
خون ایرانیان به وسیله ی شمشیر های برآن مغولان سراسر دنیا را پُر خواهد کرد.

\*\*\*

به خوناب شفق در دامن شام      به خون آلوده ایران کهن دید  
در آن دریای خون در قرص خورشید      غروب آفتاب خوشتن دید

#### قلمرو زبانی:

خوناب: خون و آب ، خون آمیخته به آب. / شفق: سرخی غروب آفتاب.

ضمیر مشترک: خویش ( خود ، خویش ، خوشتن : ضمائر مشترک هستند ؛ یعنی ، برای هر شش صیغه به کار می رود )

#### قلمرو ادبی:

تشبیه: خوناب شفق( شفق: مشبه خوناب : مشبه به ) / تشبیه: قرص خورشید را به دریای خون تشبیه کرده است

تشبیه : غروب آفتاب را به آینه ای تشبیه کرده که می توان در آن دید /

کنایه : غروب آفتاب خوشتن : نابودی حکومت خود. / استعاره : افتاب ( بخت و اقبال )

#### قلمرو فکری :

خوارزمشاه با نگاه کردن به غروب خورشید سرزمین ایران را غرق در خون دید.

جلال الدین با نگاه کردن به سرخی غروب خورشید نابودی حکومت خود را دید.

\*\*\*

چه اندیشید آن دم کس ندانست      که مژگانش به خون دیده ، تر شد  
چو آتش در سپاه دشمن افتاد      ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

قلمرو زبانی:

آن دم : آن لحظه. / مژگان : مژه های چشم. / تر شد : اشک آلود شد.

قلمرو ادبی:

تشبیه : چو آتش در سپاه دشمن افتاد.

قلمرو فکری:

در آن لحظه کسی ندانست که جلال الدین به چه چیزی فکر کرد که چشمانش پر از اشک شد.  
و مانند آتشی سوزان به سپاه دشمن حمله کرد.

\*\*\*

در آن باران تیر و برق پولاد      میان شام رستاخیز می گشت  
در آن دریای خون در دشت تاریک      به دنبال سر چنگیز می گشت

قلمرو زبانی: رستاخیز : قیامت / چنگیز : فرمانده سپاه مغول

قلمرو ادبی:

استعاره : دریای خون : میدان جنگ ( میدان جنگ مانند دریایی پر از خون بود )

قلمرو فکری:

در میان شدت باران تیر و برق نیزه ها که قیامتی به پا شده بود جلال الدین مبارزه می کرد.  
در میان آن میدان جنگ به دنبال چنگیز می گشت تا سر از بدنش جدا کند.

\*\*\*

بدان شمشیر تیز عافیت سوز      در آن انبوه، کار مرگ می کرد  
ولی چندانکه برگ از شاخه می ریخت      دو چندان می شکفت و برگ می کرد

قلمرو زبانی:

عافیت سوز: نابود کننده. / انبوه: شلوغی. / می شکفت: ماضی استمراری

قلمرو ادبی:

استعاره: برگ: سرباز مغول / شاخه: لشکر مغول / کنایه: کار مرگ می کرد: کشتن / برگ می کرد: زیاد می شد

قلمرو فکری:

با شمشیر تیز و برآن خود در میدان جنگ سربازان مغول را می کشت .

اما هر سرباز مغول را که می کشت چند نفر از سربازان مغول جای او را می گرفتند.

میان موج می رقصید در آب      به رقص مرگ ، اختر های انبوه

به رود سند می غلتید بر هم      ز امواج گران کوه از پی کوه

قلمرو زبانی:

اختر : ستاره / گران : سنگین ، بزرگ

قلمرو ادبی :

تشخیص : رقصیدن ستارگان / تناقض : رقص مرگ ( در هنگام مرگ نمی رقصند ) / مراعات نظیر : آب ، سند ، موج

قلمرو فکری:

ستارگان زیادی در میان موج های رود سند رقص مرگ انجام می دادند .

موج های بزرگ رود سند همانند کوه هایی بر روی هم می غلتیدند.

\*\*\*

خروشان، ژرف، بی پهنا، کف آلود      دل شب می درید و پیش می رفت

از این سد روان در دیده شاه      ز هر موجی هزاران نیش می رفت

قلمرو زبانی: کف آلود : صفت مفعولی ( کف آلوده شده )

قلمرو ادبی :

استعاره و تشخیص ( دل شب ) / تناقض : سد روان ( سد روان نمی شود ) / تشبیه: موج ها مانند نیش آزار دهنده بودند.

قلمرو فکری:

رود سند پر خروش ، عمیق ، پهناور و کف آلوده سیاهی شب را می شکافت و به سرعت پیش می رفت.

هر موج رود سند همانند خاری بود در چشمان شاه که او را آزار می داد.

\*\*\*

ز رخسارش فرو می ریخت اشکی      بنای زندگی بر آب می دید

در آن سیماب گون امواج لرزان      خیال تازه ای در خواب می دید

قلمرو زبانی:

- رخسار : صورت / بنای زندگی بر آب دیدن : زندگی را ناپایدار دیدن. / سیماب : جیوه . / گون : مانند.

قلمرو ادبی:

کنایه : ( بنای زندگی بر آب دیدن : زندگی را ناپایدار دیدن. ) / تشبیه: (امواج مانند جیوه لرزان بودند )

قلمرو فکری :

اشک از صورتش جاری بود در حالی که زندگی را ناپایدار می دید.

با نگاه کردن به امواج های لرزان آبِ سند فکر تازه ای به ذهنش رسید.

شبی آمد که می باید فدا کرد

به راه مملکت فرزند و زن را

به پیش دشمنان استاد و جنگید

رهاند از بند اهریمن، وطن را

قلمرو زبانی:

رهاند : نجات داد / اهریمن : شیطان ، مغولان

قلمرو ادبی :

استعاره : ( اهریمن : مغولان ) / مجاز : ( وطن : مردم وطن )

قلمرو فکری:

زمانی فرا رسید که می باید در راه مملکت و کشور، خانواده را فدا کرد.

زمانی فرا رسید که باید در برابر دشمنان شیطان صفت ایستادگی کرد و کشور را از شر آنان نجات داد .

\*\*\*

شبی را تا شبی با لشکری خُرد

ز تن ها سر ز سرها خُود افکند

چو لشکر گرد بر گردش گرفتند

چو کشتی باد پا در رود افکند

قلمرو زبانی:

شبی را تا شبی : در طول یک روز / خرد: کوچک / خُود : کلاه جنگی / گرد بر گرد گرفتن : محاصره کردن.

باد پا : تند رو . / چو : در مصراع سوم ، حرف ربط ( وقتی ) در مصراع چهارم ، حرف اضافه ( مثل )

قلمرو ادبی:

کنایه : ( ز تن ها سر افکندن / ز سرها خود افکندن: کشتن ) / تشبیه: باد پا را مانند کشتی در رود افکند

استعاره : باد پا ( اسب مانند باد سریع بود ) / مراعات نظیر : کشتی / رود

قلمرو فکری:

خوارزمشاه در طول روز با سپاهیان مغول جنگید و آنان را نابود می کرد.

وقتی سپاه مغول جلال الدین را محاصره کرد، جلال الدین اسب خود را همانند کشتی در رود سند انداخت تا فرار کند.

\*\*\*



چو بگذشت از پس آن جنگ دشوار / از آن دریای بی پایاب، آسان  
به فرزندان و یاران گفت چنگیز / که گر فرزند باید، باید این سان

قلمرو زبانی:

دریا: رود سند / پایاب: جایی از رود خانه که بتوان از آن گذشت، بی پایاب: بی گذار، عمیق. / این سان: این گونه

قلمرو ادبی:

تضاد: دشوار / آسان / تکرار: فرزند

قلمرو فکری:

وقتی خوارزمشاه بعد از آن جنگ دشوار به آسانی از میان رود سند گذشت ...

چنگیز به فرزندان و یاران خود گفت که: فرزند انسان باید این گونه شجاع و دلیر باشد.

\*\*\*

بلی، آنان که از این پیش بودند / چنین بستند راه ترک و تازی  
از آن این داستان گفتم که امروز / بدانی قدر و بر هیچش نبازی

قلمرو زبانی:

تازی: عرب / ترک: مغول / ترک و تازی: بیگانگان.

قلمرو فکری:

آری، کسانی که در این مملکت زندگی می کردند این گونه راه بیگانگان را بستند.

به آن دلیل این داستان را گفتم که قدر وطن را بدانی و آن را خوار و ذلیل نشماری.

\*\*\*

به پاس هر وجب خاکی از این مُلک / چه بسیار است آن سرها که رفته  
ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک / خدا داند چه افسرها که رفته

قلمرو زبانی:

مُلک: پادشاهی، بزرگی، عظمت / افسر: تاج

قلمرو ادبی:

مجاز سرها (انسان) / مجاز: افسر (انسان های بزرگ)

قلمرو فکری:

برای نگرهبانی از این سرزمین خدا می داند چه انسان های بزرگی کشته شده اند.

به خاطر عشق به این وطن خدا می داند چه انسان های بزرگی جان خود را از دست داده اند.

### مهدی حمیدی شیرازی

#### کارگاه متن پژوهی

#### قلمرو زبانی

۱- در متن درس ، کدام واژه ها در معانی زیر به کار رفته است؟

اسب ( بادپا ) نابود کننده ( عافیت سوز ) عمیق ( ژرف )

۲- طبق الگوهای زیر ، سه ترکیب وصفی از متن درس بیابید و بنویسید:

اسم + صفت جنگ دشوار ایران کهن دشت تاریک

صفت + اسم آن دم تاریک شب هر موج

۳- در گذر زمان ، گاه بین شکل املائی و آوایی واژه ها ، نوعی دگرگونی اتفاق می افتد که به آن فرایندهای واجی می گویند؛ به دو گونه از انواع فرایند واجی توجه کنید:

الف) افزایش: برای سهولت در تلفظ ، یک صامت به واژه یا یک ترکیب افزوده می شود؛ مثال:

نامه + ی نکره نامه ای پله + ان پلکان آشنا - دل + آشنای دل

توجه : همان طور که می دانید صامت های میانجی : « ی ، ا ، ک ، گ ، ج ، و » ، بین دو مصوت قرار می گیرند.

ب) کاهش : در طول عمر یک زبان ، برخی واج های کلمه ، در گفتار یا نوشتار حذف می شود؛

به نمونه های زیر توجه کنید:

- افتادن همزه ، پس از مصوت بلند « ا » ، در پایان واژه های عربی ؛ مثل : « املاء ← املا »

- حذف واج « ت » و « د » در زنجیره گفتار ، وقتی آخرین واج یک هجا چهار واجی ( کشیده ) باشد ؛ مثل

ماست بندی ← ماس بندی قند شکن ← قن شکن

- حذف هزه آغازین برخی واژه ها در زنجیره گفتار مثل : « برآمد ← برآمد »

- واژه های زیر ، مشمول کدام « فرایند واجی » ( کاهش ، افزایش ) هستند؟

دسترس ( کاهش : دسترس ) - سازندگی ( افزایش « واج میانجی دارد » ) - زور آزمایی ( کاهش « حذف همزه » ) -

دستاورد ( کاهش « حذف همزه » ) - سبزیجات ( افزایش « واج میانجی » ) - بازوان ( افزایش « واج میانجی دارد » )

#### قلمرو ادبی

۱- « دریا ی خون » در بیت هشتم و دوازدهم ، استعاره از چیست؟

بیت هشتم : غروب خورشید بیت دوازدهم : میدان جنگ

۲) ابیات زیر را از نظر کاربرد « تشبیه » و « کنایه » بررسی کنید:

ز رخسارش فرو می ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید

مصراع دوم : کنایه از ، زندگی را ناپایدار می دید

در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید

تشبیه : امواج مانند جیوه لرزان بودند ( یا ، سفید بودند )

کنایه : مصراع دوم ؛ فکر تازه ای به خاطرش رسید.

۳) به شعر درس دقت کنید؛ این شعر از چند بند هم وزن و هم آهنگ تشکیل شده است.

هر بند ، شامل چهار مصراع است . به این نو شعر « چهار پاره » یا « دوبیتی پیوسته » می گویند؛ چهار پاره ، برای طرح مضامین اجتماعی و سیاسی به ککار می رود و دوره رواج آن پس از مشروطه تاکنون بوده است.

– اکنون ، نحوه قرار گرفتن قافیه ها در چهار پاره را به کمک شکل نشان دهید.

\* \_\_\_\_\_

\* \_\_\_\_\_

▲ \_\_\_\_\_

▲ \_\_\_\_\_

### قلمرو فکری

۱- شاعر در بیت زیر ، قصد بیان چه نکته ای را دارد؟

در آن تاریک شب می گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

### نابودی حکومت خوارزمشاهیان

۲- حمیدی شیرازی در ابیات زیر ، چه کسی را و با چه ویژگی هایی وصف می کند؟ **جلال الدین خوارزمشاه**

چه اندیشید آن دم ، کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد

چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

۳- درباره ارتباط معنایی بیت زیر و متن درس توضیح دهید:

**برای حفظ و حراست از سرزمین خود جان خود را فدا خواهیم کرد.**

در ره عشق وطن از سر و جان خاسته ایم تا در این ره چه کند همّت مردانه ما رهی معیّری

۴- در بیت زیر ، چه صحنه ای وصف شده است؟

**زیادی سپاه مغولان که به جای هر سرباز کشته شده چندین نفر جای او را می گرفتند**

« ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت دو چندان می شکفت و برگ می کرد »

۵- .....

### چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند: «چندین درخت نامور که خدای عزّ و جلّ آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده اند مگر سرو را که ثمره ای ندارد، درین چه حکمت است؟»

گفت: «هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود، و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است، و این است صفت آزادگان.»

به آنچه می گذرد دل منه که دجله بسی      پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم      ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

گلستان، سعدی

### قلمرو زبانی:

نامور: معروف / برومند: میوه دار، شاداب / ثمر: میوه / عدم: نیستی / دل نهادن: علاقه مند شدن /  
گرت ز دست: اگر از دست تو / ورت ز دست: و اگر از دست تو

### آغازگری تنها

نوجوانی میان بالا با بر و بازویی خوش تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه فراخ، پیشاپیش سپاه خود، دروازه‌های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به مقصد تبریز، پشت سر می گذاشت. فتحعلی شاه، به سفارش آقا محمدخان و با دریافت های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عباس میرزا را با اعطای نشان ولایتعهدی، راهی دارالسلطنه تبریز کرده بود. تبریز این شهر کهن، مرکز فرماندهی خط مقدم دفاع در برابر دست درازی های همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه بود.

**قلمرو زبانی:**

بر: سینه / رعنا: خوش قد و قامت / فراخ: پهن / اعطا: دادن

با کشته شدن آقا محمدخان، فتحعلی شاه بر تخت نشست. شاهزاده نوجوان، میرزا عیسی قائم مقام (قائم مقام اول، پدر ابوالقاسم) را نه تنها وزیر خردمند، بلکه مرشد و پدر معنوی خود می دانست و بی اذن و خواست او دست به کاری نمی زد. شوق وزیر اندیشمند و نیک خواه نیز به او کمتر از شوق ولیعهد به وزیر نبود؛ او در چشم های درشت، سیاه و گیرای عباس میرزا، یک جهان، معنی و کشش می دید و در امتداد نگاه متفکرش، افق های روشن تدبیر ملک و رعیت پروری را می خواند.

**قلمرو زبانی:**

اِذِن: اجازه، رخصت رعیت: عامه مردم

یک قرن بیشتر است که اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است. بزرگان طوایف و فرماندهان سپاه برای کسب تاج شاهی و رسیدن به حکومت های ولایات به جان هم افتاده، کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار و تباهی کرده اند، اما در این فاصله، اروپا قدم های بزرگی برای پیشرفت برداشته است. آن ها کارگاه های متعدد صنعتی ساختند. کارخانه های توپ و تفنگ راه انداختند. دانشگاه های بزرگ برپا کردند. از همه مهم تر، نیروی دریایی عظیمی ترتیب دادند و کشتی ها و جهانگردهایشان را به دورترین نقاط جهان فرستادند. ملت ها و قبایل مختلف که بوی پیشرفت اروپا به مشامشان نرسیده بود، با تیر و کمان و شمشیر نتوانستند از عهده مقابله با لشکر مجهز به توپ و تفنگ آن ها برآیند. به این ترتیب، دیارشان به تصرف قدرت های اروپایی درآمد.

**قلمرو زبانی:**

تباهی: نابودی / مشام: بینی / دیار: سرزمین

**قلمرو ادبی:**

**تشبیه: اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است**

اروپا قدم های بزرگی را در راه علم و صنعت برداشته، اما ای کاش، پا به پای این پیشرفت ها، اخلاق علم و فن هم رشد می کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زبان هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضررتر از توپ و تفنگ است.

نوروز ۱۱۸۳ هـ.ش. بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلام نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در تقدیم هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس ها در شمال آذربایجان و گرجستان، تنها نوعی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک وار روی دربار چنبره زده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در فکر تدارک سپاه برای مقابله با دست اندازی های روس ها بودند. شاه از

قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح های پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب بود. روسیه چشم طمع بر آذربایجان دوخته بود.

### قلمرو زبانی:

**لُباب: اب دهان ، روکش مخصوص که روی سفال و کاشی می کشند. / التهاب: برافروختگی / بختک: کابوس /**

### چنبره: حلقه .

صبح حرکت فرا رسید. آفتاب داشت تیغ می کشید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره های درهم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب ها، با آهنگ شیپورها و طبل های جنگی در می آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگداران، مشتاقانه و مصمم قدم برمی داشتند. شور جنگ و دفاع در دل ها تنوره می کشید. چهره هایی که از خبر حمله روس درهم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شکفته می شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه ای جلوه گری کند، دل از ناظران می برد.

### قلمرو زبانی:

**زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک که در زمان صفویه و قاجاریه به شتر می بستند. / تنوره: دودکش. / درهم رفته بود: ناراحت بود ( ترسیده بود) / چابک: ماهر، زرنگ**

سپیده فردا ی گنجه با نهیب و صفیر گلوله های توپ روس، باز شد. توده های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه های شب در آمیختند. کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می کرد، اینک بستر فوران خشم و آز دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جوادخان، در دفاع و پیش مرگی فرزندان و برادرانش، شوری در جان ها می نهاد. نفوذ به حصار، با پایداری تفنگ داران میسر نشد. دشمن با بار خفتی بر دوش، وامانده ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب ها با خیانت گروهی از شهر، راه برجی به روی محاصره گران باز شد و به دنبال آن، روس ها مثل مور و ملخ در پهنة شهر پراکنده شدند.

### قلمرو زبانی:

**نهیب: آواز مهیب / صفیر: بانگ و فریاد / توده: انبوه / آز: حرص و طمع / وامانده: ناتوان /**

### قلمرو ادبی:

**استعاره: شکفتن صبح ( صبح مانند گلی است که می شکفت) / کنایه و تشبیه: مثل مور و ملخ**

مردم با سنگ پاره، چوب دستی و ابزار دهقانی، در برابر متجاوزان ایستادند و سینه ها را سپر گلوله های آتشین ساختند. جواد خان همراه برادران و فرزندان، چندین بار، خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه ها آفرید. اجساد و زخمی های روس ها و مردم گنجه، مثل برگ های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می شکست. جوادخان و یارانش بی باکانه شمشیر می کشیدند. شهر عرصه روز محشر را به خاطر می آورد. گنجه با واپسین رمق هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می کشید. دیری نگذشت پرچم روس ها در خاک آغشته به خون بی گنا هان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه تا فراز قلّه های قفقاز می برد. نگاه فزون خواهانه و دهشت بار روس ها به فراتر از این ها دوخته شده بود.

## قلمرو زبانی:

بی باکانه: بدون ترس / به اهتزاز در آمد: برافراشته شد / دهشت: ترس ناک

نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارش حاکمان و خان‌ها در این مکان گردآورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم وطنانشان به اینجا کشانده بود. مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملی‌اش استوار و امیدوار می‌کرد.

## قلمرو زبانی:

وجد: هیجان

با وجود پایداری و جان فشانی بسیاری از مردم، سرسپردگی و خودفروختگی چند تن از دشمنان خانگی سبب شد دروازه بخش‌های وسیع تری از قفقاز به روی دشمن باز شود. فرمانده سپاه ایران، نیروهایش را در فاصله‌ای کوتاه تر از موعد پیش بینی شده، به کرانه‌های رود ارس رساند. قفقاز زخم خورده و ستم دیده، نگاه منتظر و یاری جوییش را به جنوب، جایی که سپاه عباس میرزا حرکت آغاز کرده بود، دوخته بود. موج‌های سنگین و افسارگسیخته ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و چشم ناظران را خیره می‌کرد.

در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر.

## قلمرو زبانی:

موعد: هنگام، زمان / کرانه: ساحل / سدوار: مانند سد / بزم: جشن، مهمانی / رزم: جنگ

## قلمرو ادبی:

تشخیص: قفقاز زخم خورده / مجاز: قفقاز (منظور «مردم» است) / تشبیه: موج‌ها مانند سد بودند

دردهن عباس میرزا، تنها، معمّای افت و خیزهای جنگ و شکست‌ها و پیروزی‌ها نبود که حضور سنگینی داشت، تجربه شکست‌ها و مشاهده جهانی ویرانی جهان کشور خویش، در فراز و نشیب این نبردها، گسست بزرگی در اندیشه یویای او به جا گذاشته بود.

نایب السلطنه رو کرد به حاضران و گفت: «افسران و فرماندهان شجاع، هم سنگران و یاران عزیز، غرض از گردهمایی امروز، بیان نکته‌هایی است که اهمّیتشان کمتر از مسائل دفاع و جنگ نیست.

بر همگان مسلم است که شما جنگاوران سرافراز، در طول سال‌های دفاع، شجاعانه و مخلصانه جنگیدید و هرگز بار خفت و خوفی بر دوش نکشیدید. دلاوری‌ها و جان فشانی‌های سربازان فداکار و شما افسران عزیز، علی‌رغم محرومیت‌های فراوان تا به آنجا بود که دشمن را هم به تحسین و اعجاب‌ها داشت. با این حال، ما بسیاری از سرزمین‌های مادری و هموطنان و پاره‌های تن خود را در این سال‌ها از دست دادیم و مجبور به قبول شرایطی دشوار در عهدنامه ننگین «گلستان» شدیم.

## قلمرو زبانی:

خفت: خواری / خوف: ترس / علی‌رغم: با وجود

سالهای دفاع و پایان تلخ، واقعیتی را به ما نشان داد و آن اینکه، جنگ روس با ما جنگ میان ارتش دو کشور نبود؛ جنگ ارتش و کشوری بزرگ با ارتش و کشوری نامنسجم و دچار اختلافات داخلی نبود؛ این جنگ، جنگ بین دو زمان متفاوت بود؛ جنگ نو و کهنه، تازگی و فرسودگی. پیش‌بینی نتیجه چنین برخوردی هم، چندان دشوار به نظر نمی‌رسید؛

نویی و جوانی، هر چند آلوده به پستی ها و زبونی ها باشد، غالباً پیروز میدان است. با این وصف، شکست ما هیچ جای شگفتی نداشت.

یاران من، اگر جنگ، چیزهای ارزشمندی را از ما گرفت، در مقابل، درهایی را به روی ما گشود. صدای مهیب توپ ها و گلوله های دشمن، ما را از خواب قرن ها بیدار کرد. ما برای زنده ماندن و پویایی بیشتر، به ایجاد نهادهای جدید دانش و صنعت نیاز داریم. باید فرزندانمان را با دانش ها و روش های معمول روزگار تعلیم دهیم.

پیشرفت و تمدن نمی تواند یک سویه و تک بعدی باشد. افسر و سرباز ما زمانی از مرزهای وطن مان، خوب پاسداری می کنند که فکرشان از جانب میهن و اداره عالمانه و عادلانه ملک، ایمن باشد؛ همان گونه که ملت و دولت، زمانی به آسودگی، سر به کار خود خواهند داشت که بدانند ارتش آن ها ابزار و قدرت شایسته برای پاسداری از مرزها را دارد.

مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده اند، از پنجره های باز و نورگیر، گریزان هستند؛ آخر چشمشان را می زند و خسته شان می کند. جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رو در روی جبهه هاست. جنگ با دشمن بیرون و بیگانه، تن آدم را خسته می کند. لازمه حضور و مبارزه در هر دو جبهه، عشق است. با این تفاوت که در جبهه بیرون، شجاعت کارسازتر است و در این یک، درایت.



## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- هم آوای کلمه « صغیر » را بنویسید و آن را در جمله ای به کار ببرید. **سفیر ، سفیر ایران مطالب مهمی را بیان کرد.**

۲) چهار « ترکیب اضافی » را که اهمیّت املائی داشته باشند ، از متن درس انتخاب کنید.

### اعطای نشان - بی اذن او - نقاط جهان - تصرف قدرت ها

۳- همانطور که می دانید ، هر گروه اسمی ، یک « هسته » دارد که می تواند با یک یا چند وابسته پیشین و پسین همراه شود.

به انواع وابسته های پیشین توجه کنید:

۱) صفت پرسشی کدام روز؟

۲) صفت تعجبی عجب روزی

۳) صفت اشاره آن روز

۴) صفت مبهم هرروز

۵) صفت شمارشی اصلی یک روز

ترتیبی (با پسوند - مین ) دومین روز

۶- صفت عالی بهترین روز

اینک با یک نوع دیگر از وابسته های پیشین آشنا می شویم:

**شاخص:** شاخص ها لقب ها و عنوان هایی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش نمایی در کنار اسم قرار می گیرند.

مانند : « امام ، علامه ، استاد ، آقا ، حاجی ، خاله ، کدخدا ، سرلشکر ، مهندس و ... »

**توجه:** شاخص ها بی کلماتی هستند که غالباً ، بی فاصله پیش از هسته می آیند ؛ این کلمات در جای دیگر می توانند هسته

گروه اسمی ، مضاف الیه و یا ... قرار بگیرند ؛ در این صورت ، شاخص محسوب نمی شوند.

مثال:

- استاد معین ، فرهنگ فارسی را در شش جلد تدوین کرده است. شاخص

- ایشان ، استاد زبان و ادبیات فارسی بودند. هسته گروه اسمی

- کتاب استاد ، دربردارنده مطالب مفیدی است. مضاف الیه

اکنون واژه های زیر را یک بار به عنوان « شاخص » و بار دیگر به عنوان « هسته » گروه اسمی در جمله به کار ببرید.

\* سرهنگ : سرهنگ حسینی به پاسگاه رفت. / سرهنگ کلانتری به موضوع رسیدگی کرد

\* سید : سید مرتضی آوینی در میدان مین به شهادت رسید / سید اهل قلم ، لقب مرتضی آوینی است

## قلمرو ادبی

۱- متن درس را از نظر نوع ادبی بررسی کنید.

۲) برای هر یک از آرایه های زیر نمونه ای از بند هفتم درس ( سپیده گنجه ... ) انتخاب کنید و بنویسید.

| آرایه ادبی | نمونه   |
|------------|---|
| تشبیه      | روس ها مثل مور ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند           |
| کنایه      | مثل مور و ملخ آمدند                                   |
| تشخیص      | شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می کرد |

۳- در عبارت زیر ، بهره گیری از کدام آرایه های ادبی بر زیبایی سخن افزوده است؟

در ایران آن روز ، دو دربار بود ! دربار بزم و دربار رزم ؛ بزم پدر ، رزم پسر!

تضاد : بزم ، رزم / تکرار : دربار / مراعات نظیر : پدر ، پسر

## قلمرو فکری:

۱- چه عاملی عباس میرزا را برای تحقق آرمان های ملی ، استوارتر و امیدوارتر می کرد؟

مشاهده صحنه های ناب و توفندگی فرزندان میهن ، برای رویارویی با دشمن ، عباس جوان را به وجد می آورد و دلش را برای تحقق آرمان های ملی اش استوار و امیدوار می کرد .

۲- در عبارت زیر ، مقصود نویسنده از قسمت های مشخص شده چیست؟

« مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده اند ، از پنجره های باز و نور گیر گریزان هستند.»

افکاری نو و تازه

افکار پوسیده و قدیمی

۳) با توجه به بیت زیر ، شخصیت « عباس میرزا » را تحلیل نمایید.

چون شیر به خود سپه شکن باش      فرزند خصال خویشتن باش      نظامی

۴- .....

### تا غزل بعد...

چند ماه از ورودم به زندان موصل ۴ می گذشت که متوجه شدم ، چند نفر از بچه ها در اردوگاه سواد چندانی ندارند و خواندن و نوشتن برایشان سخت است. تصمیم گرفتم برای استفاده بهتر از وقتم، با برنامه ریزی منظم، خواندن و نوشتن به آنان یاد دهم.

برای شروع، به آمار دقیق بی سوادان نیاز داشتم که از طریق دو سه نفر از بچه ها به آن دست پیدا کردم؛ از مجموع هزار و پانصد نفر، تنها پنج نفر کم سواد بودند.

یک روز آن ها را جمع کردم و تصمیمم را برایشان گفتم ؛ با خوشحالی پذیرفتند و گفتند: « ما هم دوست داریم مثل بقیه ، خودمان برای خانواده مان نامه بنویسیم و نامه های آن ها را بخوانیم.» به آنها قول دادم در طول دوره اسارت آنها را باسواد کنم.

جلسات تدریس را شروع کردم. مشکل اصلی کاغذ بود. به جای کاغذ از مقوای پودر رختشویی استفاده کردم و آموزش را با حروف الفبا شروع کردم. قرار شد هفته ای چهار جلسه درس داشته باشیم ، اما به خاطر محدودیت های اردوگاه و آسایشگاه ، عملاً در هفته، دو جلسه بیشتر نمی توانستیم برگزار کنیم.

شغلم معلمی بود و به همین دلیل تمام توانم را برای آموزش خواندن و نوشتن با شیوه ای درست ، به کار بستم. کار مشکلی بود، هیچ متنی در دست نداشتم ؛ حتی اگر یک جلد کتاب کلاس اول دبستان در اختیارم بود ، خیلی زود به هدفم می رسیدم. اما نبود!

از آنجا که شکل کلی آموزش دوره های اول تا پنجم ابتدایی در ذهنم بود ، با همان ذهنیت سعی کردم برایشان کتاب درسی درست کنم . از دوستانم در این مورد خیلی کمک می گرفتم. مشکل کاغذ و خودکار را هم آنها حل می کردند. یک اراده جمعی پشت این کار بود و کارها خوب پیش می رفت. به ذهنم فشار می آوردم ببینم در فارسی اول دبستان چه داستان ها و قصه هایی آموخته ام تا همان را به دوستانم یاد بدهم.

در این کار از مشاوره با معلم هم آسایشگاهی ام ، عباس درمان و شخصیت دانشمند و فرزانه، حاج آقا کرامت شیرازی بهره بردم و آن ها دریغ نکردند . ایام خوبی بود. ظرف چند ماه به اندازه یک سال تحصیلی با آن ها کار کردم. پیشرفت خوبی داشتند. با مشورت دوستان، کارنامه تحصیلی برایشان درست کردم. این کارنامه، همان مقوای کوچک بود که یکی از دوستان روی آن نقاشی هایی انجام داد و خطاط مشهور آسایشگاه، آقای شایق ، از بچه های یزد که روحانی هم بود ، با خط زیبای خودش متن آن را نوشت.

مراسم کوچکی در آسایشگاه گرفتیم و این لوح ها را به بچه ها دادیم. بی نهایت خوشحال بودند هم از این که دارند با سواد می شوند و هم این که کارنامه می گیرند . تازه وقتی بهشان گفتم قصد دارم آن ها را تا پایه پنجم پیش ببرم ، خوشحال تر شدند. پایه دوم را پس از وقفه دو سه هفته ای با همان جمع دوستان شروع کردم. تکیه اصلی ، روی خواندن و نوشتن بود ، اما سعی کردم از درس های دیگر هم مطالبی به آنها بیاموزم ؛ مثلاً حساب و جدول ضرب را در پایه های دیگر، سوم و چهارم و پنجم به مرور به آن ها یاد دادم. درباره علوم ، مسائل معمولی از هر آنچه به ذهنم می آمد، به آن ها می آموختم.

تلاش و کوشش آنها در دوره آموزش ، مرا هم به وجد می آورد. گاهی سختی ها و محدودیت های آسایشگاه و یا دلتنگی های دوری از خانواده به من فشار می آورد و بر آن می شدم جلسه آن روز را تعطیل کنم ، اما بچه ها آن قدر ذوق و شوق داشتند که نیم ساعت قبل از زمان مقرر دنبال می آمدند و به قول خودمان قربان صدقه ام می رفتند ؛ دورم می نشستند و آماده می شدند تا درس را شروع کنم ؛ من هم نه نمی گفتم.

زمان می گذشت و تلاش من برای آموزش و یادگیری این چند اسیر، جدی تر می شد. رغبت آنها زمانی افزون تر شد که آرام آرام، خواندن قرآن و نهج البلاغه را شروع کردند؛ البته نه خیلی روان.

می گفتند: «تا زمانی که نهج البلاغه را به صورت روان و آسان نخوانیم، درس خواندن را ادامه می دهیم.» همین طور هم شد. از آن بچه ها فقط نام حسن قانع که بچه مشهد بود، یادم هست و نام بقیه را فراموش کرده ام.

باید این نکته را بگویم که این برنامه، ایامی اجرا می شد که رفت و آمد بچه ها به آسایشگاههای دیگر آزاد بود.

مدت ها گذشت تا اینکه شاگردانم موفق شدند به آسانی و راحتی قرآن و نهج البلاغه بخوانند. روز آخری که کلاس هایمان به طور کامل تعطیل می شد، مراسم مفصلی می گرفتیم از سهم خودم، هدیه ای تهیه کردم و در آن مراسم به آنها دادم. خیلی خوشحال بودند؛ چون کارنامه سال پنجم دبستان را در دست

گرفته بودند. می توانستند قرآن و نهج البلاغه بخوانند، برای خانواده شان نامه بنویسند و نامه های آن ها را بخوانند.

نکته جالب در این اردو گاه، آشنایی عده ای از اسرا به زبان های انگلیسی، آلمانی و ایتالیایی بود که سعی می کردند با برگزاری کلاس های آموزشی به بچه های علاقه مند، زبان خارجی یاد دهند.

نکته جالب تر اینکه صلیب سرخ، تمام نیازهای آموزشی آن ها را تأمین می کرد؛ هر کتابی درباره آن زبان می خواستند، برایشان می آورد. دعا خواندن در آسایشگاه ها ممنوع بود. اگر بعضی ها می فهمیدند در آسایشگاهی دعا خوانده می شود، همه را زندانی می کردند و به بچه ها اجازه بیرون آمدن از آسایشگاه

نمی دادند. با وجود این، بچه ها از هر فرصتی برای خواندن دعا استفاده می کردند. برای اعیاد مذهبی و مناسبت های انقلابی هم برنامه هایی تدارک دیده بودم. با آنکه بعضی ها همیشه تأکید داشتند سرود و تئاتر در آسایشگاه ممنوع است، اما از مجموع بچه های علاقه مند و خوش صدا، گروه سرودی تشکیل دادم که اغلب سرود های انقلابی اوایل انقلاب را می خواندند. گاهی هم خودشان دست و پا شکسته سرودهایی می نوشتند و همان را تمرین می کردند و می خواندند.

کارم شده بود برگزاری کلاس و آموزش؛ از صبح تا شب، در هر فرصت ممکن؛ این برنامه ها برای آن بود که شور و هیجان بچه ها از عمق دلشان بجوشد و تخلیه روانی شوند از نوجوانی به مقاله نویسی و دکلمه خوانی علاقه خاصی داشتم. از طبع شعر هم برخوردار بودم و همین ویژگی ها باعث شده بود مقالات خوبی بنویسم. البته دکلمه خوانی ظرافت های خاص خودش را دارد. باید با حرکات دست و چشم، آن هم به صورت موزون، محتوای مقاله را به مخاطب ارائه داد؛ مثلاً، وقتی از آسمان می گویی، باید با دست به آسمان اشاره کنی و با حرکات چشم و سر، جذابیت متن را برای طرف مقابل افزایش دهی. موقع خواندن دکلمه های حماسی، شور و حال خاصی پیدا می کردم و همین حس را به بچه ها منتقل می کردم. تا پایان مقاله خوانی، جیک هیچ کس در نمی آمد.

در دوران اسارت سعی می کردم مقاله نویسی و دکلمه خوانی را به هر مناسبتی اجرا کنم و روحیه خودم و دیگر اسرا را در برابر سختی ها و مشکلات اسارت افزایش دهم. در جلسات شعر خوانی هم اغلب این شعر را می خواندم که همه را به وجد می آورد و بعد در غم فرو می برد:

آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم      از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم

فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد      در غیرت ما نیست که در ننگ بمیریم

خیلی ها با شنیدن این شعر به یاد وطن به گریه می افتادند. به نوعی بیان و شرح حال ما در اسارت بود.

هرکسی مشغول کاری بود؛ از کارهای گروهی گرفته تا فردی. بعضی بچه های خوش ذوق، عروسک هایی درست کرده بودند که با آن ها خیمه شب بازی راه می انداختند. برنامه های نمایشی آنها که معمولاً با قصه ای همراه بود، هم آموزنده بود،

هم سرگرم کننده البته هیچگونه امکاناتی برای اجرا نداشتیم؛ مثلاً، اگر قرار بود در صحنه، سماوری باشد، تصویر آن سماور را روی مقوا می کشیدند یا مثلاً داس کشاورز را از مقوا می ساختیم.

برنامه ای که هیچ وقت تعطیل نمی شد، مسابقات ورزشی بود؛ والیبال و فوتبال همیشه پا برجا بود و همیشه هم برای بچه ها تازگی داشت. شور و هیجان خاصی در وجود بچه ها می دوید. انگار جان تازه می گرفتند، هر مسابقه ای هم، حرف و حدیث های زیادی را به دنبال داشت.

بعد از یارکشی، گری خوانی بچه ها تا روز مسابقه ادامه می یافت. بعد از مسابقه هم بحث برد و باخت ها چند روز طول می کشید. حسابی ذهن بچه ها درگیر می شد و انجام همین مسابقه ها و بازی ها و دویدن ها، بچه ها را به لحاظ روحی و جسمی تقویت می کرد.

در این میان بودند بچه هایی که در برنامه ها مشارکت نداشتند. این تعداد اندک، وقتی آیه یأس می خواندند، در روحیه دیگران بی تأثیر نبود؛ هرچند این تأثیر زیاد نبود، اما به هر حال، نور امید را در دل بچه ها کم رنگ می کرد. ما نمی خواستیم این طور باشد.

آن ها روحیه ضعیفی داشتند؛ انگار از همه بریده بودند و حتی کورسویی از امید در دلشان پیدا نبود. فقط منتظر طلوع و غروب خورشید بودند تا روز را به شب برسانند. با همه این ها تلاش می کردم از برنامه ها فاصله نگیرند. همیشه از آن ها می خواستم در برنامه ها مشارکت کنند. حرفشان این بود که استعداد و هنر این کارها را ندارند، ولی بهشان روحیه می دادم و می گفتم: «همه ما مثل همیم. این حرفا نیست. اگه دوس ندارین تو اجرای برنامه ها شرکت کنین، بیاین بین بچه ها و با اونا برنامه رو تماشا کنین و نظر

بدین؛ این واسه ما خیلی مهم و باارزشه.»

دوست نداشتیم از بچه ها فاصله بگیرند یا احساس طرد شدن کنند. شاید هم در بعضی موارد حق داشتند منزوی شوند؛ چون به هر حال همیشه افراط و تفریط های بعضی ها، مشکلاتی ایجاد می کرد یا اختلاف سلیقه ها به حدی بالا می گرفت که بعضی ها ترجیح می دادند در برنامه های عمومی مشارکت نداشته باشند، اما سختی اسارت فراتر از این بود که کسی بتواند گوشه دیوار بنشیند، در هیچ برنامه ای شرکت نکند و به راحتی وقت بگذراند. واقعاً سخت بود، عقربه ها تنبل شده بودند؛ شاید هم مرده. گاه احساس می کردیم که یک روز اسارت، به اندازه هفته ها و ماه های روزهایی که آزاد بودیم، طول می کشید.

در شرایط سخت و طاقت فرسای اسارت باید کاری می کردیم که زمان بگذرد و سختی ها قابل تحمل تر شود. در آن روزهای غربت، نیازمند دلگرمی و امید بودیم تا روحمان در زندان بعثی ها نپوسد. اگر مقاومت روح می شکست، زندگی خیلی سخت تر می شد؛ چرا که دشمن هر لحظه در کمین کسانی بود که به قول خودمان کم آورده بودند؛ کسانی که به بهای اندک، خیلی چیزها را زیر پا می گذاشتند. ما تلاش می کردیم چنین بلایی سرمان نیاید. . . .

زندان موصل، خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر رباط جزی

## درک و دریافت

۱- متن «آغازگری تنها» و «تا غزل بعد» را از نظر زاویه دید و شخصیت های اصلی مقایسه نمایید.

۲) در این متن، از چه راهکارهایی در رویارویی با دشواریهای اسارت بهره گرفته شده است؟

## درس دهم

چون سیل ز پیچ و تاب صحرا می رفت      همراه سحر به فتح فردا می رفت  
بی تاب نظیر جوشش چشمه دور      این رود به جست و جوی دریا می رفت

سلمان هراتی

قلمرو زبانی:

چون: مثل و مانند «حرف اضافه»

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: چشمه، رود دریا / استعاره: همراه سحر بودن / جناس: دور / رود «جناس اختلافی»

تشبیه: «او چون سیل به سرعت می رفت» / استعاره: «رود» استعاره از مبارز و شهید / مجاز: «فردا» مجاز از «سرزمین آزادی»

قلمرو فکری:

لشکریان همانند سیل به سرعت به پیش می رفتند و برای به دست آوردن آزادی تلاش می کردند این لشکریان در مسیر حق جویی تا مرز فنا فی الله پیش می تاختند.

\*\*\*

رازی که خطر کنندگان می دانند      در بازی خون، برندگان می دانند  
با بال شکسته پر گشودن، هنر است      این را همه پرنندگان می دانند

مصطفی علی پور

قلمرو ادبی:

کنایه: «خطر کنندگان» رزمندگان، ایثار گران

کنایه: «برندگان» کنایه از شهدا      بال شکسته: کنایه از «معلول شدن»      بازی خون: کنایه از «جانفشانی کردن»

مراعات نظیر: بال / پر / پرنندگان

تناقض (پارادوکس): با بال شکسته پر گشودن

استعاره: «پرنندگان» استعاره از شهدا / آزادگان

جناس: برندگان / پرنندگان

قلمرو فکری:

این شعر در ستایش رزمندگان دفاع مقدس سروده شده است.

رازی در فداکاری وجود دارد که در میدان جانفشانی، تنها شهدا و ایثار گران می دانند. پرواز کردن با بالهای شکسته هنر می خواهد این راز را همه آزادگان می دانند

\*\*\*

ای کعبه به داغ ماتمت ، نیلی پوش      وز تشنگی ات ، فرات در جوش و خروش  
جز تو که فرات ، رَشحه ای از یمِ توست      دریا نشنیدم که کِشد مَشک به دوش

محمد علی مجاهدی ( پروانه )

قلمرو زبانی:

نیلی : به رنگ نیل ، کبود رنگ / فرات: رود فرات / رَشحه: قطره یم : دریا  
مَشک: پوست گوسفندی که درست و بدون شکافتن از وسط کنده باشند و در آن ماست ، دوغ یا آب بریزند

قلمرو ادبی:

استعاره : « یم » استعاره از « معرفت »

تشخیص : این که کعبه نیلی پوش باشد یا داغدار باشد. / فرات در جوش و خروش باشد.

حُسن تعلیل: این که کعبه در ماتم کسی نیلی پوش باشد.

تلمیح : واقعه کربلا و شهادت حضرت ابوالفضل

استعاره : « دریا » استعاره از حضرت « ابوالفضل » / تشبیه : فرات مانند قطره ای است . تو مانند دریایی هستی

قلمرو فکری:

ای ابوالفضل کعبه در سوگ تو سیاهپوش است و و از تشنگی تو رود فرات نا آرام و بی قرار . فرات در مقابل تو مانند قطره است  
و تو مانند دریایی هستی که مَشک آب بر دوش کشیدی و این جای شگفتی است.

\*\*\*

از چنبر نقش ، رسته بودند آنها      بت ها همه را شکسته بودند آنها

پرواز شدند و پر گشودند به عرش      هر چند که دست بسته بودند آنها

مصطفی محدثی خراسانی

قلمرو زبانی:

چنبر: حلقه ، دایره / رسته : رها شده ( بن مضارع : رُو ) / بت ها همه را : فک اضافه ( همه بت ها ) / عرش : آسمان

قلمرو ادبی:

کنایه : « از چنبر نقش رستن » کنایه از « ترک تعلقات مادی » / استعاره : چنبر نقش « نقش مانند موجودی است که چنبر  
می زند » / « بت ها » استعاره است از « تعلقات مادی » / تناقض ( پارادوکس ) : دست بسته پرگشودن / واج آرای : ش

قلمرو فکری:

این رباعی در ستایش شهدای غواص سروده شده است.

شهدا همه تعلقات و دل بستگی ها را کنار زده بودند با وجود این که دست بسته بودند به سوی آسمان ها پرواز کردند .

\*\*\*

### کارگاه متن پژوهی

#### قلمرو زبانی

۱- با توجه به رابطه معنایی «ترادف» جاهای خالی را کامل کنید.

\* رَشحه ، تراوش ، چگّه آب

\* چنبر : حلقه ، هر چیز دایره مانند .

۲- برای هر یک از الگوهای زیر ، واژه ای از متن درس بیابید و بنویسید.

نمونه : بن ماضی + ه ← صفت وندی ( شکسته ) دست بسته ، رسته ، برندگان

\* وند + اسم ← اسم وندی همراه ، بی تاب

\* بن مضارع + وند + بن مضارع ← اسم وندی - مرکب جوش و خروش ، جست و جو ، پیچ و تاب

#### قلمرو ادبی

۱- سروده « سلمان هراتی » را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید. تشبیه ، تشخیص ، مراعات نظیر

۲- هر یک از سروده های درس از چهار مصراع تشکیل شده است. به این گونه شعر که مصراع های اول ، دوم و چهارم آن ، هم قافیه هستند و وزن و آهنگ آن ، معادل « لا حول ولا قوه الا بالله » است ، « رباعی » می گویند. گاه رباعی ، مصراع سوم نیز با دیگر مصراع ها هم قایه می شود.

\* واژگان « قافیه » را در هر رباعی آمده در درس مشخص کنید.

رباعی یک : صحرا ، فردا ، دریا رباعی دو : خطر کنندگان ، برندگان ، پرندگان

رباعی سه : نیلی پوش ، جوش و خروش ، دوش رباعی چهار : رسته بودند ، شکسته بودند ، بسته بودند

۳- به بیت زیر توجه کنید:

بید مجنون در تمام عمر سر بالا نکرد حاصل بی حاصلی نبود به جز شرمندگی صائب

در این بیت شاعر برای شکل ظاهری و آویزان بودن شاخه ها و برگ های درخت بید ، علتی شاعرانه اما غیر واقعی آورده است و آن ، سرافکندگی بید ، به سبب بی ثمر و بی حاصل بودن است .

وقتی شاعر یا نویسنده ، دلیلی غیر واقعی اما ادبی برای موضوعی بیان کند تا بتواند ذهن مخاطب را اقناع کند ، آرایه « حُسن تعلیل » پدید می آید.

\* در کدام سروده درس ، « حسن تعلیل » به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

رباعی سوم : شاعر برای مشکی بودن کعبه و جوش و خروش فرات علتی شاعرانه آورده است.



## قلمرو فکری

۱- مقصود شاعر از مصراع « این رود به جست و جوی دریا می رفت » چیست؟

شهدا تا مسیر فنا فی الله پیش می رفتند.

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید:

« از چنبر نقش رسته بودند آنها      بت ها همه را شکسته بودند آنها »

از تمامی تعلقات مادی رهایی پیدا کرده بودند و تمامی بت های طاغوت را نابود کرده بودند.

۳- در رباعی دوم ، منظور شاعر از « راز » چیست ؟      با بال شکسته پر گشودن هنر است

۴- در باره ارتباط متن درس و عنوان فصل پنجم توضیح دهید.

.....

**به یاد ۲۲ بهمن**

آسمان با هفت دستِ گرم و پنهانیِ دف می زد و رنگین کمانی از شوق و شور ، کلاف ابرهای تیره را از هم باز می کرد .  
خورشید در جشنی بی غروب ، بر بامِ روشن جهان ایستاده بود و تولّد جمهوری گل محمدی را کِل می کشید.

بیست و دوم بهمن در هیئتِ روزی شکوهمند ، آرام آرام از یال کوه های بلند و برف گیر فرود آمد و در محوطة آفتابی  
انقلاب ، ابدی شد . و ما در سایه خورشیدی ترین مرد قرن به بارِ عام رحمت الهی راه یافتیم و صبح روشن آزادی را به تماشا  
ایستادیم.

اندک اندک جلوه هایی از تقدیرِ درخشانِ این نهضت به ملت ما لبخند زد . حلول این صبح روشن را بزرگ می داریم و یاد  
ایثارگران سهیم در این حماسه سترگ را – تا همیشه – در خاطره خویش به تابناکی پاس خواهیم داشت.

**سید ضیاءالدین شفیعی**

## درس یازدهم

۱- صدای سمّ سمند سپیده می آید / یلی که سینۀ ظلمت دریده می آید

قلمرو زبانی:

سمّ: قسمت انتهایی دست یا پای چهارپایان / سمند: اسب زرد رنگ / یل: پهلوان، گرد / سپیده: وندی

قلمرو ادبی:

استعاره: سینۀ ظلمت (ظلمت مانند موجودی است که سینۀ دارد) / واج آرایبی: س / استعاره: یل استعاره از امام زمان (ع)

تضاد: سپیده / ظلمت / کنایه: سینۀ ظلمت دریدن، کنایه از «نابود کردن»

قلمرو فکری:

سپیده دم پیروزی فرا خواهد رسید، مرد پهلوانی که ظلم و ستم را نابود خواهد کرد می آید.

۲- گرفته بیرق تابان عشق را بر دوش / کسی که دوش به دوش سپیده می آید

قلمرو زبانی:

بیرق: پرچم، علم، لوا / تابان: وندی (تاب «بن مضارع» + ان «فاعلی») / دوش به دوش: همراه (وندی - مرکب)

قلمرو ادبی:

تشبیه: بیرق تابان عشق (عشق مانند بیرق تابان است) / تشخیص: سپیده دوش به دوش کسی باشد

استعاره: «سپیده» استعاره از «آزادی»

قلمرو فکری:

کسی که پرچم عشق را بر دوش گرفته است، آزادی را برای ما به ارمغان می آورد.

۳- طلوع برکه خورشید تابناک دل است / ستاره‌ای که ز آفاق دیده می آید

قلمرو زبانی:

برکه: آبگیر، استخر / تابناک: درخشان «وندی: تاب + ناک» / آفاق: کرانه‌های آسمان. جِ افق / دیده: چشم

قلمرو ادبی:

تشبیه: برکه دل «دل مانند برکه ای است» / استعاره: «ستاره» استعاره از «اشک» / واج آرایبی: نقش نمای اضافه (-) در

مصراع اول / مراعات نظیر: طلوع و خورشید تابناک

قلمرو فکری:

اشک‌هایی که همچون ستاره از گوشۀ چشمان عاشقان او روان می شود، نشانه ای است از درخشش عشق در دلها؛ دل‌هایی

که همچون برکه برای این اینعشق کوچک هستند.

۴- بهار آمده با کاروان لاله به باغ به دشت ژاله گل نو دمیده می آید

قلمرو زبانی:

ژاله: شب‌نم / نودمیده: تازه روییده / کاروان: دو تلفظی. (کاروان / کاروان)

قلمرو ادبی:

استعاره: «بهار» استعاره از «امام زمان (ع)» / «آزادی». / استعاره: کاروان لاله: استعاره از «شهیدان»

گل نودمیده: استعاره از «آزادی» / استعاره: «باغ» استعاره از «جامعه» / مراعات نظیر: بهار / لاله / ژاله / گل

قلمرو فکری:

بهار آزادی به همراه کاروان شهدا به جامعه ما آمده است، و در سرزمین ما گل های تازه ای (نسلی با افکار جدید) به وجود آمده است.

۵- به سوی قلّه بی‌انتهای بیداری پرنده‌ای که به خون پر کشیده می آید

قلمرو زبانی:

قلّه: جمع «قُلل»

قلمرو ادبی:

تشبیه: قلّه بیداری (بیداری همانند قلّه ای بلند است) / کنایه: «به خون پر کشیده» کنایه از «به شهادت رسیده»

مراعات نظیر: پرنده / پرکشیده / استعاره: «پرنده» استعاره از شهید.

قلمرو فکری:

انسان های که در خون خود غلتیدند همانند پرنده ای سبکبال به سوی قلبه های بیداری پرواز می کنند.

۶- در آن کران که بود خون عاشقان جوشان شهید عشق سر از تن بریده می آید

قلمرو زبانی:

کران: گوشه، کناره / جوشان: وندی (بن مضارع «جوش» + ان «فاعلی»)

قلمرو ادبی:

استعاره: «شهید عشق» استعاره از امام حسین (ع) / استعاره: «خون بود جوشان»، «خون مانند چشمه ای می جوشید»

تلمیح: داستان امام حسین و کربلا

قلمرو فکری:

در آن کرانه هایی که خون عاشقان برای به دست آوردن آزادی جوشان است و تلاش می کند امام حسین به عنوان الگو و سردمدار در نظر است و می آید.

۷- به پاسداری آیین آسمانی ما گزیده‌ای که خدا برگزیده می‌آید

قلمرو زبانی:

گزیده : پسندیده ، انتخاب شده

قلمرو ادبی:

واج آرایی نقش نمای اضافه در مصراع اول

قلمرو فکری:

برای نگهبانی از آیین پاک و الهی ، امام زمان ظهور خواهد کرد.

نصرالله مردانی

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی واژه های زیر را بنویسید

بیرق ( پرچم ، علم ، رایت )      سمنند ( اسب ، اسب زرد رنگ )      ژاله ( شبنم )

۲- در بیت پنجم ، واج های میانجی را مشخص کنید. ( قله بی انتها:ء ) ( بی انتهای بیدار : ی ) ( پرنده ای : ا ) ( آید : ی )

۳- همانطور که می دانید ، صفت بیانی ، برای توضیح و وصف یک واژه به کار می رود. واژه ای که وصف می شود ، موصوف نام دارد.

مثال: کتاب \_ خواندنی

موصوف      صفت

\* به پر کاربرد ترین صفت های بیانی توجه کنید:

(۱) ساده: پاک ، روشن ( جوان پاک ، روز روشن )

بن مضارع + نده: شنونده ( شخص شنونده )

بن مضارع + ا: گویا ( کتاب گویا )

بن مضارع + ان: خندان ( دانش آموز خندان )

بن ماضی / بن مضارع + گار: آفریدگار ، آموزگار ( خداوند آفریدگار ، انسان آموزگار )

(۲) فاعلی

(۳) مفعولی: بن ماضی + ه (= -) شکفته

(۴) لیاقت : مصدر + ی : نوشیدنی

اسم + ی : آسمانی ( کتاب آسمانی )

اسم + ین : زرین ( گردن بند زرین )

اسم + ینه: سیمینه ( گلدان سیمینه )

اسم + انی : روحانی ( مرد روحانی )

اسم + انه : ( سخن کودکانه )

(۵) نسبی

\* اکنون مانند نمونه جدول را کامل کنید:

| صفت مفعولی | صفت لیاقت | صفت فاعلی | بن مضارع | فعل    |
|------------|-----------|-----------|----------|--------|
| نوشته      | نوشتنی    | نویسنده   | نویس     | نوشت   |
| خوانده     | خواندنی   | خواننده   | خوان     | خواندم |

## قلمرو ادبی

۱- از متن درس ، برای هر آرایه ادبی نمونه ای مناسب بیابید و بنویسید:

تشبیه : ( **قله بیداری ، سمند سپیده** )

تشخیص: ( **دوش به دوش سپیده** )

۲- بیت نخست را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

**تشبیه ، تشخیص ، مراعات نظیر**

## قلمرو فکری

۱- با توجه به بیت زیر :

گرفته بیرق تابان عشق را بر دوش کسی که دوش به دوش سپیده می آید

الف) شاعر ، آمدن چه کسی را بشارت می دهد؟ **امام زمان (ع)**

ب) مقصود از « بر دوش گرفتن بیرق » چیست؟ **آماده مبارزه و حرکت شدن**

۲- در کدام بیت های درس به مفاهیم زیر اشاره شده است ؟

- نgebانی از اسلام ( **بیت آخر** )

- آگاهی بخشی ( **بیت پنجم** )

۳- در بیت چهارم ، منظور از « کاروان لاله » چیست؟ **شهدا**

۴- .....

## شعر خوانی

### فصل عاشقی

- ۱- بیا عاشقی را رعایت کنیم      زیاران عاشق حکایت کنیم
- ۲- از آنها که خونین سفر کرده اند      سفر بر مدار خطر کرده اند
- ۳- از آنها که خورشید فریادشان      دمید از گلوی سحر زادشان
- ۴- چه جانانه چرخ جنون می زنند      دف عشق با دست خون می زنند
- ۵- هلا منکر جان و جانان ما      بزن زخم انکار بر جان ما
- ۶- بزن زخم ، این مرهم عاشق است      که بی زخم مردن ، غم عاشق است
- ۷- مگو سوخت جان من از فرط عشق      خموشی است هان ، اولین شرط عشق
- ۸- ببین لاله هایی که در باغ ماست      خموشند و فریادشان تا خداست
- ۹- بیا با گل لاله بیعت کنیم      که آلاله ها را حمایت کنیم

سید حسن حسینی

### درک و دریافت

۱- در خوانش این سروده ، به چه نکاتی باید توجه کنیم؟

خوانش و لحن شعر و مکث و درنگ واژه ها و جملات

۲- شاعر از زبان دو شخصیت سخن می گوید؛ از این زاویه ، شعر را بررسی کنید.



### ضحاک

در داستان های ایران و اساطیر باستان ، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است و پیش بند چرمین او که برنیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند ، درفشی بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت ، ضحاک برافراشت. درفشی که پشتیبان آن ، دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده و بی پناه بود.

ضحاک ، معرّب اژی دهاک (=اژدها)، در داستانهای ایرانی، مظهر خوی شیطنانی است و زشتی و بدی، در اوستا موجودی است «سه پوزه سه سرشش چشم»، دیوزاد و مایه آسب آدمیان و فتنه و فساد . به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس، راکه مردی پاکدین بود، از پا در می آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد . سپس در لباس خوالیگری چالاک، خورشهایی حیوانی بدو می خوراند و خوی بد را در او می پرورد؛ سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بردوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می روید و مایه رنج وی می شود .

پزشکان فرزانه از عهده علاج بر نمی آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی در می آورد و به نزد ضحاک می رود و به او می گوید راه درمان این درد و آرام کردن ماران ، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است . ضحاک نیز چنین می کند و برای تسکین درد خود به این کار می پردازد . به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کهتران و یا مهتر زادگان به دیوان او می برند و جانشان را می گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می آورد و به مارها می خوراند تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد . در اساطیر ایران، مار مظهری است از اهریمن و در این جا نیز بر دوش ضحاک می روید که تجسمی است از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث .

در محیطی که پادشاه بیداد پیشه ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی توانست زیست . فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه را هرچه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی و قیام برانگیخت:

#### قلمرو زبانی :

اساطیر : جمع اسطوره ، افسانه ها و قصه ها / اتحاد : یک پارچگی ، یکی شدن / درفش : پرچم / معرّب : عربی شده / مظهر : نشانه ، محل ظهور / خوی : اخلاق / ابلیس : شیطان و اهریمن / خوالیگر : آشپز ، طبّاخ (خالیگر تلفظ درست آن است) / چالاک : زرنگ و سریع ، جلد / خورش : غذا / علاج : مداوا ، درمان / فرزانه : دانشمند ، حکیم / کهتر : خردتر ، خردسال تر ، زیردست / مهتر زادگان : بزرگ زادگان و فرزندان بزرگان / دیوان : دفتر محاسبه ، محل وزارت ، خزانه داری / تجسم : تصویر ذهنی از یک چیز / بیداد : ظلم و ستم / خبیث : ناپاک / بیداد پیشه : ستمگر و ظالم /

۱- چو ضحاک شد بر جهان شهریار / برو سالیان انجمن شد هزار

#### قلمرو زبانی:

چو: حرف ربط / شهریار: غیر ساده ، مرکب (شهر / یار)

#### قلمرو ادبی:

جهان: مجاز

#### قلمرو فکری:

وقتی ضحاک پادشاه جهان شد ؛ پادشاهی او هزار سال طول کشید

۲- نهان گشت آیین فرزنانگان / پراکنده شد نام دیوانگان

قلمرو زبانی:

فرزنانگان : دانایان و خوبان / پراکنده : غیر ساده وندی (پراکنده/ه) / دیوانگان : وندی (دیوانه/ان) (گ : واج میاجی)

قلمرو ادبی:

کنایه : « پراکنده شد » کنایه از « مشهور شد. » دیوانگان : ایهام : الف : دیوانه ها ب : طرفداران ضحاک

قلمرو فکری:

راه و رسم (خوب) دانایان از بین رفت، نام انسان های ظالم و دیو صفت مشهور شدند.

۳- هنر خوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند

قلمرو زبانی:

خوار: پست ، زیون ( ارزش املائی زیادی دارد) / جادویی: جادوگری / ارجمند: شایسته ، با ارزش  
گزند : آسیب ، آفت / آشکارا : غیر ساده وندی (آشکار + ا) راستی: غیر ساده وندی / در جمله های «جادویی ارجمند» ، «نهان راستی» و «آشکارا گزند» فعل «شد» به قرینه لفظی حذف شده است .

قلمرو ادبی:

تضاد: « هنر/ جادویی » « نهان / آشکارا » «خوار / ارجمند» و «راستی /گزند»

قلمرو ادبی:

هنر و فضیلت از بین رفت ، کارهای نادرست ارزش یافت؛ راستی و درستی نابود شد ، تباهی همه جا را فرا گرفت.

۴- برآمد برین روزگار دراز / کشید ازدهافش به تنگی فراز

قلمرو زبانی:

برآمد : سپری شد / روزگار : وندی / ازدها فش : مانند ازدها منظور «ضحاک» است / تنگی: سختی

قلمرو فکری:

مدت زمانی بر این گونه گذشت و ضحاک مردم را در سختی و رنج بیشتر قرار می داد

۵- چنان بُد که ضحاک را روز و شب / به نام فریدون گشادی دو لب

قلمرو زبانی:

گشادی : گشاده شدن ، می گشاد (ویژگی سبک قدیم)؛ « دو لب » نهاد فعل «گشاد» است.

قلمرو فکری:

روز و شب ، چنان بر ضحاک سخت می گذشت که دهانش فقط به نام فریدون (از ترس و خشم) باز می شد.

۶- ز هر کشوری مهتران را بخواست / که در پادشاهی کند پشت راست

قلمرو زبانی:

مهتر: بزرگ / بخواست (اهمیت املائی)

قلمرو فکری:

کنایه: پشت راست کردن: به آسودگی و سرافرازی زیستن.

قلمرو فکری:

از هر کشوری بزرگان را دعوت کرد تا( بامشورت کردن با آن ها ) با آسودگی پادشاهی کند.

۷- از آن پس چنین گفت با موبدان که ای پره‌نر با گهر بخردان

قلمرو زبانی:

موبد: روحانی دین زرتشتی. / بخرد: خردمند. ( وندی ) / با گهر : دارای اصل و نسب

قلمرو فکری:

بعد از آن گفت: ای روحانیان پر هنر اصیل و خردمند ...

۸- مرا در نهانی یکی دشمن ست که بر بخردان این سخن روشن است

قلمرو زبانی: را : فک اضافه ( بدل از کسره ) ( در نهانی یکی دشمن من است )

قلمرو فکری:

یک نفر دشمن پنهانی من است که همه شما خردمندان از این موضوع آگاهی دارید و می دانید

۹- به سال اندکی و به دانش بزرگ گوی بدنزادی دلیر و سترگ

قلمرو زبانی:

به سال اندکی: کم سن و سال است. / گو: پهلوان / بد نژادی: دارای نژاد / دلیر: شجاع / سترگ: بزرگ ، جنگجو

قلمرو فکری:

( آن دشمن من ) از نظر سن کوچک است و اما از نظر دانش بزرگ ، پهلوانی با اصل و نسب و جنگجو است

۱۰- یکی محضر اکنون ببايد نوشت که جز تخم نیکی سپهد نکشت

قلمرو زبانی:

محضر : گواهی نامه ، استشهاد نامه / سپهد: سردار لشکر ، منظور « ضحاک » است

قلمرو ادبی:

تخم نیکی : تشبیه ( نیکی مانند تخمی است که آن را می کارند) اگر چه می توان به تعبیری آن را استعاره گرفت ( نیکی مانند

گیاهی است که تخم دارد و آن را می کارند)

قلمرو فکری:

اکنون باید گواهی نامه ای نوشته شود که من ( ضحاک ) فقط کارهای نیک انجام داده ام.

۱۱- ز بیم سپهد همه راستان بر آن کار گشتند همداستان

قلمرو زبانی:

بیم : ترس / راستان: انسان های درست / همداستان: هم رای و هم نظر( هم + داستان = وندی)

قلمرو ادبی:

مجاز: بر آن کار : گواهی نامه

قلمرو فکری:

از ترس ضحاک همه بر آن استشهاد نامه هم نظر شدند( که ضحاک فقط کار نیک کرده است)

۱۲- بر آن محضر اژدها ناگزیر گواهی نوشتند برنا و پیر

قلمرو زبانی:

ناگزیر: ناچار ( گزیر: چاره ) / برنا: جوان

قلمرو ادبی:

مجاز: برنا و پیر ؛ یعنی ، همه .

قلمرو فکری:

همه مردم به ناچار ، آن گواهی نامه را تأیید کردند.

۱۳- هم آنگه یکایک ز درگاه شاه برآمد خروشیدن دادخواه

قلمرو زبانی:

هم آن گه : همان موقع / یکایک: ناگهان / درگاه : بارگاه / برآمد : به گوش رسید

دادخواه: صفت فاعلی مرکب مرخم ( دادخواهنده) منظور « کاوه » است

خروشیدن دادخواه : نهاد

قلمرو ادبی:

استعاره: - شاه « استعاره از ضحاک

قلمرو فکری:

ناگهان ، همان زمان از بارگاه ضحاک فریاد کاوه دادخواه به گوش رسید.

۱۴- ستم دیده را پیش او خواندند بر نامدارانش بنشانند

قلمرو زبانی:

ستیم دیده : صفت مفعولی. / او : ضحاک / بر: نزد ، کنار / ش : مفعول ( بر نامداران او را بنشانند) مضاف الیه ( نزد نامداران

او نشانند)

قلمرو ادبی:

مجاز : ستم دیده « کاوه»

قلمرو فکری:

کاوه را نزد ضحاک دعوت کردند و او را نزد یاران ضحاک نشانند

۱۵- بدو گفت مهتر بروی دژم که بر گوی تا از که دیدی ستم

قلمرو زبانی:

مهتر: بزرگ تر / دژم : خشمگین / که : حرف ربط که : ضمیر پرسشی

قلمرو فکری:

ضحاک با چهره خشمگین به کاوه گفت : بگو تا از چه کسی ستم دیدی ( تا حسابش را برسم)

۱۶- خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاهان منم کاوه دادخواه

قلمرو زبانی:

شاهان : منادا / کاوه دادخواه : مسند

قلمرو ادبی:

کنایه : دست بر سر زدن : اظهار ماتم کردن

قلمرو فکری:

کاوه فریاد و زد و اظهار غم و اندوه کرد که ای شاه من کاوه دادخواه هستم...

۱۷- یکی بی زیان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم

قلمرو زبانی:

یک مرد آهنگر بی زیان : سه ترکیب وصفی ( سه : صفت شمارشی - آهنگر / بی زیان: صفت بیانی)

مصراع اول : مسند

قلمرو ادبی:

استعاره : آتش = آسیب و آزار

ایهام تناسب: آتش : الف - ستم ب - آتش معمولی که با واژه « آهنگر » تناسب دارد. منظور شاعر « ستم » است  
قلمرو فکری:

من یک مرد آهنگر بی زبان هستم که از شاه ( تو ) به من ستم رسیده است.

۱۸- تو شاهی و گر اژدها پیکری      ببايد بدین داستان داوری

قلمرو زبانی:

و : حرف ربط هم پایه ساز / گر: یا / اژدها پیکر: به شکل اژدها ، تنومند / داستان: موضوع / داوری: قضاوت

قلمرو ادبی:

تشبیه: تو مانند اژدها تنومند هستی.

قلمرو فکری:

اگر تو شاه هستی و یا مانند اژدها ترسناک و قدرتمند هستی باید به این موضوع رسیدگی کنی.

۱۹- که گر هفت کشور به شاهی تو راست      چرا رنج و سختی همه بهر ماست

قلمرو زبانی:

هفت کشور: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی:

مجاز : هفت کشور = کل جهان

قلمرو فکری:

اگر تو پادشها تمام جهان هستی ، چرا همه رنج و سختی ها به ما می رسد

۲۰- سپهبد به گفتار او بنگرید      شگفت آمدش کان سخن ها شنید

قلمرو زبانی: گفتار : سخن ( وندی : گفت « بن ماضی » + ار )

قلمرو ادبی:

حس آمیزی: نگاه کردن به گفتار ( ترکیب شنوایی و بینایی )

قلمرو فکری: ضحاک به سخنان کاوه گوش کرد و از شجاعت کاوه شگفت زده شد.

۲۱- بدو باز دادند فرزندان او      به خوبی بچستند پیوند او

قلمرو زبانی:

بدو: « د » واج میانجی

قلمرو فکری:

فرزند کاوه را با خیر و خوبی به او برگرداندند

۲۲- بفرمود پس کاوه را پادشا      که باشد بران محضر اندر گوا

قلمرو زبانی:

را: به ( حرف اضافه ) / بر آن محضر اندر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم. (ویژگی سبکی قدیم) / گوا: گواه ، شاهد

قلمرو فکری:

پادشاه به کاوه گفت که : آن استشهاد نامه را تأیید کند

۲۳- چو بر خواند کاوه همه محضرش      سبک، سوی پیران آن کشورش

قلمرو زبانی:

همه محضر: ترکیب وصفی / سبک : به سرعت

قلمرو فکری:

وقتی کاوه استشهاد نامه را به سرعت خواند ، رو کرد به بزرگان کشور ...

۲۴- خروشید: «کای پایمردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

قلمرو زبانی:

پایمردان: دستیاران حکومت / دیو: ضحاک / گیهان خدیو: خداوند جهان

قلمرو ادبی:

استعاره: دیو = ضحاک / کنایه: دل بریدن = نترسیدن

قلمرو فکری:

کاوه رو به پیران مجلس ضحاک کرد و فریاد بر آورد: «ای حامیان ضحاک دیو صفت و ای کسانی که از خدای جهان نمی ترسید

۲۵- همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دلها به گفتار اوی

قلمرو زبانی:

همه: ضمیر مبهم و نهاد مصراع

قلمرو ادبی:

کنایه: دل سپردن = قبول کردن

قلمرو فکری:

با قبول کردن سخن ها ضحاک همه شما به سوی دوزخ می روید

۲۶- نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز برانندیشم از پادشا

قلمرو زبانی:

بر نمی اندیشم: نمی ترسم ( اندیشه: ترس)

قلمرو فکری:

این استشهاد نامه را امضا نمی کنم، هرگز از پادشاه نمی هراسم

۲۷- خروشید و برجست لرزان ز جای بدریید و بسپرد محضر به پای

قلمرو زبانی:

و: حرف ربط / لرزان: قید

سپردن: پایمال کردن، زیر پا گذاشتن

قلمرو فکری:

کاوه فریاد زد در حالی که از شدت عصبانیت می لرزید بلندشدو استشهاد نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت

۲۸- چو کاوه برون شد ز درگاه شاه برو انجمن گشت بازارگاه

قلمرو زبانی:

انجمن شد: جمع شدند. ( چون انجمن اسم جمع است فعل « مفرد » آمده است.

قلمرو ادبی:

مجاز: بازارگاه = مردم بازار

قلمرو فکری:

وقتی کاوه از درگاه ضحاک بیرون آمد، مردم بازار اطراف کاوه جمع شدند

۲۹- همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند

قلمرو ادبی:

مجاز: جهان = مردم جهان / ایهام: داد: الف - حق و عدالت ب - فریاد و اعتراض  
قلمرو فکری:

کاوه خروشید و فریاد کشید و مردم جهان را به عدالت (اعتراض) دعوت کرد.

۳۰- از آن چرم، کاهنگران پشت پای بیپوشند هنگام زخم درای

قلمرو زبانی:

کاهنگران: که آهنگران / پشت پای: روی پا، سینه پا / زخم: ضربه / درا: زنگ، پتک آهنگران  
قلمرو فکری:

کاوه از آن چرمی که آهنگران هنگام کار با پتک، به روی پای خود می بندند ...

۳۱- همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد

قلمرو زبانی:

همان: نیز

قلمرو ادبی:

کنایه: گرد برخاستن = آماده قیام شدن

قلمرو فکری:

به سرعت بر سر نیزه قرار داد و در همان لحظه حرکت دست جمعی مردم (قیام) آغاز شد.

۳۲- خروشان همی رفت نیزه بدست که ای نامداران یزدان پرست

قلمرو زبانی:

همی رفت: ماضی استمراری (کاربرد قدیمی) / ان: در «خروشان»، نشانه صفت فاعلی است  
نامداران: وندی - مرکب (نام + دار + ان) / یزدان پرست: صفت فاعلی مرکب مرخم (یزدان پرستنده)

قلمرو فکری:

کاوه در حالی که نیزه در دست داشت فریاد می کشید که ای مردان خدا پرست،

۳۳- کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

قلمرو زبانی:

هوا: هوای داری، طرفداری

قلمرو ادبی:

کنایه: «هوای کسی کردن» کنایه از «طرفداری کردن» / کنایه: «دل کندن» کنایه از «رها کردن» /  
تضاد: هوای کسی کردن / دل کندن

قلمرو فکری:

کسی که طرفدار فریدون است از فرمانبرداری ضحاک سربیزی می کند.

۳۴- بپوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است

قلمرو زبانی:

بپوید: برخیزید، حرکت کنید / مهتر: بزرگتر، ضحاک / آهرمن: اهریمن، شیطان

جهان آفرین: صفت فاعلی مرکب مرخم (جهان آفریننده) / را: فک اضافه «بدل از کسره» به دل دشمن جهان آفرین است

قلمرو ادبی:

تشبیه: این مهتر اهریمن است

قلمرو ادبی:

قیام کنید (حرکت کنید - برخیزید) که این ضحاک همان شیطان است و در دلش دشمن خداوند است.

۳۵- همی رفت پیش اندرون مرد گرد / جهانی برو انجمن شد نه خرد

قلمرو زبانی:

همی رفت : ماضی استمراری / پیش اندرون : نشانهٔ سبک قدیم / گرد : پهلوان / جهانی برو انجمن شد : مردمان بسیاری اطرافش جمع شدند / خُرد : کوچک ( از نظر املایی دقت شود با واژهٔ « خورد » اشتباه نشود)

قلمرو فکری:

مرد پهلوان ( کاوه) همچنان پیش می رفت و سپاهی بزرگ از مردم، دور او جمع شدند.

۳۶- بدانست خود کافریدون کجاست / سراندر کشید و همی رفت راست

قلمرو فکری:

کاوه می دانست که فریدون کجا است ، راهش را در پیش گرفت و مستقیم پیش فریدون رفت.

۳۷- بیامد به درگاه سالار نو / بدیدندش آنجا و برخاست غو

قلمرو زبانی:

سالار : سردار ، سپهسالار / غو: بانگ ، فریاد

قلمرو فکری:

کاوه به درگاه فریدون آمد و وقتی فریدون را آنجا دید فریاد شادی برخاست.

۳۸- فریدون چو گیتی بر آن گونه دید / جهان پیش ضحاک وارونه دید

قلمرو ادبی:

مجاز: گیتی / جهان = اوضاع و موقعیت

قلمرو فکری:

فریدون وقتی اوضاع را مناسب دید به فال نیک گرفت وضعیت ضحاک را نامساعد دید.

۳۹- همی رفت منزل به منزل چو باد / سری پر ز کینه دلی پر ز داد

قلمرو فکری:

فریدون مثل باد به سرعت می رفت در حالی که کینهٔ ضحاک را در سر داشت و در دل می خواست عدالت را اجرا کند.

۴۰- به شهر اندرون هر که برنا بدند / چه پیران که در جنگ دانا بدند

قلمرو زبانی:

به شهر اندرون: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم ، نشانهٔ سبک قدیم / برنا: جوان

قلمرو فکری:

همهٔ مردم شهر از پیر و جوان ...

۴۱- سوی لشکر آفریدون شدند / ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

قلمرو زبانی:

شدند ( مصراع اول): رفتند / شدند : ( مصراع دوم)

قلمرو فکری: به سوی لشکر فریدون رفتند و از قید و بند ضحاک آزاد شدند

۴۲- ببردند ضحاک را بسته خوار / به پشت هیونی برافکنده زار

قلمرو زبانی:



خوار: پست ، ذلیل / هیون: شتر تند رو ، شتر بزرگ

زار: ناتوان

قلمرو فکری :

ضحاک را در حالی که خوار و ذلیل شده بود و ناتوان بود بر پشت شتری تند رو افکندند

۴۳- ز بالا چو پی بر زمین بر نهاد بیامد فریدون به کردار باد

قلمرو زبانی :

پی : پا ، قدم / کردار : مثل ، مانند

قلمرو ادبی :

اغراق و مبالغه : حرکت مثل باد فریدون

قلمرو فکری :

وقتی ضحاک از بلندی کاخ به سمت پایین آمد و قدم در زمین کاخ نهاد ( از بلندی کاخ فرود آمد ) فریدون مثل باد با سرعت تمام خود را به او رساند .

۴۴- بر آن گرزۀ گاو سر دست برد بزد بر سرش ترگ بشکست خُرد

قلمرو زبانی :

گرزه : گرز ، از ابزارهای جنگی قدیم ، عمودی از جنس آهن و یا هر فلزی که سنگین بوده باشد ، کوپال ، عمودی از جنس آهن ، گرزۀ گاو سر : گرز مخصوص فریدون که سر آن به شکل سر گاو بوده ( احتمالاً یکی از دلایل اینکه سر این گرز فولادی به شکل سر گاو یا گاومیش بوده می تواند نوعی احترام و ارزش به نقش مهم « برمایه » یعنی آن گاو معروفی که مادر فریدون او را به شیر آن پروراند ، باشد ) / ترگ : کلاه خود ، کلاه جنگی که برای محافظت از آسیب در جنگ بر سر می گذارند از جنس فلز یا هر جنس مقاوم دیگر .

قلمرو ادبی :

جناس ناهمسان : « برد و خرد » / واج آرایبی : تکرار واج صامت « گ » ، « ر » ، « ب » و « س » /

مراعات النظیر : گرزۀ گاو سر ، بزد ، سرش ، ترگ

قلمرو فکری :

فریدون دست به آن گرز گاو سر برد و با آن بر سر ضحاک کوبید و کلاه خود او را بر سرش خرد کرد . ( شکست ضحاک در جنگ رویاروی با فریدون )

۴۵- بیاورد ضحاک را چون نُونَد به کوه دماوند کردش به بند

قلمرو زبانی :

نوند : اسب تند رو ، مطلق اسب / به بند کردن : اسیر و زندانی کردن / « ش » « در کردش » : مفعول است

قلمرو ادبی :

تشبیه : مانند کردن فریدون به اسب تیزرو .

قلمرو فکری :

فریدون مانند اسب تندرویی ضحاک را به کوه دماوند آورد و در آن جا به بند و زندان کشید .

۴۶- از او نام ضحاک چون خاک شد جهان از بد او همه پاک شد

قلمرو زبانی :

همه : کلاً ، تماماً ، سراسر /

قلمرو ادبی :

تکرار : ضمیر « او » تکرار شده / تشبیه : مانند کردن نام ضحاک به خاک ، وجه شبه بی ارزش بودن و زیر پا قرار گرفتن است .

مجاز: «جهان» منظور سرزمین ایران و مناطق تحت سیطره ضحاک است. / جناس ناهمسان: «خاک و پاک»  
قلمرو فکری:

نام و اعتبار ضحاک از قیام فریدون و به دست او بی ارزش و نابود شد و دنیا از بدی های او پاک گشت. /  
«او» در مصراع اول: فریدون و «او» در مصراع دوم: ضحاک

### کارگاه متن پژوهی

#### قلمرو زبانی

۱- در متن درس، هر یک از واژه های زیر، در چه معنایی به کار رفته اند؟

هنر (فضیلت) محضر (گواهی نامه، استشهاد نامه) درای (پتک) منزل (مرحله)

۲- در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟ یا

تو شاهی و گر ازدها پیکری بیاید بدین داستان داوری

۳- واژه ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیستند؛ در گذر زمان برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش می آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود: مانند: «دستار، برگستوان»

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود؛ مانند: «کثیف و سوگند»

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: «شادی، خنده»

ت) معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید بگیرد، مانند: «سپر، یخچال»

\* مشخص کنید واژه های زیر، مشمول کدام وضعیت های چهار گانه شده اند.

تماشا (ب) سوفار (الف) رکاب (ب) برگ (پ)

#### قلمرو ادبی

۱- برای هر یک از ویژگی های شعر حماسی، نمونه بیتی از متن درس انتخاب کنید.

\* زمینه ملی

\* زمینه قهرمانی

۲- بیت پنجم را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

۳- هر یک از واژه های مشخص شده، مجاز از چیست؟

\* چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه اهل بازار

\* از آن چرم، کاهنگران پشت پای پیوشند هنگام زخم درای پیش بند

۴- در بیت زیر، «درفش کاویانی» در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟ پیروزی

تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس

سنایی به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی

### قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت بیست و هفتم را به نثر روان بنویسید.

معنی: فریاد کشید و از جای خود پرید و در حالی که (از خشم) می لرزید استشهاده نامه را پاره کرد وزیر پا انداخت .  
مفهوم: کاوه دادخواه عدل و انصاف دروغین ضحاک را نپذیرفت و با رفتارش ، به ستمگری او گواهی داد .

۲- مارانی که بر دوش ضحاک رویدند ، مظهر چه خصلتی بودند؟

صفات شیطانی، ذات پلید و اهریمنی ضحاک و روحیه ستم پیشگی او .

۳- انگیزه فریدون در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

با توجه به داستان زندگی فریدون و سرگذشت درد ناک که به واسطه ستم ضحاک بر او و خانواده اش تحمیل شده بود ( کشته شدن پدر به دستور ضحاک و آوارگی از شهر و دیارش ) فریدون با قیام خود اقدام به گرفتن انتقام پدر و تمام ستم دیدگان و رها کردن خلق ستم دیده از ظلم ضحاک و حاکمیت سیاه او بود . ( خلاصه ای از متن جواب نوشته شود )

۴- با توجه به متن درس ، « پایمردان دیو » چه کسانی بودند؟ آنها را تحلیل کنید.

کسانی بودند که در ستم ضحاک او را دستگیری و ظلم و ستم او را در حق مردم بی گناه تایید می کردند . و کمک می کردند تا او به حکومت ضالمانه خود ادامه دهد و نیز این عده برای حفظ منافع خود با وجود آنکه می دیدند ضحاک ستمگرو ظالم است ، اعتراضی به او نمی کردند .

### کنج حکمت

#### پهلوان حادق

کشتی گیری بود که در زور آزمایی شهره بود ؛ بدر در میدان او هلالی بودی و رستم به داستان او زالی .

با جوانان چو دست بگشادی پای گردون پیر بر بستی

روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه کشتی گیر از کناره ای در آمد و نبرد خواست، خلق در وی حیران شدند ؛  
زور بازویی که کوه به هوا بردی!

از هر طرف ، نفیر بر آمد. در حال که کشتی گیر دست بر هم زد، پایش بگرفتم و سرش بر زمین محکم زدم.

گفتم: « علم در همه بایی لایق است عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد ، جز حسرت روزگار نیست.»

زور داری ، چون نداری علم کار لاف آن نتوان به آسانی زدن

روضه خلد ، مجد خوافی

## درس سیزدهم

### حملة حيدري

۱- دليران ميدان گشوده نظر / که بر کينه اول که بندد کمر.

قلمرو زباني:

نظر: چشم / کينه: جنگ، دشمني

قلمرو ادبي:

کنايه: «گشوده نظر» کنايه از «منتظر ماندن» / «کمر بستن» کنايه از «آماده شدن»

جناس تام: که / که / واج آرايي: «ک» / مجاز: «نظر» مجاز از چشم

قلمرو فکري:

جنگ جويان ميدان منتظر بودند تا ببينند چه کسی اول آماده ي جنگ می شود و به ميدان می آيد.

۲- که ناگاه عمرو آن سپهر نبرد / برانگيخت ابرش برافشانند گرد.

قلمرو زباني:

عمرو: نام جنگجوی است / سپهر: آسمان / برانگيخت: تازاند / ابرش: اسب

قلمرو ادبي:

تشبيه: عمرو مانند آسمانی بود بلند که بر همه جا تسلط داشت. / کنايه: «اسب برانگيختن» و «گرد برافشاندن» کنايه از «به سرعت حرکت کردن» / اغراق: اين که عمر سپهر نبرد باشد.

قلمرو فکري:

ناگهان عمرو آن جنگجوی بزرگ سوار بر اسب شد و به سرعت، به ميدان آمد.

۳- چو آن آهنين کوه آمد به دشت / همه رزم گه کوه فولاد گشت.

قلمرو زباني:

آهنين: وندي (آهن + ين) / رزم گه: ميدان جنگ

قلمرو ادبي:

استعاره: «آهنين کوه» استعاره از عمرو / تشبيه: ميدان جنگ مثل فولاد شد / جناس: دشت / گشت / اغراق

قلمرو فکري:

وقتي عمرو وارد ميدان نبرد شد گویی سراسر ميدان جنگ پر از فولاد شد. (بدنش همه ي ميدان را گرفته است)

۴- پیامد به دشت و نفس کرد راست پس آن گه باستاد و هم‌رزم خواست.

قلمرو زبانی:

نفس راست کردن: نفسی عمیق کشید / باستاد: ایستاد (ماضی ساده) / هم‌رزم: حریف

قلمرو ادبی:

مجاز: «دشت» مجاز از «میدان جنگ» / کنایه: «نفس راست کردن» / جناس: راست / خواست / واج آرایبی: «س»

قلمرو فکری:

وقتی وارد میدان نبرد شد ایستاد نفسی تازه کرد سپس حریف طلبید.

۵- حبیب خدای جهان آفرین نگره کرد بر روی مردان دین.

قلمرو زبانی:

حبیب: دوست / حبیب خدا: حضرت پیامبر (ص) / جهان آفرین: جهان آفریننده / مردان دین ک لشکر اسلام

قلمرو ادبی:

واج آرایبی: نقش نمای اضافه «-»

قلمرو فکری:

حضرت پیامبر به مردان دین نگاهی کرد تا ببیند چه کسی آماده ی مبارزه با عمرو است.

۶- همه برده سر در گریبان فرو نشد هیچ کس را هوس، رزم او.

قلمرو زبانی:

سر در گریبان فرو برده: ترسیده بودند / «را»، «فک اضافه» هوس هیچ کس رزم او نشد

قلمرو ادبی:

تضاد: همه / هیچ / کنایه: سر در گریبان فرو بردن

قلمرو فکری:

همه ی سپاهیان ترسیدند و شرم‌منده بودند، هیچ کس جرئت مبارزه با او را نداشت.

۷- به جز بازوی دین و شیر خدا که شد طالب رزم آن اژدها.

قلمرو زبانی:

طالب: خواهان

قلمرو ادبی:

استعاره: «بازوی دین»، «شیر خدا» استعاره از حضرت «علی (ع)». اژدها: استعاره از «عمرو»

### قلمرو فکری:

به جز علی (ع) هیچ کس خواهان جنگ با عمرو نشد.

۸- بر مصطفی بهر رخصت دوید از و خواست دستوری اما ندید.

### قلمرو زبانی:

رخصت: اجازه / بر: نزد / دستور: اجازه

### قلمرو ادبی:

جناس: بر / بهر / واج آرای: ن س «

### قلمرو فکری:

حضرت علی به سرعت پیش پیامبر رفت و از او اجازه ی جنگیدن خواست اما پیامبر اجازه نداد.

عمر برای بار دوم مبارز می طلبد. پیامبر از تشکر می پرسد که چه کسی حاضر است با عمرو بجنگد؟ لیکن جز علی (ع) کسی اعلام آمادگی نمی کند. پیامبر (ص) به علی هشدار می دهد که او عمرو است. علی (ع) جواب می دهد: «من هم علی بن ابی طالبم و پس از گفت و گوهای بسیار، از پیامبر (ص) اجازه نبرد می گیرد. در میدان نبرد، عمرو از جنگ با علی امتناع می کند؛ با این بهانه که نمی خواهم به دست من کشته شوی، اما علی (ع) در پاسخ می گوید: ریختن خون تو برای من از ملک روی زمین بهتر است. عمرو این بار خشمگینانه از اسب پایین می آید و:

۹- به سوی هُزَبر ژیان کرد رو به پیشش بر آمد شه جنگ جو .

### قلمرو زبانی:

هزبر: شیر / ژیان: عصبانی، جنگجو / شه جنگجو: حضرت علی (ع)

### قلمرو ادبی:

استعاره: «هزبر» استعاره از حضرت علی (ع) / واج آرای: «ش» /

### قلمرو فکری:

عمرو بن عبدود به سوی علی حرکت کرد و علی (ع) نیز به سوی عمرو رفت

۱۰- دویدند از کین دل سوی هم در صلح بستند بر روی هم

### قلمرو زبانی:

کین: خشم، نفرت / در را بستن: مانع شدن /

### قلمرو ادبی:

جناس: سوی / روی / استعاره: در صلح (صلح مانند قلعه ای است که در دارد)

### قلمرو فکری:

دو مبارز جنگجو از روی کینه به سوی هم دویدند و هر گونه راه صلح و آشتی را بستند.

۱۱- فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ

قلمرو زبانی: فلک : آسمان / سهم : ترس ، تیر

قلمرو ادبی:

کنایه : « رنگ باختن » کنایه از « ترسیدن » / تشخیص: فلک بترسد / جناس : جنگ / رنگ / استعاره : شیر استعاره از « حضرت علی(ع) پلنگ استعاره از عمرو / واج آرایه : « گ ، ن » / مراعات نظیر: شیر و پلنگ / اغراق

قلمرو فکری:

آسمان از ترس آن جنگ رنگش پرید( به شدت ترسید) چرا که جنگ شیر و پلنگ ترسناک است.

۱۲- نخست آن سیه روز برگشته بخت برافراخت بازو چو شاخ درخت.

قلمرو زبانی:

سیه روز : بدبخت / برگشته بخت: بد بخت / برافراخت: بالا برد

قلمرو ادبی:

تشبیه : بازو مانند شاخه درخت کشیده بود / اغراق

قلمرو فکری:

ابتدا عمرو آن جنگجوی بدبخت دستش را مانند شاخه ی درخت بلند کرد.

۱۳- سپر بر سر آورد شیر اله علم کرد شمشیر آن اژدها.

قلمرو زبانی:

شیر اله : حضرت علی(ع) / عَلم کرد: بلند کرد / اژده : عمرو

قلمرو ادبی:

قافیه این بیت نادرست است ( اله / اژدها ) / جناس: سر / سپر / استعاره : شیر ، اژدها / مراعات نظیر: سر ؟ سپر

قلمرو فکری:

حضرت علی سپرش را بالای سرش گرفت ، عمرو شمشیرش را بالا برد

۱۴- بیفشرد چون کوه پا بر زمین بخایید دندان به دندان کین.

قلمرو زبانی:

بخایید : از مصدر خاییدن به معنی « جویدن »

قلمرو ادبی:

کنایه کنایه : به دندان خاییدن « کنایه از « خشمگین شدن » / تشبیه : او چون کوه پا بر زمین فشرد

قلمرو فکری:

عمرو همانند کوهی پا بر زمین فشار داد ، و از شدت عصبانیت دندان هایش را به هم می فشرد.

۱۵- چو نمود رخ شاهد آرزو      به هم حمله کردند باز از دو سو.

قلمرو زبانی:

شاهد : زیبا رو

قلمرو ادبی:

تشبیه : شاهد آرزو ( آرزو مانند انسان زیبا رویی مطلوب همه است ) / کنایه : « رخ نمودن » به هدفشان نرسیدند.

تشخیص : آرزو رخ بنماید.

وقتی دو مبارز نتوانستند بر هم پیروز شوند دو باره به هم حمله کردند.

قلمرو فکری:

۱۶- نهادند آورد گاهی چنان      که کم دیده باشد زمین و زمان.

قلمرو زبانی:

آوردگاه : میدان جنگ

قلمرو ادبی:

جناس: زمین / زمان      تشخیص: زمین و زمان چیزی را ببینند / اغراق

قلمرو فکری:

آن چنان میدان جنگی به وجود آمد که روزگار مانند آن را کمتر دیده است.

۱۷- ز بس گرد از آن رزمگه بر دمید      تن هر دو شد از نظر ناپدید.

قلمرو زبانی:

رزمگه: میدان جنگ / بردمید : بلند شد

قلمرو ادبی:

اغراق

قلمرو فکری:

آن قدر گرد و غبار از میدان جنگ برخاست که هر دو پهلوان در میان گرد و غبار ناپدید شدند.

۱۸- زره لخت لخت و قبا چاک چاک      سر و روی مردان پر از گرد و خاک.

قلمرو زبانی:

لخت بخت / چاک چاک : مرکب

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: زره / قبا / مجاز : « سرو روی » مجاز از « تمام بدن »



### قلمرو فکری:

زره دو پهلوان پاره پاره شده بود و لباسشان چاک چاک ، سر و صورتشان پر از گرد و خاک بود.

۱۹- چنین آن دو ماهر در آداب ضرب زهم رد نمودند هفتاد حرب.

### قلمرو زبانی:

ضرب: ضربه ، شمشیر زدن / حرب: وسیله جنگی

### قلمرو ادبی:

جناس: حرب / ضرب

### قلمرو فکری:

آن دو مبارز آن چنان مهارتی در جنگیدن داشتند که با هفتاد وسیله ی جنگی جنگ کردند ولی هیچ کدام پیروز نشدند.

۲۰- شجاع غضنفر وصی نبی نهنگ یم قدرت حق ، علی.

### قلمرو زبانی:

غضنفر: شیر / نبی: پیامبر / یم: دریا

### قلمرو ادبی:

تشبیه: قدرت حق مانند دریایی است ، علی مانند نهنگی بود ، علی مانند شیر بود / مراعات نظیر: نهنگ / یم

واج آرایی: نقش نمای اضافه

### قلمرو فکری:

حضرت علی آن شیر شجاع و جانشین پیامبر ، و نهنگ دریای خداوندی ...

۲۱- چنان دید بر روی دشمن ز خشم که شد ساخته کارش از زهر چشم.

### قلمرو زبانی:

دید: نگاه کرد / زهر چشم: نگاه خصمانه / کارش ساخته شد: کشته شد

### قلمرو ادبی:

کنایه: کارش ساخته شد / استعاره: زهر چشم ( چشم مانند خاری است که زهر دارد)

### قلمرو فکری:

(حضرت علی) آن چنان خشمگینانه به عمرو نگاه کرد که کار عمرو تمام شد (شکست خورد)

۲۲- برافراخت پس دست خیبر گشا پی سر بریدن بیفشرد پا.

### قلمرو زبانی:

برافراخت: بلند کرد / خیبر: نام قلعه است که حضرت علی آن را گشود / بیفشرد پا: پا فشاری کرد /

### قلمرو ادبی:

مراعات نظیرک دست / پا / تلمیح: فتح قلعه خیبر / مجاز: «سر» مجاز از «گردن»

قلمرو فکری: سپس علی (ع) دست خیبر گشایش را بلند کرد و آماده ی سر بریدن شد.

۲۳- به نام خدای جهان آفرین بینداخت شمشیر را شاه دین.

قلمرو زبانی:

بینداخت: زد / شاه دین: حضرت علی (ع)

قلمرو ادبی:

استعاره: شاه دین

قلمرو فکری: حضرت علی با نام خداوند شمشیرش را زد.

۲۴- چو شیر خدا راند بر خصم تیغ به سرکوفت شیطان دو دست دریغ.

قلمرو زبانی:

خصم: دشمن / تیغ: شمشیر / به سرکوفت: اظهار درماندگی کرد

قلمرو ادبی:

استعاره: شیر / تلمیح: لقب حضرت علی «اسدالله» / کنایه: به سرکوفتن / دست دریغ: اضافه استعاری

قلمرو فکری:

وقتی حضرت علی شمشیرش را بر عمرو زد، شیطان بسیار تأسف خورد و دو دستی بر سر خود کوبید.

۲۵- پرید از رخ کفر در هند رنگ تپیدند بت خانه ها در فرنگ.

قلمرو زبانی:

رنگ پریدن: ترسیدن / تپیدند: ناآرام شدند

قلمرو ادبی:

تشخیص: رخ کفر / مجاز: «هند» مجاز از «شرق»، «فرنگ» مجاز از «غرب»

قلمرو فکری:

با ضربه ی شمشیر علی (ع) جهان کفر ترسید، و بت خانه ها در سرزمین غرب به خود لرزیدند.

۲۶- غضنفر بزد تیغ بر گردنش در آورد از پای، بی سر تنش.

قلمرو زبانی:

غضنفر: شیر / از پای در آوردن: کشتن / بی سر تنش: تن بی ارزش او را

قلمرو ادبی:

کنایه: از پای در آوردن / مراعات نظیر: گردن / پا / تن

قلمرو فکری:

حضرت علی شمشیر بر گردنش زد و سر از تنش جدا کرد.

۲۷- دم تیغ بر گردنش چون رسید سر عمرو صد گام از تن پرید.

قلمرو زبانی:

دم تیغ : لبه شمشیر

قلمرو ادبی:

اغراق / مراعات نظیر: گردن / سر / تن

قلمرو فکری:

آن چنان ضربه ای برگردن عمرو زد که گردنش صد گام از تنش دور شد.

۲۸- چو غلتید در خاک آن ژنده فیل بزد بوسه بر دست او جبرئیل .

قلمرو زبانی:

در خاک غلتید: کشته شد / ژنده: بزرگ، عظیم / دست بوسیدن: تشکر کردن

قلمرو ادبی:

کنایه: دست بوسیدن / اغراق: جبرئیل دست کسی را ببوسد / استعاره: «ژنده فیل» استعاره از «عمرو»

قلمرو فکری:

وقتی عمرو بر زمین افتاد، حضرت جبرئیل بر دستان علی(ع) بوسه زد.

حملة حیدری، باذل مشهدی

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی :

۱) معادل معنایی واژه های زیر را از متن درس بیابید.

اسب (اِبرش)      اجازه (رخصت ، دستوری)      شیر (هژبر ، غضنفر)

۱) سه واژه «مرگب» از متن درس بیابید و بنویسید. جهان آفرین - سیه بخت - جنگجو

۲) درباره کاربرد حرف «بر» در بیت های هشتم ، دوازدهم و هفدهم توضیح دهید.

بیت هشتم : اسم است ( به معنی « نزد ، پیش )

بیت دوازدهم: وند است که پیش از اسم یا صفت می آید

بیت هفدهم: پیشوند است که در ابتدای فعل می آید.

### قلمرو ادبی

۱- در متن درس، دو نمونه «استعاره» بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

غضنفر: استعاره از حضرت علی (ع)      اژدها: استعاره از عمرو.      شیر: استعاره از حضرت علی (ع)

۲) مفهوم کنایه های زیر را بنویسید.

دندان به دندان خاییدن (خشمگین شدن)

کمر بستن (آماده کاری شدن)

رنگ باختن (ترسیدن)

۴- شعر «حملة حیدری» را با توجه به زمینه های اصلی حماسه بررسی کنید.

شباهت ها :

الف) هر دو شعر در قالب مثنوی سروده شده است. ب) در هر دو حضرت علی (ع) شخصیت اول داستان است.

تفاوت ها :

الف) حملة حیدری جنبه حماسی داستان را مطرح می کند ؛ شعر مولوی جنبه اخلاقی را. ب) حملة حیدری ، کل داستان را مطرح می کند در حالی که مولوی یک قسمتی از آن را .

### قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت ششم را به نثر روان بنویسید.

همه ی سپاهیان ترسیدند و شرمند بودند ، هیچ کس جرئت مبارزه با او را نداشت.

۲) پیام ابیات زیر را بنویسید.

چو شیر خدا راند بر خصم، تیغ به سر کوفت شیطان دو دست دریغ

با کشته شدن یکی از یاران شیطان ، پایه های کفر لرزان و سست می شود

پرید از رخ کفر در هند رنگ  
تپیدند بت خانه ها در فرنگ  
شرق و غرب جهان ترسیدند

۳) داستان زیر را که از مثنوی مولوی انتخاب شده است، به لحاظ محتوا با درس مقایسه کنید.

|                             |                            |                                 |
|-----------------------------|----------------------------|---------------------------------|
| از علی آموز اخلاص عمل       | شیر حق را دان منزّه از دغل | دغل : نیرنگ                     |
| در غزا بر پهلوانی دست یافت  | زود شمشیری بر آورد و شتافت | غزا : جنگ                       |
| او خدو انداخت در روی علی    | افتخار هر نبی و هر ولی     | خدو : آب دهان                   |
| در زمان انداخت شمشیر آن علی | کرد او اندر غزایش کاهلی    | در زمان : فوراً<br>کاهلی : سستی |
| گشت حیران آن مبارز زین عمل  | وز نمودن عفو و رحمت بی محل | بی محل : نابه هنگام             |
| گفت بر من تیغ نیز افراشتی   | از چه افکندی مرا بگذاشتی   |                                 |
| گفت: من تیغ از پی حق می زخم | بنده حقم نه مأمور تنم      |                                 |

..... (۴)

## شعر خوانی

### وطن

- |                                  |                                 |
|----------------------------------|---------------------------------|
| ۱- منم پور ایران و نام آورم      | ز نیروی شیران بوَد گوهرم        |
| ۲- کنم جان خود را فدای وطن       | که با او چنین است پیمان من      |
| ۳- دفاع وطن ، کیش فرزانی ست      | گذشتن ز جان ، رسم مردانگی ست    |
| ۴- کسی کز بدی ، دشمن میهن است    | به یزدان ، که بدتر ز اهریمن است |
| ۵- مرا اوج عزت در افلاک توست     | به چشمان من کیمیا خاک توست      |
| ۶- رَوَد ذره ای گر ز خاکت به باد | به خون من آن ذره آغشته باد      |

نظام وفا

### درک و دریافت

- ۱- در بارهٔ لحن و آهنگ این سروده توضیح دهید.
- ۲- کدام واژهٔ این شعر معادل مناسبی برای شخصیت ضحاک در شاهنامه است؟

## درس پانزدهم

آورده‌اند که در ناحیتِ کشمیر مُتَصَيِّدِی خوش و مرغزاری نَزِه بود که از عکس ریاحین او، پر زاغ چون دم طاووس نمودی، و در پیش جمال او دم طاووس به پر زاغ مانستی.

### قلمرو زبانی:

آورده اند : نقل شده است. عکس : انعکاس، بازتاب.

متصیدی: شکار گاهی. ریاحین: جمع ریحان ، گل های خوشبو

ناحیت: سرزمین مرغزار : چمنزار

او : آن نزه: با صفا ، خوش آب و هوا

مانستی : شبیه بود

### قلمرو ادبی:

تضاد تشبیه مراعات نظیر

### قلمرو فکری:

نقل شده است که در ناحیه ی کشمیر شکار گاهی زیبا و چمنزاری خوش آب و هوا وجود داشته است که از تصویر و انعکاس گل ها و گیاهان آن پر زاغ مانند دم طاووس زیبا به نظر می آمد و دم طاووس در مقایسه با زیبایی مرغزار مانند پر زاغ، نا زیبا به نظر می رسید.( اوج زیبایی چمنزار )

درفشان لاله در وی چون چراغی و لیک از دود او بر جانش داغی

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد جام باده

### قلمرو زبانی:

درفشان : درخشان

دود : سیاهی

شقایق : نوعی گل

زمرد : نوعی سنگ سبز رنگ . در اینجا منظور رنگ سبز است.

### قلمرو ادبی:

قالب شعر مثنوی است چون هر بیت قافیۀ جداگانه دارد.

تشبیه : لاله چون چراغی روشن بود. کنایه : داغ دار بودن = عاشق بودن

تشبیه : مصراع سوم ، مشبه چو : ادات مصراع چهارم، مشبه به

### قلمرو فکری :

لاله ی درخشان در آن چمنزار مثل چراغی بود اما از دود آن چراغ درون لاله داغی سیاه دیده می شد. (گل لاله در ادب فارسی به داغداری شهرت دارد)

گل شقایق که بر پای ایستاده است مثل جام شرابی سرخ رنگ است که بر روی شاخه ای از جنس زمرد سبز رنگ قرار گرفته باشد.

\*\*\*\*\*

و در وی شکاری بسیار، و اختلاف صیادان آن جا متواتر. زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشن خانه داشت. نشسته بود و چپ و راست می نگریست. ناگاه صیادی بدحال خشن جامه، جالی بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد. بترسید و با خود گفت: «این مرد را کاری افتاد که می آید، و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر. من باری جای نگه دارم و می نگرم تا چه کند.»

قلمرو زبانی:

وی: آن (شکار گاه) نشانه سبکی، «وی» برای غیر انسان به کار رفته است.

شکاری: حیوانات شکاری

گشن: پر شاخ و برگ

اختلاف: رفت و آمد

جال: دام برای پرندگان

متواتر: پیوسته

کاری افتاد: کاری پیش آمد.

جای نگه دارم: منتظر بمانم

قلمرو فکری:

و در آن شکار گاه حیوانات شکاری فراوانی وجود داشت و پیوسته شکارچیان در آن جا رفت و آمد می کردند. زاغی در اطراف آن شکار گاه بر درختی پر شاخ و برگ لانه داشت. نشسته بود و به اطراف نگاه می کرد. ناگهان صیادی با وضع ظاهری بد و لباسی ضخیم و خشن در حالی که دامی بر گردن داشت و عصایی در دست به سوی آن درخت آمد. زاغ ترسید و با خود گفت: این مرد به خاطر کاری به این طرف می آید. اما نمی دانم که به قصد شکار من می آید یا دنبال شکار دیگری است. من به هر حال منتظر می مانم و نگاه می کنم تا ببینم چه کار می کند.

\*\*\*\*\*

صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حبه بینداخت و در کمین بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران برسیدند، و سر ایشان کبوتری بود که او را مَطَوْقه گفتندی، و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی. چندان که دانه بدیدند غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند. و صیاد شادمانان گشت و گرازان به تگ ایستاد، تا ایشان را در ضبط آرد. و کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشید. مَطَوْقه گفت: «جای مجادله نیست، چنان باید که همگنان استخلاص یاران را مهم تر از تخلص خود شناسند. و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است.» کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنند و سر خویش گرفت. و صیاد در پی ایشان ایستاد، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند. زاغ با خود اندیشید که: «بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم که فرجام کار ایشان چه باشد، که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود، و از تجارت برای دفع حوادث سلاح ها توان ساخت.»

قلمرو زبانی:

حبه: دانه

غافل وار: از سر غفلت

ساعتی بود: مدتی گذشت

جمله: همه قومی: گروهی

گرازان: جلوه کنان و با ناز راه رفتن (گرازیدن).

سر ایشان: رئیس ایشان.



به تگ ایستاد : شروع به دویدن کرد

گفتندی: می نامیدند. ( فعل اسنادی)

در ضبط آرد: اسیر کند

اضطراب: بی قراری

مطاوعت: فرمانبرداری

هر یک خود را می کوشید: هر کدام برای رهایی خود تلاش می کردند روزگار گذاشتندی: روزگار می گذراندند.

قلمرو فکری:

صیاد جلو آمد و دام را پهن کرد و دانه را ریخت و در کمین نشست. مدتی منتظر ماند. دسته ای از کبوتران رسیدند رئیس آن ها کبوتری بود که او را مطوقه می نامیدند. و کبوتران در اطاعت و فرمان بری او روزگار می گذراندند. به محض این که دانه را دیدند از سر غفلت پایین آمدند و همگی در دام افتادند و صیاد شاد شد و با ناز و غرور شروع به دویدن کرد. تا آن ها را جمع آوری کند کبوتران بی تابی می کردند و هر یک برای آزادی خود تلاش می کردند.

\*\*\*\*\*

و مطوقه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است یاران را گفت: «این ستیزه روی در کار ما به جد است، و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد. طریق آن است که سوی آبادانی ها و درختستان ها روییم تا نظر او از ما منقطع گردد، و نومید و خایب بازگردد، که در این نزدیکی موشی است از دوستان من؛ او را بگویم تا این بندها ببرد.» کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد بازگشت.

قلمرو زبانی:

قفا: به دنبال. ستیزه روی: بی شرم، گستاخ.

به جد: جدی. دل از ما بر نگیرد: کنایه از منصرف نمی شود.

طریق آن است: راه چاره آن است. خایب: ناامید ؛ بی بهره.

اشارت: نظر ، پیشنهاد. امام: راهنما، پیشوا.

قلمرو فکری:

مطوقه وقتی دید که صیاد به دنبال ایشان است به دوستان خود گفت: «این بی شرم در کار ما جدی است و تا از چشم او ناپدید نشویم از گرفتن ما منصرف نمی شود. راه چاره آن است که به سوی آبادی ها و جنگل ها برویم تا او نتواند ما را ببیند و ناامید و بی بهره بر گردد چرا که در این نزدیکی موشی زندگی می کند که از دوستان من است من به او می گویم تا این بندها را ببرد.» کبوتران پیشنهاد او را راهنمای خود ساختند و راه خود را بر گرداندند و صیاد بازگشت.

\*\*\*\*\*

مطوقه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که: « فرود آیید.» فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند. و آن موش را زبرا نام بود، با دَهای تمام و خرد بسیار، گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شر احوال مشاهدت کرده. و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هر یک را در دیگری راه گشاده، و تیمار آن فراخور حکمت و بر حسب مصلحت بداشته. مطوقه آواز داد که: « بیرون آی.» زبرا پرسید که: « کیست؟» نام بگفت؛ بشناخت و به تعجیل بیرون آمد.

قلمرو زبانی:

فرمان او نگه داشتند: به فرمان او عمل کردند.

دها: زیرکی

خیر و شر احوال مشاهده کرده: کنایه از خوبی و بدی های زیادی دیده. گرم و سرد دیده: کنایه از با تجربه بوده.

مواضع: جایگاه ها.

از جهت: برای.

تیمار بداشته: مواظبت کرده.

قلمرو فکری:

مطوقه به مسکن موش رسید. به کبوتران دستور داد: «پایین بیاید.» به فرمان او عمل کردند و همگی پایین آمدند. نام آن موش زبرا بود. با زیرکی فراوان و دانش بسیار و بسیار با تجربه بود و خوبی ها و بدی های بسیار دیده بود. در آن جایگاه برای فرار در روز حادثه سوراخ بسیار درست کرده بود که هر یک به دیگری راه داشت و مطابق با حکمت و مصلحت از آن ها نگه داری می کرد. مطوقه صدا زد که بیرون آی: زبرا پرسید که کیست؟ مطوقه نام خود را گفت. زبرا او را شناخت و به سرعت از سوراخ بیرون آمد.

\*\*\*\*\*

چون او را در بند بلا بسته دید، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی ها براند و گفت: «ای دوست عزیز و رفیق موافق، تو را در این رنج که افگند؟» جواب داد که: «مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید.» موش این بشنود، و زود در بریدن بندها ایستاد که مطوقه بدان بسته بود. گفت: «نخست از آن یاران گشای.» موش بدین سخن التفات ننمود. گفت: «ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی تر.» گفت: «این حدیث را مکرر می کنی؛ مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی باشد و آن را بر خود حقی نمی شناسی؟» گفت: «مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران تکفل کرده ام، و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است، و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزاردند، و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بچستم، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد، و موجب سیادت را به ادا رسانید. و می ترسم که اگر از گشادن عقدهای من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند، و چون من بسته باشم - اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد - اهمال جانب من جایز نشمری، و از ضمیر بدان رخصت نیابی، و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی تر، و آلا طاعنان مجال وقیعت یابند.»

قلمرو زبانی:

زه: تراوش و جوشیدن آب از درز چیزی.

زه آب دیدگان: چشمه چشم

ورطه: گرداب

در بریدن بند ها ایستاد: شروع به بریدن بندها کرد

التفات: توجه

اولی تر: شایسته تر

حدیث: سخن

ملامت: سرزنش

تکفل: متعهد کردن

مناصحت: همدیگر را نصیحت کردن

معونت: یاری

مظاهرت: پشتیبانی

مواجب: ایجاد کننده. وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است سیادت: بزرگی، سروری

عقده: بند

ملول: به ستوه آمده، اندوهگین

ملالت: دلتنگی، آزرده گی

اهمال: سستی کردن در کاری، فرو گذاشتن

ضمیر: ته دل

رخصت: اجازه

فراغ: آسودگی

طاعن: سرزنش کننده

مجال: فرصت

وقیعت: سرزنش، بدگویی

قلمرو ادبی:

بند بلا: استعاره (بلا مانند دامی است که بند دارد) و تشبیه. / کنایه: زه آب دیدگان گشودن: گریستن، اشک جاری کردن / کنایه: بر رخسار جوی ها براند: بسیار گریه کرد. / استعاره: جوی ها: اشک های زیاد

قلمرو فکری:

وقتی زبرا مطوقه را در بند دید بسیار گریست و گفت: «چه کسی تو را در این سختی و بلا انداخت». مطوقه گفت: «تقدیر و سرنوشت مرا در این گرداب انداخت». وقتی موش این سخنان را شنید شروع کرد به بریدن بندهای مطوقه. مطوقه گفت: «ابتدا بندهای دوستان را ببر». موش به این سخنان توجه نکرد. مطوقه گفت: «ای دوست اول بریدن بندهای دوستان واجب تر است». موش گفت: «این سخن را زیاد تکرار می کنی؛ مگر تو جانت را دوست نداری و برای خودت حقی قایل نیستی؟» مطوقه گفت: «مرا به خاطر این سخنان سرزنش نکن چرا که من ریاست این کبوتران را بر عهده دارم و از این جهت آنان بر من حقی دارند. چون ایشان آن چه در حق من لازم بود انجام دادند و با کمک و پشتیبانی ایشان از دست صیاد رها شدم من نیز باید حق آنان به جای آورم و آن چه به دلیل رییس بودن بر من واجب است به انجام برسانم. و می ترسم که اگر شروع به بریدن بندهای من کنی، خسته شوی و برخی از آنان در بند بمانند و اما چون من در بند باشم - اگر چه خسته باشی - سهل انگاری در حق من را شایسته نمی دانی و بدان راضی نمی شوی و هم این که هنگام بلا با هم شریک بودیم در زمان آسایش هم همراهی شایسته تر است. و گر نه عیب جویان فرصت عیب جویی پیدا می کنند.

موش گفت: «عادت اهل مکرمت این است، و عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی تر گردد، و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید.» و آن گاه به جد و رغبت بندهای ایشان تمام ببرید، و مطوقه و یارانش مطلق و ایمن بازگشتند.

قلمرو زبانی:

- مکرمت: کرم

ارباب: بزرگان

مودت: دوستی

موالات: دوست داشتن

ثقت: اعتماد کردن

مطلق: آزاد.

قلمرو فکری:

- موش گفت: «این روش و شیوه ی بزرگان است و نظر دوستان به این خصلت نیکو و این صفات پسندیده در دوستی با تو بیش تر می گردد و اعتماد دوستان و یاران نسبت به تو زیاد تر می شود.» و سپس با تلاش تمام و میل بسیار بند های ایشان را برید و مطوقه و یارانش آزاد و آسوده خاطر برگشتند.

کلیده و دمنه، نصرالله منشی

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- در باره کاربرد و معنای فعل « ایستاد » توضیح دهید.

\* گرازان به تگ ایستاد. شروع کرد

\* صیاد شادمان در پی ایشان ایستاد. دوید

۲- چهار واژه مهمّ املائی از متن درس بیابید و معادل معنایی آنها را بنویسید. معونت - مظاهرت - سیادت - مطاوعت - استخلاص

۳- در گذشته ، گاه ، در یک جمله ، شناسه به قرینه فعل قبلی حذف می شد.

نمونه:

شیران غریدند و به اتفاق ، آهو را از دام رهانید.

در جمله بالا فعل « رهانید » به جای « رهانیدند » آمده است.

\* حال از متن درس نمونه ای دیگر برای حذف شناسه بیابید و بنویسید.

### دام برکنند و سر خویش گرفت

۴- پیش از این ، با فرایندهای واجی « کاهش ، افزایش » آشنا شدید؛ اکنون دو فرایند دیگر معرفی می شود:

الف) ابدال: هنگام تلفظ ، واجی به واجی دیگر تبدیل می شود. مثال:

شنبه ← شمه ؛ سپید ← سفید

ب) ادغام : دو صامت به دلیل نزدیکی به هم و برای سهولت تلفظ ، در هم ادغام می شوند؛ مثال:

یک گانه ← یگانه ؛ شب پره ← شپره

همانطور که می بینید گاه فرایند واجی ادغام ، براساس کاهش صورت می پذیرد مانند

« بلندتر ← بلن تر » ؛ گاه نیز ، بر مبنای ابدال پدید می آید؛ مانند « زودتر ← زوتر »

\* واژه های زیر را با توجه به فرایند واجی ابدال و ادغام بررسی کنید:

بدتر - سنبل - اسب - شب پیما

(بتر - سُمبل - اسپ - شپیما)

### قلمرو ادبی

۱- تشبیهات را در بیت های زیر بیابید و در هر مورد ، « مشبه و مشبه » به را مشخص کنید:

درفشان لاله در وی چون چراغی و لیک از دود او بر جانش داغی

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرّد جام باده

لاله مانند چراغی روشن است

شقایق بر پای بودن : مشببه چو : ادات جام باده بر شاخ زمرّد بودن : مشبه به

۲- در عبارت زیر ، استعاره را بیابید:

« چون او را در بندِ بلا بسته دید، زه آبِ دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی ها براند.»

جوی : استعاره از اشک

۳- از متن زیر ، کنایه های معادلِ مفاهیم زیر را بیابید:

\* انسان با تجربه ( گرم و سرد روزگار چشیده)

\* نا امید شدن ( دل بر گرفتن )

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید:

در وقتِ فراغِ موافقتِ اولی تر ، و اِلّا طاعنان مجالِ وقیعت یابند.

در هنگام آسودگی هم ، بهتر است در کنار آنها باشم در غیر این صورت سرزنش کنندگان فرصت بدگویی پیدا می کنند.

۲) مفهوم قسمت های مشخص شده را بنویسید:

الف) مرا نیز از عدّه لوازمِ ریاست بیرون باید آمد و موجب سیادت به ادا رسانید.

به عنوان رهبر باید وظیفه ام را انجام بدهم

ب) مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی باشد و آن را بر خود حقّی نمی شناسی ؟

مگر تو جانت را دوست نداری؟

۳- هر یک از بیت های زیر ، با کدام قسمت درس ارتباط مفهومی دارد؟

مروّت نبینم رهایی ز بند به تنها و یارانم اندر کمند. سعدی

می ترسم که اگر از گشادن بندهای من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند.

دوستان را به گاه سود و زیان بتوان دید و آزمود توان. سنایی

می ترسم که اگر از گشادن عقدهای من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند، و چون من بسته باشم - اگر چه ملالت به

کمال رسیده باشد- اهمال جانب من جایز نشمری، و از ضمیر بدان رخصت نیابی، و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است ، در وقت فراغ

موافقت اولی تر

۴- دو شخصیت زیر را بر مبنای این داستان تمثیلی ، تحلیل نمایید و ویژگی های شاخص آن ها را بنویسید.

\* زاغ : دوراندیش و محتاط

\* مطوّقه : رهبری متعهد

۵- .....

### مهمان ناخوانده

آورده اند که وقتی مردی به مهمان سلیمان دارانی آمد. سلیمان آن چه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سبیل اعتذار این بر زبان می راند:

گفتم که چو ناگه آمدی ، عیب مگیر چشم تر و نان خشک و روی تازه

مهمان ، چون نان بدید ، گفت : « کاشکی با این نان پاره ، پنیر بود.» سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر بیآورد.

مهمان چون نان بخورد ، گفت : « الحمدالله که خداوند ، عزّ و جل ، ما را بر آنچه قسمت کرده بود، قناعت داده است و خرسند گردانیده .» سلمیان گفت : « اگر به داده خدای ، خرسند بودی ، ردای من به بازار گرو نرفتی!»

جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد عوفی

## درس شانزدهم

### قصه عینکم

به قدری این حادثه زنده است که از میان تاریکی های حافظه ام روشن و پرفروغ مثل روز می درخشد. گویی دو ساعت پیش اتفاق افتاده، هنوز در خانه اول حافظه ام باقی است.

تا آن روزها که کلاس هشتم بودم، خیال می کردم عینک، مثل تعلیمی و کراوات یک چیز فرنگی مآبی است که مردان متمدّن برای قشنگی به چشم می گذارند. دایی جان میرزا غلامرضا که در تجدّد افراط داشت - به طوری که از مردم شهرمان لقب مسیو گرفت - اولین مرد عینکی بود که دیده بودم. گفتم هست و نیست، عینک یک چیز متجددانه است که برای قشنگی به چشم می گذارند.

#### قلمرو زبانی:

تعلیمی: عصای سبکی که به دست می گیرند / مآبی: شبیه / تجدّد: نوگرایی / افراط: زیاده روی / مسیو: کلمه ای فرانسوی به معنی « آقا »

این مطلب را داشته باشید و حالا سری به مدرسه ای که در آن تحصیل می کردم بزنیم. قد بنده به نسبت سنّ همیشه دراز بود. ننه - خدا حفظش کند - هر وقت برای من و برادرم لباس می خرید، ناله اش بلند بود. متلکی می گفت که: « دو برادری مثل علم یزید می مانید. دراز دراز، می خواهید بروید آسمان، شورا بیاورید. » در مقال این قد دراز، چشمم سو نداشت و درست نمی دید. بی آن که بدانم چشمم ضعیف و کم سوست. چون تابلو سیاه را نمی دیدم، بی اراده در همه کلاس ها به طرف نیمکت ردیف اول می رفتم.

#### قلمرو زبانی:

شوربا: آب گوشت / سو: نور، توان بینایی

#### قلمرو ادبی:

کنایه: « مثل علم یزید می مانید » کنایه از « قد بلند »

در خانه هم، غالباً پای سفره ناهار یا شام بلند می شدم، چشمم نمی دید؛ پایم به لیوان آب خوری یا بشقاب یا کوزه آب می خورد. یا آب می ریخت یا ظرف می شکست. آن وقت بی آن که بدانند و بفهمند که من نیمه کورم و نمی بینم، خشمگین می شدند. پدرم بد و بی راه می گفت. مادرم شماتتم می کرد، می گفت: « به شتر افسار گسیخته می مانی؛ شلخته و هردم بیل و هپل و هیو هستی؛ جلو پایت را نگاه نمی کنی. شاید چاه جلویت بود و در آن بیفتی. » بدبختانه خودم هم نمی دانستم که نیم کورم، خیال می کردم همه مردم همین قدر می بینند!

در دلم خودم را سرزنش می کردم که با احتیاط حرکت کن؛ این چه وضعی است؟ دائماً "یک چیزی به پایت می خورد و رسوایی راه می افتد. اتفاق های دیگر هم افتاد. در فوتبال ابداً و اصلاً پیشرفت نداشتیم؛ مثل بقیه بچه ها پایم را بلند می کردم، نشانه می رفتم که به توپ بزنم اما پایم به توپ نمی خورد؛ بور می شدم؛ بچه ها می خندیدند؛ من به رگ غیرتم برمی خورد.

بدبختانه یک بار هم کسی به دردم نرسید. تمام غفلت هایم را که ناشی از نابینایی بود، حمل بر بی استعدادی و مهملی و ولنگاری ام کردند. خودم هم با آنها شریک می شدم.

### قلمرو زبانی:

شما: سرزنش / هر دم بیل و هپل هیو: گیج و بی دقت / بور می شدم: خجالت زده می شدم /  
به رگ غیرتم بر می خورد: عصبانی می شدم / مَهمل: بیهوده / ولنکاری: بی بند و باری، بی قیدی.

### قلمرو ادبی:

کنایه: هر دم بیل و هپل هیو / بور می شدم / به رگ غیرتم بر می خورد

با آن که چندین سال بود که شهرنشین بودیم، خانه ما شکل دهاتی اش را حفظ کرده بود، مهمان داری ما پایان نداشت. خداهش بیامرزد، پدرم دریادل بود. در لاتی کار شاهان را می کرد؛ ساعتش را می فروخت و مهمانش را پذیرایی می کرد.

### قلمرو ادبی:

کنایه: «دریا دل بودن» کنایه از ن بخشنده بودن: «در لاتی کار شاهان را می کرد» کنایه از «دست و دل باز بود»

یکی از این مهمانان پیرزن [ی] کازرونی بود. کارش نوحه سرایی برای زنان بود. روضه می خواند. اتفاقاً شیرین زبان و نقال هم بود. ما بچه ها خیلی او را دوست می داشتیم. وقتی می آمد، کیف ما به راه بود. شب ها قصه می گفت. گاهی هم تصنیف می خواند و همه در خانه کف می زدند. چون با کسی رودرباسی نداشت، رک و راست هم بود و عیناً عیب دیگران را پیش چشمشان می گفت، ننه، خیلی او را دوست می داشت. خلاصه، مهمان عزیزی بود، البته «زادالمعاد» و کتاب دعا و کتاب «جودی» و هر چه از این کتب تعزیه و مرثیه بود، همراه داشت. همه این کتاب ها را در یک بچه می پیچید. یک عینک هم داشت؛ از آن عینک های بادامی شکل قدیم. البته عینک، کهنه بود؛ به قدری کهنه بود که فرامش شکسته بود اما پیرزن کذا به جای دسته فرام، یک تکه سیم سمت راستش چسبانیده بود و یک نخ قند را می کشید و چند دور، دور گوش چپش می پیچید.

من قلا کردم و روزی که پیرزن نبود، رفتم سر بچه هاش. اولاً کتاب هایش را به هم ریختم. بعد برای مسخره از روی بدجنسی و شرارت، عینک موصوف را از جعبه هاش درآوردم. آن را به چشم گذاشتم که بروم و با این ریخت مضحک سر به سر خواهرم بگذارم و دهن کجی کنم.

### قلمرو زبانی:

روضه: نوحه سراییببر مصایب اهل بیت روسل (ص) / نقال: قصه خوان / تصنیف: شعری که با آهنگ خوانده شود /  
فرام: فریم، قاب عینک / نخ قند: نوعی نخ محکم که از الیاف کنف می سازند و چون سابقاً آن را دور کله های قند می پیچیدند به نخ قند یا نخ قندی شهرت یافت. / قلا کردم: کلک زدم، کمین کردن برای شیطنت /

### قلمرو ادبی:

حس آمیزی: شیرین زبان / کنایه: قلا کردن

آه، هرگز فراموش نمی کنم. برای من لحظه عجیب و عظیمی بود؛ همین که عینک به چشم من رسید، ناگهان دنیا برایم تغییر کرد؛ همه چیز برایم عوض شد. یادم می آید که بعد از ظهر یک روز پاییز بود. آفتاب رنگ رفته و زردی طالع بود. برگ درختان مثل سربازان تیرخورده تک تک می افتادند. من که تا آن روز از درخت ها جز انبوهی برگ درهم رفته چیزی نمی دیدم، ناگهان برگ ها را جدا جدا دیدم. من که دیوار مقابل اتاقمان را یک دست و صاف می دیدم و آجرها مخلوط و با هم به چشمم می خورد، در قرمزی آفتاب، آجرها را تک تک دیدم و فاصله آنها را تشخیص دادم. نمی دانید



چه لذتی یافتم؛ مثل آن بود که دنیا را به من داده اند. ذوق زده بشکن می زدم و می پریدم. احساس کردم که من تازه متولد شده ام.

### قلمرو ادبی:

**کنایه: « بشکن زدن » کنایه از « ذوق زدگی »**

عینک را در آوردم، دوباره دنیای تیره در چشمم آمد. اما این بار مطمئن و خوشحال بودم. آن را بستم و در جلدش گذاشتم. به ننه هیچ نگفتم. فکر کردم اگر یک کلمه بگویم، عینک را از من خواهد گرفت و چند نی قلیان به سر و گردنم خواهد زد. می دانستم پیرزن تا چند روز دیگر به خانه ما بر نمی گردد. قوطی حلبی عینک را در جیب گذاشتم و سرخوش از دیدار دنیای جدید به مدرسه رفتم.

درس ساعت اول تجزیه و ترکیب عربی بود. معلم عربی، پیرمرد شوخ و نکته گویی بود. من که دیگر به چشمم اطمینان داشتم، برای نشستن بر نیمکت اول کوشش نکردم. رفتم و در ردیف آخر نشستم. می خواستم چشمم را با عینک امتحان کنم. کلاس ما شاگرد زیادی نداشت. همه شاگردان اگر حاضر بودند، تا ردیف ششم کلاس می نشستند. در حالی که کلاس ده ردیف نیمکت داشت و من برای امتحان چشم مسلح، ردیف دهم را انتخاب کرده بودم. این کار با مختصر سابقه شرارتی که داشتم، اول وقت کلاس، سوءظن پیرمرد معلم را تحریک کرد. دیدم چپ چپ به من نگاه می کند. پیش خودش خیال کرده چه شده که این شاگرد شیطان، برخلاف همیشه ته کلاس نشسته است. نکند کاسه ای زیر نیم کاسه باشد.

### قلمرو زبانی:

**سوء ظن: بد گمانی / کاسه ای زیر نیم کاسه باشد: حيله ای باشد**

بچه ها هم کم و بیش تعجب کردند؛ خاصه آنکه به حال من آشنا بودند می دانستند که برای ردیف اول سالها جنجال کرده ام. با این همه، درس شروع شد. معلم، عبارتی عربی را بر تخته سیاه نوشت و بعد جدولی خط کشی کرد. یک کلمه عربی را در ستون اول جدول نوشت و در مقابل آن کلمه را تجزیه کرد. در چنین حالی، موقع را مغتنم شمردم؛ دست بردم و با دقت عینک را از جعبه بیرون آوردم؛ آن را به چشم گذاشتم. دسته سیمی را به پشت گوش راست گذاشتم. نخ قند را به [ پشت ] گوش چپ بردم و چند دور تاب دادم و بستم.

در این حال، وضع من تماشایی بود. قیافه یغورم، صورت درشتم، بینی گردن کش و دراز و عقابی ام، هیچ کدام، با عینک بادامی شیشه کوچک جور نبود. تازه اینها به کنار، دسته های عینک، سیم و نخ قوز بالا قوز بود و هر پدر مرده مصیبت دیده ای را می خندانند؛ چه رسد به شاگردان مدرسه ای که بی خود و بی جهت از ترک دیوار هم خنده شان می گرفت.

### قلمرو زبانی:

**یغور: بزرگ و نامتناسب / قوز بالا قوز: مشکل بالای مشکل /**

خدا روز بد نیاورد. سطر اول را که معلم بزرگوار نوشت، رویش را برگرداند که کلاس را ببیند و درک شاگردان را از قیافه ها تشخیص دهد؛ ناگهان نگاهش به من افتاد. حیرت زده گچ را انداخت و قریب به یک دقیقه بر و بر چشم به عینک و قیافه من دوخت. من متوجه موضوع نبودم. چنان غرق لذت بودم که سر از پا نمی شناختم. من که در ردیف اول با هزاران فشار و زحمت نوشته روی تخته را می خواندم، اکنون در ردیف دهم، آن را مثل بلبل می خواندم.

مسحور کار خود بودم؛ ابدأً توجهی به ماجرای شروع شده نداشتم بی توجهی من و اینکه با نگاه ها هیچ اضطرابی نشان ندادم، معلم را در ظنّ خود تقویت کرد. یقین شد که من بازی جدیدی درآورده ام که او را دست بیندازم و مسخره کنم.

**قلمرو زبانی:** / **نزدیک** / **پَر و بَرّ: با دقّت و خیره خیره** / **مسحور: مجذوب** /

ناگهان چون پلنگی خشمناک راه افتاد. اتّفاقی این آقای معلّم لهجه غلیظ شیرازی داشت و اصرار داشت که خیلی خیلی عامیانه صحبت کند. همینطور که پیش می آمد، با لهجه خاصّش گفت: «به به! مثل قوال ها صورتک زدی؟ مگه این جا دسته هفت صندوقی آوردن»

کلاس آرام بود و بچه ها به تخته سیاه چشم دوخته بودند. وقتی صدای آقا معلّم را شنیدند؛ شاگردان کلاس رو برگردانیدند که از واقعه باخبر شوند. همین که شاگردان به عقب نگرستند، عینک مرا با توصیفی که از آن شد، دیدند؛ یک مرتبه گویی زلزله آمد و کوه شکست.

**قلمرو زبانی:**

**قوال: آوازه خوان، مطرب / هفت صندوقی: گروه های نمایشی دوره گردی بوده اند که با اجرای نمایش های روی حوضی، اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم می کردند. به هر یک از بازیگران گروه نیز «قوال» می گفتند.**

صدای مهیب خنده آنان کلاس و مدرسه را تکان داد. هرّ و هرّ تمام شاگردان به فهقه افتادند، این کار، بیشتر معلّم را عصبانی کرد. برای او توهم شد که همه بازی ها را برای مسخره کردنش راه انداخته ام. احساس کردم که خطری پیش آمد [ه]؛ خواستم به فوریت عینک را بردارم. تا دست به عینک بردم فریاد معلّم بلند شد: «دست نزن؛ بگذار همین طور تو را با صورتک پیش مدیر ببرم. تو را چه به مدرسه و کتاب و درس خواندن؟»

حالا کلاس سخت در خنده فرو رفته، من بدبخت هم دست و پایم را گم کرده ام. گنگ شده ام؛ نمیدانم چه بگویم. مات و مبهوت عینک کذا به چشمم است و خیره خیره معلّم را نگاه می کنم. این بار سخت از جا در رفت و درست آمد کنار نیمکت من و چنین خطاب کرد: «پاشو برو بیرون.»

**قلمرو زبانی:**

**هرّ و هرّ: نام آوا / کذا: ذکر شده / از جا در رفت: عصبانی شد**

**قلمرو ادبی:**

**مجاز: «کلاس» مجاز از «شاگردان» / کنایه: «از جا در رفتن»**

من بدبخت هم بلند شدم، عینک همانطور به چشمم بود و کلاس هم غرق خنده بود، پریدم و از کلاس بیرون جستم.

آقای مدیر و آقای ناظم و آقای معلّم عربی کمیسیون کردند. بعد از چانه زدن بسیار تصمیم به اخراجم گرفتند. وقتی خواستند تصمیم را به من ابلاغ کنند، ماجرای نیمه کوری خود را برایشان گفتم. اوّل باور نکردند اما آن قدر گفته ام صادقانه بود که در سنگ هم اثر می کرد.

وقتی مطمئن شدند که من نیمه کورم، از تقصیرم گذشتند و آقای معلّم عربی با همان لهجه گفت: «بچه، می خواستی زودتر بگی، جونت بالا بیاد، اوّل می گفتمی. حالا فردا وقتی مدرسه تعطیل شد، بیا شاه چراغ دم دکون میز سلیمون عینکساز.» فردا پس از یک عمر رنج و بدبختی و پس از خفت دیروز، وقتی که مدرسه تعطیل شد، رفتم در صحن شاه چراغ، دم دکان میرزا سلیمان عینکساز. آقا معلّم عربی هم آمد؛ یکی یکی عینکها را از میرزا سلیمان گرفت و به

چشم من گذاشت و گفت: « نگاه کن به ساعت شاه چراغ ببین عقربه کوچک را می بینی یا نه؟ » بنده هم یکی یکی عینک ها را امتحان کردم . بالاخره یک عینک به چشمم خورد و با آن، عقربه کوچک را دیدم .  
پانزده قران دادم و آن را از میرزا سلیمان خریدم و به چشمم گذاشتم و عینکی شدم .

شلوارهای وصله دار، رسول پرویزی

## کارگاه متن پژوهی

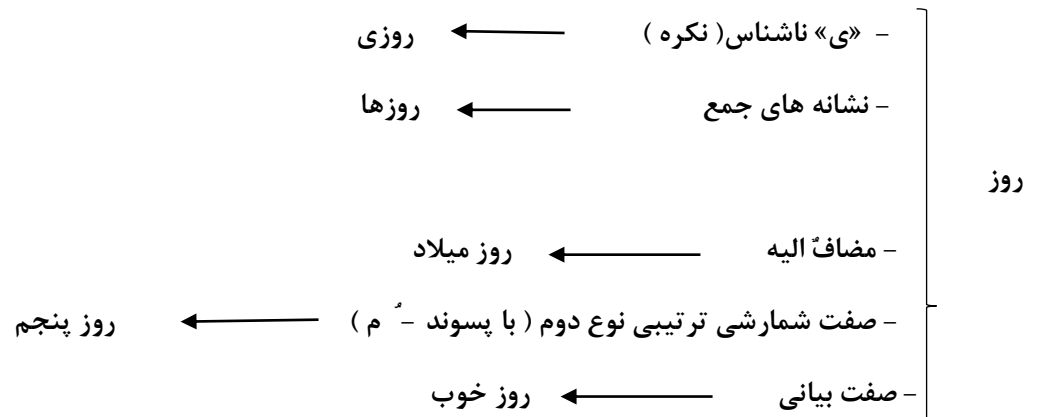
### قلمرو زبانی

(۱) از متن درس، پنج واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

(۲) جدول زیر را مانند نمونه کامل کنید.

| واژه  | معنا    | هم خانواده   |
|-------|---------|--------------|
| مبهوت | سرگردان | بهت          |
| نقال  | قصه گو  | نقل ، ناقل   |
| مهیب  | بزرگ    | هیبت ، مهابت |

(۳) پیش از این در مبحث گروه اسمی، با انواع وابسته های پیشین آشنا شدیم. اینک به انواع وابسته های پسین توجه کنید:



از متن درس، برای هر یک از انواع وابسته پسین نمونه ای بیابید.

### قلمرو ادبی:

(۱) مفهوم کنایه های زیر را بنویسید.

- به شتر افسار گسیخته مانند بودن ( **بی دقت و گیج** )
- بور شدن ( **خجالت کشیدن** )

(۲) دو ویژگی برجسته نثر این داستان را بنویسید. **الف) ساده و روان** (ب) استفاده از اصطلاحات عامیانه

۳) این داستان را با توجه به عناصر زیر بررسی کنید.

- زاویه دید: اول شخص مفرد
- شخصیت اصلی: دانش آموز کلاس هشتم
- نقطه اوج: وقتی شورای مدرسه مطمئن می شود شخص اول نیمه کور است و از تقصیرش می گذرند
- 

### قلمرو فکری:

۱) راوی داستان، چه چیزی را نشانه تمدن و تجدد می دانست؟ **عینک زدن و کراوات بستن**

۲) نحوه برخورد خانواده و اطرافیان را با شخصیت اصلی داستان بررسی و تحلیل کنید.

۳) درباره نقش خودباوری و اعتماد به نفس در تعامل اجتماعی توضیح دهید.

.....

## روان خوانی

### دیدار

طلبه جوان، در آن سرمای کشنده که در تهران هیچ پیشینه نداشت، برف بلند را می کوبید و پیش می رفت یا برف کوبیده را بیش می کوبید - قبای خویش به خود پیچان، تنها. تنها.

#### قلمرو زبانی:

پیشینه: سابقه / برف بلند: برف زیاد

طلبه دیگر، چند چند با هم می رفتند و در این گروهی رفتن، گرمایی بود. تنگ هم، گفت و گو کنان اما طلبه جوان ما - حاج آقا روح الله موسوی - به خویش بود و بس.

#### قلمرو زبانی:

گرمایی بود: شور و حالی بود / تنگ هم: در کنار هم / به خویش بود: در حال خود بود

حاج آقا روح الله از میدان مخبرالدوله که گذشت، بخشی از شاه آباد را طی کرد؛ به کوچه مسجد پیچید، به در خانه آقا مدرّس رسید و ایستاد. در گشوده نبود اما کلون نبود حاج آقا در را قدری فشار داد در گشوده شد. طلبه جوان پا به درون آن حیاط محقر گذاشت و به خود گفت: « خوب است که نمی ترسد. خوب است که خانه اش محافظی ندارد و در خانه اش چفت و کلونی؛ اما او را خواهند کشت. همین جا خواهند کشت. رضاخان او را خواهد کشت. انگلیسی ها او را خواهند کشت. چه قدر آسان است که با یک طپانچه وارد این حیاط شوند، به جانب آن اتاق بروند و تیری به قلب مدرّس شلیک کنند قلب یا مغز؟ خدایا، چرا هنوز، بعد از بیست و دو سال، بیست و دو سال... ذهن من این مسئله را نگشوده است؟ به قلب پدر شلیک کردند یا به مغز؟

#### قلمرو زبانی:

کلون: قفل چوبی / محقر: کوچک / چفت: پشت بند در

چرا مادر می گفت: «قران جیبی اش به اندازه یک سگه سوراخ شده بود.» و چرا سیدی می گفت: «صورت نداشت، آقا، سر هم، نیمی...»

آقا روح الله باز گیر افتاده بود کدام یک مهم تر از دیگری است؟ حاج آقا مدرّس با کدام یک از این دو بیشتر کار می کند؟ قلب یا مغز؟ کدام را ترجیح می دهد؟

«... آقایان محترم، علما، روحانیون حوزه ها، با مغزهایتان با حکومت طرف شوید، با قلب هایتان با خدا، اینجا حساب کنید، بسنجید، اندازه بگیرید، چرتکه بیندازید؛ چرا که با چرتکه اندازان بد نهاد روبه رو هستید اما آنجا با قلب هایتان، با خلوصتان، با طهارتتان، تسلیم تسلیم با خدا روبه رو شوید. اینجا، به هیچ قیمت نشکنید؛ آنجا شکسته و خمیر شده باشید. اینجا همه اش، در پرده بمانید؛ آنجا در محضر خدا، پرده ها بردارید...»

#### قلمرو زبانی:

چرتکه بیندازید: محاسبه کنید

آقا روح الله جوان ، دلش نمی خواست منبر برود اما دلش می خواست حرف هایش را بزند. همیشه گرفتار انتخاب بود . « در ماه مبارک رمضان یا در محرم و صفر ، آیا برای تبلیغ بروم ؟ بازگردم به خمین ؟ از پله های همان منبر که حاج مصطفی بالا می رفت ؛ بالا بروم ؟ جوان ، بالا بلند ، موثر ، آرام ، بروم بالای منبر و بگویم که رنج رعیت بس است ؟ حکومت خان های قداره کش بس است ؟ بگویم که در خانه حاج آقا مدرّس – که علیه دشمنان شما می جنگد – همیشه خدا باز است و رضاخان او را خواهد کشت ؟

طلبة جوان وارد اتاق آقای مدرّس شد ؛ سلام کرد ، قدری خمیده و همان جا پای در نشست ، که سوز برف بود و درزهای دهان گشوده در .

### قلمرو زبانی:

قداره : نوعی شمشیر پهن

آقای مدرّس ، طلبه را به اندازه سه بار دیدن می شناخت اما نه به اسم و رسم . برادرش حاج آقا مرتضی پسندیده را که در مدرسه سپه سالار ، گه گاه در محضر مدرّس تلمذ می کرد ، بیش می شناخت اما هرگز حس نکرده بود که این دو روحانی جوان ممکن است برادر هم باشند. هیچ شباهتی به هم نداشتند . آدمی زاد می توانست به نگاه آن یکی تکیه کند – همان طور که به یک بالش پُر تکیه می کند – و می توانست نگاه این یکی را در چله کمان بنشانند و به سوی دشمن پرتاب کند و مطمئن باشد که دشمن را متلاشی خواهد کرد.

### قلمرو زبانی:

### چله : زه کمان

طلبه ای گفت : « جناب مدرّس در کوچه و بازار می گویند که شما مشکلتان با رضاخان میرپنج در این است که سلطنت را می خواهید ، نه جمهوری را و اعتقاد به بقای خاندان سلطنت دارید و نظام شاهنشاهی را موهبتی الهی می دانید ؛ حال آنکه رضاخان میرپنج و سید ضیا و بسیاری دیگر می گویند که کار سلطنت تمام تمام است و عصر جمهوری فرا رسیده است ... » مدرّس ، مدت ها بود که با این ضربه ها آشنایی داشت و با درد این ضربه ها و به همین دلیل ، همیشه پاسخ را در آستین داشت .

خیر اقا ... خیر... بنده با سلطنت – چه از آن قاجار باشد چه دیگری و دیگری – ابدأ ابدأ موافق نیستم ؛ یعنی ، راستش ، اصولا نظام سلطانی را نظم مطلوبی برای اُمت و ملت نمی دانم.

امروز ، سلطان درمانده قاجار ، در آستانه سقوط نهایی ، تازه متوجه شده است که خوب است سلطنت کند نه حکومت ، خدمت کند نه خیانت اما این غول بی شاخ و دم که معلوم نیست از کدام جهنمی ظهور کرده و چطور او را یافته اند و چطور او را – از درباری سفارت آلمان – به آنجا رسانده اند ، تمام وجودش خودخواهی و زور پرستی و میل به استبداد و اطاعت از انگلیس هاست ... شما، حرفی داری فرزندم ؟

– از کجا دانستید که حرفی دارم ، حاج آقا ؟

– از نگاهتان ، در نگاهتان اعتراضی هست.

– می گویم : « شما به تنومندی رضاخان اعتراض دارید یا به بیگانه پرستی اش ؟

– منظورت چیست فرزندم ؟

– زمانی که ضمن بحث ، می فرمایید « این غول بی شاخ و دم ، انسان به یاد لاغری بیش از اندازه شما در برابر این غول اندامی رضاخان می افتد و این طور تصوّر می کند که مشکل شما با رضاخان ، مشکل شکل و شمایل و تنومندی اوست. نه اینکه او را

آورده اند بی هیچ پیشینه در علم سیاست و دین و جاهل است و مستبد و به دلیل همین جهل هم او را نگه داشته اند نه هیکل

### قلمرو ادبی:

استعاره: « این غول بی شاخ و دم » استعاره از رضاخان.

مدرّس سکوت کرد. سکوت به درازا کشید.

آقا روح الله دانست که ضربه اش ساده اما سنگین بوده است.

عذر می خواهم حاج آقا، قصد آزارتان را نداشتم؛ شما، وقتی در حضور جمع - به مسامحه - به تنومندی یک نظامی بدکار اشاره می کنید، به بخشی از موجودیت آن نظامی اشاره می فرمایید که پدید آمدنش در ید اختیار آن نظامی نبوده و اراده الهی و تنومندی پدر و مادر روستایی - احتمالاً - در آن نقش داشته است. در این حال، شما را به بی عدالتی متهم خواهند کرد و اعتبار کلام عظیمتان را در خطر خوف آور استبداد، درک نخواهند کرد و همه جا خواهند گفت که آقای مدرّس، مرد خوب و شوخ طبعی است که سخنان نمکین بسیار می گوید اما مسائل جدی قابل تأمل، چندان که باید در چنته ندارد و دشمنان شما و ملت و دین بهانه خواهند یافت و با آن بهانه، نه فقط شما را بلکه ما را که شما پرچمدارمان هستید، خواهند کوبید و له خواهند کرد....

باز سلطه خاموشی.

### قلمرو زبانی:

مسامحه: سهل انگاری / ید: دست / خوف آور: ترسناک / چیزی در چنته ندارد: بی مایه و بی سواد است

### قلمرو ادبی:

حس آمیزی: سخنان نمکین. / کنایه: « چیزی در چنته ندارد » / تشخیص: باز سلطه خاموشی

طلّاب سر به زیر افکنده بودند. صدایشان از دهان این طلبه بی پروای خوش بیان بیرن آمده بود، بی کم و کاست. مدرّس تأثر را پس نشانند.

- کاش که شما، با همه جوانی تان، به جای من، به این مجلس شورا می رفتید. شما به دقت و مؤثر سخن می گوید، حاج آقای جوان!

- ممنون محبتتان هستم حضرت حاج آقا مدرّس اما من این مجلس را چندان شایسته نمی دانم که جای روحانیت باشد. آنچه را که شما می گوید، دیگران هم می توانند بگویند. آنچه که شما می توانید انجام بدهید که دیگران نمی توانند، دعوت جمع مسلمانان ایران است به مبارزه تن به تن با قاجاریان و رضاخانیان و جملگی ظالمان و وابستگان به اجانب. اگر سرانجام، به کمک ملت حکومتی بر کار آوردید که عطر و بوی حکومت مولا علی (ع) را داشت، وظیفه خود را به عنوان یک روحانی مبارز تمام عیار انجام داده اید.

- طلبه جوان! آیا منظورتان این است که اصولاً، من موجود هدف گم کرده ای هستم؟

- خیر، هدف شما برای کوتاه مدت خوب است که بنده به عنوان یک طلبه کوچک جست و جو گر، به این هدف اعتقاد دارم اما روستان را برای رسیدن به این هدف، روشی درست نمی دانم. شما، با دقت و قدرت، به نقاط ضربه پذیر رضاخان ضربه نمی زنید بلکه ضربه هایتان را غالباً، به سوی او و دیگران، بی هوا پرتاب می کنید. شما در سنگر مشروطیت ایستاده اید اما یکی از رهبران ما، سالها پیش، از مشروعیت سخن گفته است و در اسلام، شرع مقدم بر شرط است.

## قلمرو زبانی:

بی هوا: بی توجه، بی دقت / شرع: دین، مذهب

شما، به اعتقاد این بنده ناچیز، این جنگ را خواهید باخت و رضاخان به هر عنوان خواهد ماند و بساط قلداری اش را پهن خواهد کرد و مارا بار دیگر - چنان که ماه قبل فرمودید - از چاله به چاه خواهد انداخت؛ شاید به این دلیل که آقای مدرّس، تنهای تنها هستند و همراهانشان، اهل یک جنگِ قطعی نیستند و در عین حال، آقای مدرّس، گرچه به سنگرِ ظلم حمله می کند اما از سنگرِ عدل به سنگرِ ظلم نمی تازد. در این مشروطیت چیزی نیست که چیزی باشد ...

## قلمرو زبانی:

قلداری: زورمندی / از چاله به چاه انداختن: دچار مشکل بدتری کردن

## قلمرو ادبی:

تشبیه: سنگرِ ظلم / تشبیه: سنگرِ عدل

- مانعی ندارد اسم شریفان را بپرسم؟

- بنده روح الله موسوی خمینی عستم. از قم به تهران می آیم. البته به ندرت.

- بله ... شما تا به حال، چندین جلسه محبت کرده اید و به دیدن من آمده اید و همیشه همان جا پای در نشسته اید ... چرا تا به حال، در این مدت نظری ابراز نداشته بودید فرزندم؟ چرا تا به حال، این افکار جوان و زنده را بیان نکرده بودید؟

- می بایست که به حداقل پختگی می رسیدند، آقا! کلام خام، بدتر از طعام خام است.

طلبة جوان بهنگام برخاستن را می دانست، چنان که بهنگام سخن گفتن را.

طلبه برخاست.

مدرّس برخاست.

جملگی حاضران برخاستند.

- حاج آقا روح الله، شما اگر زحمتی نیست یا هست و قبولِ زحمت می کنید بیشتر به دیدن ما بیایید. بیایید و با ما گفت و گو کنید. البته بنده بیشتر مایلیم که در خلوت تشریف بیاورید تا دو به دو در باب مسائل مملکت و مشکلات جاری حرف بزنیم و بعد شما نظریات و خواسته های مرا به گوش طلبان جوان حوزه برسانید ...

- سعی می کنم آقا.

- طلبه جوان، قدری به همه سو خمید و رفت تا باز برف های نکوبیده را بکوبد.

شب به شدت سرد بود، دل روح الله، به حدت گرم - «آتشی که نمیرد، همیشه در دل او بود.» ...

مدرّس به طلبان هنوز ایستاده گفت: «می بینم که در جا می جنبید اما جرئت ترک مجلس مرا ندارید... تشریف ببرید! اگر می خواهید پی طلبه جوان بروید و با او طرح دوستی بریزید، شتاب کنید که فرصت از دست خواهد رفت

...

طلبان جوان، در عرض پیاده رو در کنار عم، همه سر بر جانب حاج آقا روح الله گردانده، می رفتند - در سکوت - و نگین کرده بودند او را.

چه کسی می بایست آغاز کند؟



- حاج آقا موسوی! ما همه مشتاقیم که با نظریات شما آشنا شویم... ما مشتاق دوستی با شما هستیم...  
سنگ روی سنگ برای ساختن ارکی به رفعت ایمان.

شهر سرد.

مهتاب سرد.

یک تاریخ سرما.

و جوانی که با آتش رون، پیوسته در مخاطره سوختن بود...

### سه دیدار، نادر ابراهیم

### درک و دریافت

۱- متن «دیدار» را از نظر زاویه دید، زمان و مکان بررسی کنید.

۲- نویسنده در این متن، کدام ویژگی‌های شخصیت امام خمینی (ره) را معرفی می‌کند؟

## درس هفدهم

### خاموشی دریا

از شعله

به خاطر روشنایی اش

سپاسگزاری کن ،

اما چراغدان را هم

که همیشه صبورانه در سایه می ایستد

از یاد مبر .

#### قلمرو زبانی:

چراغدان : جایی که چراغ در آن گذارند، وندی ( چراغ + دان ) / صبورانه : وندی ( صبور + انه ) /

می ایستد : مضارع اخباری

#### قلمرو ادبی:

تشخیص: از شعله سپاس گذاری کردن ، و از چراغدان / تضاد: روشنایی / سایه / شعله نماد انسان های خدمتگزار

/ چراغدان نماد انسان های متواضع و فروتن

#### قلمرو فکری:

از انسان هایی که به دیگران نیکی می کنند سپاسگزاری کن و خدمت اندک افراد متواضع و فروتن را نیز فراموش نکن.

\*\*\*

گریه کنی اگر

که آفتاب را ندیده ای

ستاره ها را هم

نمی بینی .

#### قلمرو زبانی:

ستاره ها : وندی / ندیده ای : ماضی نقلی

#### قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: آفتاب / ستاره و به نوعی « تضاد »

#### قلمرو فکری:

اگر به خاطر نداشتن چیزهایی با ارزش غمگین باشی لذت داشتن چیزهای کوچک را نیز از دست می دهی.

\*\*\*

ماهی در آب خاموش است و  
چارپا روی خاک هیاهو می کند و  
پرنده در آسمان آواز می خواند.  
آدمی،

اما

خاموشی دریا و  
هیاهوی خاک و  
موسیقی آسمان را در خود دارد.

قلمرو زبانی:

هیاهو : ساده / اما : حرف ربط / چارپا : مرکب

قلمرو ادبی :

تشخیص: خاموش بودن ماهی؛ آواز خواندن پرنده / تضاد: خاموش/ هیاهو / خاک : مجاز از « خشکی »

قلمرو فکری :

هر موجودی که در دنیا زندگی می کند ویژگی مخصوص به خود را دارد اما انسان موجودی کامل است و همه ویژگی های موجودات را یک جا در خود دارد

\*\*\*

هنگامی که

در فروتنی ،

بزرگ باشیم

بیش از همه به آن بزرگ نزدیک شده ایم.

قلمرو زبانی:

آن بزرگ : خداوند

قلمرو فکری :

وقتی با تواضع و فروتنی ، بزرگ باشیم بیشتر از همه به خداوند نزدیک هستیم.

\*\*\*

ممکن

از ناممکن می پرسد:

«خانه ات کجاست؟»

پاسخ می آید:

«در رویای یک ناتوان.»

قلمرو زبانی:

رویا: آنچه انسان در خواب ببیند

قلمرو ادبی:

تشخیص: ممکن پرسد. / تضاد: ممکن / ناممکن

قلمرو فکری:

فقط انسان های ناتوان ، چیزی را غیر ممکن می دانند.

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- با توجه به رابطه معنایی « تَضَمَّنَ »، جاهای خالی را پر کنید:

\* دریا و عمان \* فصل و بهار \*

۲- نوع ، واو ، ( عطف ، ربط ) را در بند سوم درس مشخص کنید. ( ماهی در آب خاموش است و ) حرف ربط

( خاموشی دریا و هیاهوی خاک و ) حرف عطف

۳- جمله های زیر را بخوانید:

الف) طبیعت ، زیباست. ب) طبیعت ، زیبا آفریده شده است.

واژه « زیبا » را از کدام جمله می توان حذف کرد؟ جمله « ب »

می بینید که جمله « الف » ، پس از حذف واژه « زیبا » بی معنا می شود؛ چون « زیبا » مسند جمله و از اجزای اصلی آن است ولی جمله « ب » پس از حذف « زیبا » همچنان کامل است ؛ چون « زیبا » در این جمله قید است و حذف آن نقضی ایجاد نمی کند.

\* حال هر یک از واژه های زیر را در دو جمله طوری به کار ببرید که در جمله نخست ، « مسند » و در جمله دیگر « قید » باشد.

\* اینارگر / او اینارگر است / او اینارگر از دنیا رفت

\* خندان / دانش آموز خندان است / دانش آموز خندان به خانه رفت .

\* چگونه / امتحان چگونه بود؟ / چگونه به مدرسه رفتی؟

### قلمرو ادبی

۱- دو نمونه آرایه « تشخیص » در متن درس مشخص کنید.

ممکن از ناممکن پرسید / پرنده در آسمان آواز می خواند

۲- در متن درس « آفتاب » و « ستاره » ، در کدام مفاهیم استعاره به کار رفته اند؟

آفتاب : حقیقت کل / هر چیز باارزش ستاره : هر چیز کم ارزش

### قلمرو فکری

۱- در بند نخست این سروده ، منظور شاعر از « چراغدان » چه کسانی است؟ انسان های متواضع و فروتن

۲- در بند سوم ، بر چه موضوعی تأکید شده است؟ اشرف مخلوقات بودن انسان

۳- درباره ارتباط معنایی عبارت زیر ، با متن درس توضیح دهید:

\* از آسمان تاج بارد اما بر سر آن کس که سر فرو آورد. خواجه عبدالله انصاری

۴- با توجه به بند پایانی ، ویژگی مهم انسان توانمند ، چیست ؟ **بر هر کار قادر و توانا است**

۵- .....

## کنج حکمت

### تجسّم عشق

آنگاه برزیگری گفت: با ما از « کار » سخن بگو،

و او در پاسخ گفت:

من به شما می گویم که زندگی به راستی تاریکی ست ؛ مگر آنکه شوقی باشد

و شوق همیشه کور است؛ مگر آنکه دانشی باشد

و دانش همیشه بیهوده است ؛ مگر آنکه کاری باشد

و کار همیشه تهی ست ؛ مگر آنکه مهری باشد

شما را اگر توان نباشد که کار خود به عشق در آمیزید

و پیوسته بار وظیفه ای را بی رغبت به دوش کشید ،

زنهار، دست از کار بشوید ! زیرا آن که با بی میلی ، خمیری در تنور نهد ، نان تلخی و استاند که انسان

را تنها نیمه سیر کند .

کار، تجسّم عشق است!

پیامبر، جبران خلیل جبران

قلمرو زبانی:

برزیگر: دهقان ، کشاورز / تهی : خالی / مهر : محبت / رغبت : میل ، اراده / زنهار : مبادا ، « شبه جمله » /

دست شستن : رها کردن / و استاند : دریافت می کند / تجسّم : در نظر آوردن ، خیال را به واقعیت در آوردن

## درس هجدهم

### خوان عدل

شرق از آن خداست

غرب از آن خداست

و سرزمین های شمال و جنوب نیز

آسوده در دستان خداست.

قلمرو زبانی :

سرزمین ها : وندی - مرکب

قلمرو ادبی :

مجاز : « شرق و غرب » مجاز از کل جهان / دست : مجاز از « قدرت » /

کنایه : « دردستان خدا بودن » کنایه از « تحت فرمان خدا بودن ».

قلمرو فکری :

تمام هستی تحت فرمان خداوند است.

\*\*\*

اوست که عادل مطلق است،

و خوان عدل خود را بر همگان گسترده

باشد که از میان اسماء صدگانه اش،

او را به همین نام بستاییم،

آمین!

قلمرو زبانی:

مطلق: بی قید و شرط / خوان: سفره، مائده، سیماط / همگان: وندی (همه + گان) / صدگانه: وندی (صد + گانه) /

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: خوان، گسترده / کنایه: « خوان عدل گسترده بودن » کنایه از « عدالت ورزیدن » / آمین: شبه جمله / تشبیه:

خوان عدالت

### قلمرو فکری:

خداوند عادل بی قید و شرط است و سفرهٔ عدالت خود را برای همگان گسترانده است نام‌های الهی بسیار است اما او را به خاطر عادل بودن، بیش از صفات دیگر ستایش کنیم. آمین

\*\*\*

اگر فکر و حواسم این جهانی است،  
بهره‌ای والاتر از بهره من نیست  
روح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد،  
زیرا هر دم به تلاش است تا که فرا رود

### قلمرو زبانی:

حواس: جمع «حس» / از بهره: حرف اضافه «برای» / مبدل: دگرگون / هر دم: هر لحظه / فرا رود: بالا برود

### قلمرو ادبی:

مجاز: «خاک» مجازاً «جسم» /

### قلمرو فکری:

اگر فکر مادی داشته باشی بهرهٔ معنوی نخواهی برد.

\*\*\*

هر نفسی را دو نعمت است:  
دم فرو دادن و برآمدنش؛  
آن یکی ممدٔ حیات است،  
این یکی مفرحٔ ذات؛  
و چنین زیبا، زندگی در هم تنیده است  
و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج  
و شکر او کن، به وقت رستن از رنج.

### قلمرو زبانی:

دم: نفس / ممد: یاری رسان / حیات: زندگی / مفرح: شادی بخش / زیبا: وندی (زیب + ا) / رستن: رها شدن

### قلمرو ادبی:

تضاد: فرو دادن / برآمدن / سجع: حیات / ذات



### قلمرو فکری:

در هر نفسی دو نعمت وجود دارد یکی فرودادن نفس و دیگری بالا آمدن نفس . فرو دادن نفس یاری کننده زندگی است و بالا آمدن نفس شادی بخش وجود است. و اینچنین زیبا ، زندگی پر از سختی ها و آسایش ها است ؛ تو خدا را هنگام سختی و به هنگام آسایش شکر کن.

\*\*\*

بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم

تو در کلبه و در خیمه خود باز بمان

بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست ها روم،

و بر فراز سرم هیچ جز اختران نبینم.

### قلمرو زبانی:

معتبر: ارزشمند / خیمه : چادر ، خانه / فراز : بالا / اختران : ستارگان

### قلمرو ادبی:

مجاز: « پشت زین » مجاز از « سیر و سفر » / « در خیمه » : مجاز از « خانه » / مراعات نظیر : کلبه ؛ خانه /  
کنایه : « هیچ جز اختران نبینم » کنایه از « ارزشمند بودن »

### قلمرو فکری:

اجازه بده من در سفر باشم و تو در خانه ات بمان ؛ اجازه بده شاداب ، تا دورترین نقطه پرواز کنم و آزاد و رها باشم.

\*\*\*

او اختران را در آسمان نهاده

تا به برّ و بحر نشانمان باشند ،

تا نگه به فرازها دوزیم،

تا از این ره لذت اندوزیم .

### قلمرو زبانی:

او : خداوند / بر: خشکی / بحر : دریا ، یم / اندوزیم : ذخیره کنیم

### قلمرو ادبی:

مجاز: « برّ و بحر » مجاز از « کل هستی » / تضاد : بر و بحر

### قلمرو فکری:

خداوند ستارگان را در آسمان به عنوان نشانه ای قرار داده است تا نگاه هایمان به عالم بالا باشد و از این سیر معنوی لذت ببریم.

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- کاربرد معنایی واژه « دم » را در متن درس بررسی کنید. **بند سوم : لحظه** **بند چهارم : نفس**

۲- در هر یک از گروه های اسمی زیر ، هسته و وابسته های آن را مشخص کنید:

\* همین نام : هسته : نام **وابسته پیشین: همین ، صفت اشاره**

\* اسماءِ صدگانه اش **هسته : اسما صد گانه** **وابسته پسین صفت شمارشی ، ش : وابسته پسین ، مضاف الیه**

۳- بن ماضی و بن مضارع « رستن » را بنویسید. **بن ماضی : رست** **بن مضارع: ره**

۴- برای هر یک از فعل های زیر ، نمونه ای از متن درس بیابید.

مضارع اخباری ( است / نتواند ) نمی تواند ( ماضی نقلی ( تنیده است / گسترده ( گسترده است ))

مضارع التزامی ( بستاییم / روم ( بروم ) )

### قلمرو ادبی

۱- کدام بند از این سروده، بیانگر تأثیر پذیری « گوته » از سبک سعدی است؟ دلیل خود را بنویسید. **بند چهارم**

۲- با توجه به متن درس ، جدول زیر را کامل کنید.

| مفهوم                         | نمونه                      | آرایه ادبی |
|-------------------------------|----------------------------|------------|
| جسم / کل وجود                 | خاک / فکر و حواس           | مجاز       |
| عمیق فکر کنیم / عدالت می ورزد | نگه دوزیم / خوان عدل گسترد | کنایه      |

### قلمرو فکری

۱- بند نخست درس ، یادآور کدام صفات خداوند است؟ **مالک / قادر / علیم / حافظ / ناظر**

۲- « گوته » ، شیفته و دلپسته شعر و اندیشه حافظ بود؛ او متن زیر را نیز به تأثیر پذیری از حافظ سروده است:

« مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش بیتی چند از غزلهای شورانگیز تو را می خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهزنان کوه و دشت را بترساند؟ »

الف) کدام قسمت از متن درس با سروده بالا ارتباط معنایی دارد؟ **بند ششم**

ب) بیتی از حافظ بیابید که با سروده بالا مناسبت داشته باشد؟

**ز رقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم** **مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را**

۳- ابن بخش از سروده گوته ، بیانگر چه دیدگاهی است؟

و تو شکر خدا کن ، به هنگام رنج / و شکر او کن ، به وقت رستن از رنج . **شکر گذاری در همه حال**

۴- کدام بخش از سروده گوته ، با متن زیر هم‌نواست؟ **بند پنجم**

« در کویر ، بیرون از دیوار خانه ، پشت حصار ده ، دیگر هیچ نیست. صحرای بی کران عدم است... راه ، تنها به سوی آسمان باز است ، کشور سبز آرزوها ، چشمه مواج و زلال نوازش ها ، امیدها و ... »

علی شریعتی

## روان خوانی

### آذرباد

صبح بود و پرتو آفتاب مانند طلا روی امواج دریا می درخشید . نزدیک به یک کیلومتر دور از ساحل یک قایق ماهیگیری آب را شکافته ، به پیش می رفت. از سوی دیگر ، هلهله و آوای مرغان دریایی که برای به دست آوردن غذای خود به ساحل روی آورده بودند، در فضا طنین افکنده بود . روز پر تحرک دیگری شروع می شد. در مسافتی دورتر، آذرباد مشغول تمرین پرواز بود.

آذرباد ، یک مرغ عادی نبود که از تمرین سر بخورد . بیشتر مرغ های دریایی نمی خواستند بیش از آنچه راجع به پرواز می دانستند، بیاموزند . برای آنها فقط پرواز به طرف ساحل برای دست یافتن به غذا مطرح بود، ولی آذرباد بیش از هر چیز در زندگی از آموختن پرواز لذت می برد . او به زودی دریافت که این طرز فکر سبب می شود که او محبوبیت خود را میان دیگران از دست بدهد.

مادرش پرسید: « چرا . . . آذرباد ؟ چرا برایت سخت است که مثل دیگران باشی؟! چرا نمی پذیری که این جور پروازها برای پرندگان دیگر مناسب است، نه برای ما . پسرم چرا غذا نمی خوری؟ تو یک پارچه پوست و استخوان شده ای.»

آذرباد : « برای من مهم نیست که استخوان و پوست باشم . من می خواهم نهایت توانایی خودم را در کار پرواز بسنجم .» پدرش با مهربانی می گفت:

« ببین پسرم ! زمستان نزدیک است و قایقرانان کمتر روی آب خواهند آمد. ماهی ها در عمق زیادی شناور خواهند شد. تمرین پرواز کار بدی نیست ولی برای تو نان و آب نمی شود. پسرم فراموش نکن که منظور از پرواز، به دست آوردن خوراک هست.»

آذرباد سرش را به علامت رضا تکان داد و برای چند روز آینده کوشید تا مانند دیگران باشد، ولی خود را نمی توانست راضی کند . با خود می اندیشید که اگر تمام این وقت را صرف آموختن پرواز کرده بود، چه قدر می توانست پیشرفت بکند. طولی نکشید که آذرباد دوباره تنها شد ، دور از ساحل ، گرسنه ولی خوشحال بود ؛ زیرا که دوباره آموختن را آغاز کرده بود.»

مسأله اصلی سرعت بود و با یک هفته تمرین او توانست بیش از هر مرغ دریایی دیگر سرعت بیاموزد . وی در اندک مدتی فرسنگ ها راه می رفت و با این سرعت معمولا " بالهای او ثبات خود را از دست می دادند . باز هم تمرین می کرد . هزار متر بالا رفت و به طرف پایین سرازیر شد ولی هر بار بال چپش چند ثانیه از حرکت باز می ایستاد و در این حال به شدت به طرف چپ کشیده می شد . ده بار این پرواز را تکرار کرد و هر بار وقتی به سرعت هفتاد کیلومتر در ساعت می رسید، بالهایش در هم می پیچید، مقداری از پرهایش کنده می شدند و به سختی در آب می افتاد.

اکنون سرعت او از مرغان دریایی دیگر زیادتر شده بود، ولی این پیروزی زود گذر بود؛ زیرا به محض اینکه زاویه پروازش را عوض کرد، باز همان اتفاق همیشگی روی داد؛ بال هایش در هم پیچید و به سختی در دریا افتاد. وقتی به خود آمد، شب بود و مهتاب در آسمان پدیدار شده بود . آذرباد مدتی روی آب شناور بود . خود را در آب رها کرد و در حالی که فرو می رفت از درون خود ندایی شنید: « این راه حل نیست. تو یک مرغ دریایی هستی و طبیعت، سر راه تو مشکلاتی نهاده است. وقتی

می توانستی این طور پروازها را بیاموزی که تکامل مغزت از این بیشتر می بود. اگر باید با سرعت زیادتر پرواز کنی، بال ها ی کوتاه می داشتی. پدرت حق داشت، باید حماقت را کنار بگذاری، به دیگران بیبوندی و از اینکه مرغ دریایی محدود و بیچاره هستی، راضی باشی.» از آن لحظه به بعد، با خود عهد کرد که یک مرغ دریایی عادی باشد...»

روزها گذشت. آذرباد با خود می اندیشید: «آنچه احتیاج دارم فقط یک بال کوتاه است؟ می توانم بالهایم را جمع کنم و فقط با نوک آنها پرواز کنم. آذرباد سپس دو هزار متر ارتفاع گرفت و بدون اینکه برای یک لحظه فکر مرگ یا شکست را بکند، بالهایش را جمع کرد و شروع به پایین آمدن کرد

چشمهایش را در جهت خلاف باد بست و همین طور که باد محکم به صورتش می خورد، وجد و شادی را در رگهای خود حس می کرد. آذرباد از اینکه پیمان خود را شکسته بود، احساس پشیمانی نداشت.

پیش از سپیده دم، آذرباد شروع به تمرین کرده بود. از شعف و شور زندگی لرزش خفیفی بر اندام خود احساس می کرد و از اینکه بر ترس خود غلبه کرده بود، به خود می بالید. به سوی دریا سرازیر شد. پس از پیمودن چهار هزار متر به نهایت سرعت خود رسیده بود. مانند دیوار محکمی باد را می شکافت و به پیش می رفت. با سرعت دویست و چهل کیلومتر در ساعت در پرواز بود. به هیچ چیز جز پیروزی فکر نمی کرد. او به سرعت نهایی رسیده بود. یک مرغ دریایی توانسته بود با سرعت دویست و چهل کیلومتر در ساعت پرواز کند. این بزرگترین لحظه در تاریخ مرغ های دریایی بود. آذرباد به طرف مکان دورافتاده خود رفت و به تمرینات خود ادامه داد. او به تدریج با تمام فنون هوانوردی آشنا می شد. آن روز او با هیچ کس سخن نگفت و تا غروب پرواز می کرد؛ او حلقه زدن، کند غلتیدن، تند غلتیدن و انواع چرخیدن را تمرین کرد و آموخت.

او با خوشحالی پیش از فرود آمدن در هوا حلقه ای زد و سپس به زمین نشست و با خود فکر کرد وقتی همه مرغان بدانند، غرق در شادی خواهند شد؛ زیرا ما می فهمیم که توانایی ما مرغان دریایی بیش از آن است که گمان می کردیم. حالا زندگی چه قدر پر معنی شده است ما می توانیم در زندگی هدف دیگری داشته باشیم.

وقتی نزدیک مرغان دریایی رسید، دید که آنها دور هم جمع شده اند و مشغول مشورت درباره مسأله ای هستند. مدتی در این حالت، نگران بودند.

«آذرباد! در وسط بایست!» صدای رئیس گروه، خشک و جدی بود. ایستادن در وسط دو معنی داشت: «افتخار یا ننگی بزرگ!»

رئیس گروه داد زد: «آذرباد! برای ننگ بزرگی که به وجود آورده ای، رو به روی مرغ های دریایی بایست! یک روز خواهی دانست که سرپیچی از قوانین اجتماع در زندگی برای تو سودی نداشته است.» مرغان دریایی حق ندارند در چنین موقعیتی به رئیس خود جواب بدهند ولی آذرباد خاموش نماند.

«سرپیچی از قوانین اجتماع؟ این غیر ممکن است! برادران من، چه کسی مسئولیت را بهتر از آن مرغ دریایی می فهمد که مفهوم و هدف والاتری در زندگی می جوید؟ هزاران سال ما برای پیدا کردن کله ماهی ها و نان مانده در میان قایق ها و صخره ها تلاش کرده ایم و حالا دلیل دیگری برای زندگی داریم. «آموختن، یافتن، آزاد بودن. تنها اندکی مهلت به من بدهید تا به شما نشان بدهم که چه یافته ام.»

مرغان دریایی حاضر نشدند عظمت آنچه را که می توانستند در پرواز بیابند، بپذیرند. آنها نخواستند چشمان خود را باز کنند و به دقت به دنیا بنگرند. آذرباد هر روز چیز تازه ای یاد می گرفت. آنچه آرزو داشت که گروه مرغان دریایی بیاموزند و انجام دهند، خودش به تنهایی انجام می داد. از قیمتی که برای به دست آوردن این نعمت بزرگ پرداخته و از گروه مرغان خارج شده بود، هیچ گونه غمگین نبود. آذرباد در این مدت درک کرد که زندگی یکنواخت، ترس و خشم عواملی هستند که عمر مرغان دریایی را کوتاه می کنند.

دو مرغ یک روز عصر آمدند و آذرباد را در آسمان آرام و راحتش یافتند. آذرباد پرسید: «شما کی هستید؟». «آذرباد، ما از گروه تو هستیم. ما برادران توایم و آمده ایم تا تو را به مکانی بالاتر ببریم»

آذرباد با آن مرغان به پرواز درآمد. حس می کرد که با سرعت دویست و پنجاه کیلومتر در ساعت، پرواز عادی می کند. سرعت دویست و هفتاد و سه برایش سرعت نهایی بود ولی باز آرزو داشت که بتواند تندتر برود. پس هنوز برای او محدودیتی وجود داشت و با اینکه خیلی تندتر از گذشته پیش رفت ولی باز سرعتی وجود داشت که رسیدن به آن برایش میسر نبود.

یک روز صبح، وقتی با آموزگارش، بزرگ امید، مشغول تمرین حلقه زدن با بال های بسته بود، اندیشه ای در خاطرش گذشت و چنین پرسید:

«پس بقیه ما کجا هستند، بزرگ امید؟»

در اینجا مرغ ها افکار خود را به آرامی و بدون سر و صدا به یکدیگر انتقال می دادند و آذرباد نیز از این فن استفاده می کرد.

«پس چرا مرغان بیشتری اینجا نیستند. در آنجا که پیش از این بودم...»

بزرگ امید سخن او را برید و آن وقت چنین گفت: «هزاران هزار مرغ دریایی وجود دارد ... می دانم! «تنها جوابی که می توانم به تو بدهم این است که فراموش مکن که تو شاید میان یک میلیون مرغ دریایی

تنها کسی بودی که این طرز فکر را داشتی. ما از یک دنیا به دنیای دیگر می رفتیم که به نظر شبیه یکدیگر می آمدند. بدون اینکه به خاطر بیاوریم از کجا آمده ایم و اهمیتی بدهیم به اینکه به کجا می رویم. تنها برای آن لحظه زندگی می کردیم. می دانی ما چند مرحله از حیات طی کردیم تا فهمیدیم که در عالم، به غیر خوردن، جنگیدن و قدرت طلبی مرغان چیزهای دیگری نیز وجود دارد. ده هزار مرحله و بعد صدها مرحله دیگر را طی کردیم تا آموختیم که تکامل وجود دارد و صدها سال دیگر را باید طی کنیم تا بفهمیم که هدف ما در زندگی، یافتن تکامل و سپس نشان دادن راه آن به دیگران است! ما دنیای بعدی خود را از روی اصولی که در دنیا می آموزیم بر می گزینیم. اگر هیچ نیاموزیم، دنیای بعدی نیز تاریک و پر از محدودیت ها خواهد بود، ولی تو آذرباد، اینقدر سریع آموختی که مجبور نشدی از این هزاران مرحله عبور کنی و به اینجا برسی.»

نزدیک به یک ماه گذشت. آذرباد با سرعت عجیبی می آموخت و همیشه در آموختن سریع بود، ولی حالا که شاگرد پرناکب بود، تجربه ها و اندیشه های استاد خود را حتی سریع تر جذب می کرد. بالاخره آن روز رسید که پرناکب باید رفت. اینها آخرین کلمات پرناکب بودند: «آذر باد، تنها عشق بیاموز و در این راه بکوش.»

روزها سپری می شد و آذرباد بیشتر به فکر زندگی اش در کره زمین می افتاد. همان طور که روی ماسه ها ایستاده بود با خود می اندیشید که شاید مرغی در کره زمین وجود داشته باشد که بخواهد مانند او در زندگانی معنایی بالاتر از دنبال ماهی و تکه نان رفتن بیابد. مفهوم عشق ورزیدن برای او این بود که آنچه را دریافته است به مرغان دیگری که می خواهند، بیاموزد.

بالاخره آذرباد تصمیم خود را گرفت: «بزرگ امید، من باید به زمین برگردم. شاگردان تو خیلی خوب پیش می روند و آنها به آسانی می توانند شاگردان جدیدی راه بیندازند.»

پس از این، آذرباد در خیال خود تصویر گروهی دیگر از مرغان دریایی را در ساحل دیگر ترسیم کرد و به آسانی و به تجربه می دانست که او تنها هیکلی مرکب از استخوان و پر نیست بلکه مظهر و نماینده کاملی از آزادی و بلند پروازی است که با هیچ چیز محدود و مقید نمی شود.

«در پرواز هدفی بالاتر از پریدن به این سو و آن سو وجود دارد. یک حشره نیز همین کار را انجام می دهد.» پس از سه ماه، آذرباد شش شاگرد پیدا کرده بود. آنها همه از جامعه مرغان رانده شده بودند و همه برای آموختن پرواز شور و هیجان داشتند، ولی برای همه آنها تمرین پرواز راحت تر از معنی و هدف آن بود. «هر یک از ما در واقع صورتی از مرغ حقیقت هستیم، صورتی از آزادی مطلق.»

آذرباد وقت غروب این سخنان را می گفت: «... آموختن دقیق و کامل پرواز، یک قدم ما را به درک جوهر و باطن خود نزدیک می کند. هر چیزی که ما را محدود می کند، باید پشت سر گذاشته شود... برای این است که سرعت زیاد، کم، و فن هوانوردی را می آموزیم.»

ولی هیچ کدام از شاگردان آذرباد، حتی رزمیار هنوز نفهمیده بود که پرواز روح و اندیشه، مانند پرواز جسم می تواند تحقق پذیر باشد.

«سرتا سر بدن شما چیزی جز اندیشه های شما نیست؛ یعنی آنطور که شما خود را می بینید. اگر زنجیرهایی که بر روی افکار شماست بشکنند، زنجیرهای جسم شما نیز از هم می گسلد...»

تا طلوع آفتاب تقریباً هزار مرغ آنجا بودند و با کنجکاو آذرخش، یکی از شاگردان آذرباد را می نگرستند. دیگر برایشان مهم نبود که دیده بشوند یا نه. آنها تنها گوش می دادند و می کوشیدند که آذرباد را درک کنند. آذرباد درباره موضوعات بسیار ساده سخن می گفت. درباره اینکه یک پرنده باید پرواز را بیاموزد، و آزادی در نهاد اوست و باید محدودیت ها را پشت سر بگذارد.

عده شاگردان هر روز بیشتر می شد. عده ای از روی کنجکاو، عده ای از روی علاقه و جمعی برای ریشخند می آمدند. یک روز رزمیار نزد آذرباد آمد و گفت: «شاگردان همه می گویند که تو اگر موجود شگفت انگیزی نباشی، پس، هزار سال از زمانه ما پیشرفته تری!»

آذرباد آهی کشید. افسوس، آنها هنوز او را خوب درک نکرده بودند. با خود می اندیشید:

«وقتی کسی هدفی غیر از آنکه همه دارند، دنبال کند، یا می گویند خداست و یا شیطان»

رزمیار، تو باید تمرین کنی و مرغ حقیقت را مشاهده کنی، حقیقتی که در باطن همه مرغان نهفته است و باید آنها را یاری کنی که این حقیقت را در درون خویش ببینند. این است آنچه من از «عشق» می خواهم. این کار بسیار سخت است، و تو باید راه و رسم آن را بیابی.»

رزمیار، تو دیگر به من نیازی نداری، باید بکوشی طبیعت و جوهر خود را بیابی و آن، طبیعت واقعی و بدون محدودیت توست و اوست که آموزگار تو خواهد بود

پرنده ای به نام آذرباد، ریچارد باخ

ترجمه سودابه پرتوی

## درک و دریافت

۱- این متن داستانی را از نظر زاویه دید بررسی کنید.

۲) کدام خصلت های درونی، عامل مهم در رشد و پیشرفت آذرباد بود؟

### الهی

الهی ، ز عصیان مرا پاک کن      در اعمالِ شایسته ، چالاک کن  
به عصیان سراپای آلوده ام      سراپا ز آلودگی پاک کن  
دلَم را بده عزم بر بندگی      نه چون بی غمانم هوسناک کن  
به خاک درت گم نیارم سجود      مکافات آن بر سرم خاک کن  
نشاطی بده در عبادت مرا      دلِ لشکر دیو ، غمناک کن  
به حشرم بده نامه در دست راست      ز هولم در آن روز بی باک کن

ملا محسن فیض کاشانی

# پیاموز | Biamoz.com

بزرگترین مرجع آموزشی و نمونه سوالات درسی تمامی مقاطع

شامل انواع | نمونه سوالات | فصل به فصل | پایان ترم | جزوه |

ویدئوهای آموزشی | گام به گام | طرح درس | طرح جابر | و ...

اینستاگرام

گروه تلگرام

کانال تلگرام

برای ورود به هر پایه در سایت ما روی اسم آن کلیک کنید

## دبستان

|     |     |     |       |      |     |
|-----|-----|-----|-------|------|-----|
| اول | دوم | سوم | چهارم | پنجم | ششم |
|-----|-----|-----|-------|------|-----|

## متوسطه اول

|      |      |     |
|------|------|-----|
| هفتم | هشتم | نهم |
|------|------|-----|

## متوسطه دوم

|     |        |         |
|-----|--------|---------|
| دهم | یازدهم | دوازدهم |
|-----|--------|---------|